

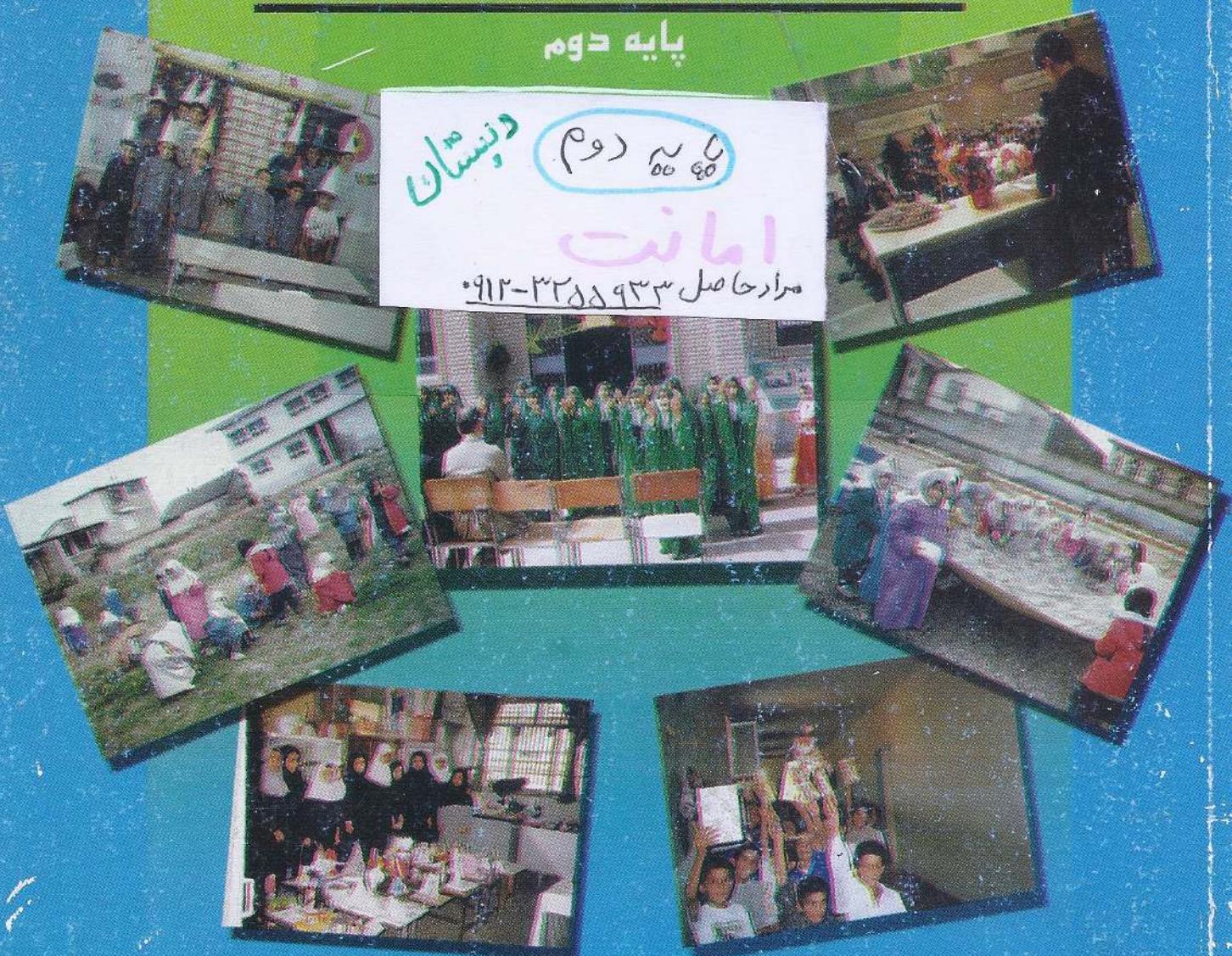
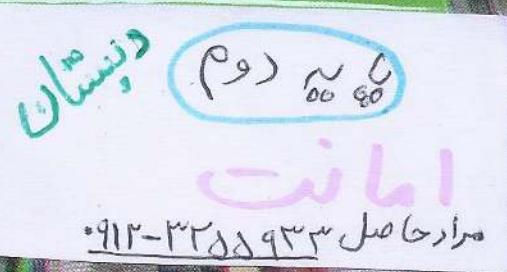
وزارت آموزش و پرورش
مطابقت آموزش عمومی و امور تربیتی
برنکه مقدمه‌بر تعلیم است

راهنمای معلم

دانشگاه مکمل آموزش و پرورش دوره‌های پیش‌آماده

طرح کرامت

پایه دوم



دفتر آموزش و پرورش ابتدایی

فعالیت‌های مکمل آموزشی و پرورشی دوره ابتدایی

مبانی، اهداف، اصول
(طرح کرامت)

پایه دوم



فعالیت‌های مکمل آموزشی و پرورشی دوره ابتدایی: مبانی، اهداف، اصول (طرح کرامت) دوره ابتدایی: پایه دوم / تهیه و تنظیم معاونت آموزش عمومی و امور تربیتی؛ تغییر ساختار و تدوین مهدی مراد حاصل... [و دیگران]. - تهران: مؤسسه فرهنگی منادی تربیت، ۱۳۸۱.
[۲۲۸] ص: مصور، جدول.

عنوان دیگر: فعالیت‌های مکمل آموزشی و پرورشی دوره ابتدایی (پایه دوم).
کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. شاگردان - ایران - - فعالیت‌های فوق برنامه. ۲. معلمان - - راهنمای آموزشی.
۳. معلمان - - ایران - - روابط با شاگردان. الف. مراد حاصل، مهدی ۱۳۳۲ - ب. ایران. وزارت آموزش و پرورش. طرح کرامت. ج. ایران. وزارت آموزش و پرورش. معاونت آموزش عمومی و امور تربیتی. ۵. ایران. وزارت آموزش و پرورش. مؤسسه فرهنگی منادی تربیت. ه عنوان: فعالیت‌های مکمل آموزشی و پرورشی دوره ابتدایی (پایه دوم).

۳۷۱/۸۹۰۹۵۵

LB ۳۶۰۷ / ۷۳

م ۸۱ - ۲۵۵۵۹

کتابخانه ملی ایران

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار).

عنوان کتاب: فعالیت‌های مکمل آموزشی و پرورشی دوره ابتدایی (پایه دوم)
تهیه و تنظیم: معاونت آموزش عمومی و امور تربیتی
تغییر ساختار و تدوین: مهدی مراد حاصل، اسماعیل کریم‌زاده، مهرداد سیاه‌پشت، حسن سعیدی و
مریم بهارستانی

ناشر: مؤسسه فرهنگی منادی تربیت

چاپ دوم: زمستان ۱۳۸۲

طراح روی جلد: مجید ذاکری

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

حروفچینی و صفحه‌آرایی: واحد آماده‌سازی و چاپ مؤسسه فرهنگی منادی تربیت

لیتوگرافی: گرافیک‌گستر

چاپ و صحافی: گلبان

شابک ۹۶۴-۳۴۸-۲۱۸-۹

ISBN 964-348-218-9

تهران، خیابان نجات‌اللهی، بعد از چهارراه سمیه، کوچه بیمه، شماره ۵۰

تلفن: ۸۸۰۹۷۸۷ (ده خط). نمبر: ۸۸۹۴۲۹۰

فهرست

۷	پیش‌گفتار.....
۱۱	مبانی.....
۱۷	اهداف و اصول
۱۸	آشنایی با واژه‌ها
۱۹	توصیه‌های اجرایی
۲۳	واحد کار (۱): پاکیزگی.....
۴۱	واحد کار (۲): صفات دوست خوب
۵۵	واحد کار (۳): شجاعت.....
۶۵	واحد کار (۴): استفاده بهینه از امکانات.....

واحد کار (۵): برادر و خواهر	۷۷
واحد کار (۶): وضو	۸۹
واحد کار (۷): حرف شنی	۹۹
واحد کار (۸): سخن گفتن در جمع	۱۰۹
واحد کار (۹): حُسن روابط اجتماعی	۱۲۱
واحد کار (۱۰): استقبال	۱۳۳
واحد کار (۱۱): پدربزرگ و مادربزرگ	۱۴۳
واحد کار (۱۲): دوری از تهمت زدن	۱۵۳
واحد کار (۱۳): عذرپذیری	۱۶۵
واحد کار (۱۴): محیط زیست	۱۷۷
واحد کار (۱۵): عدالت در مدرسه	۱۸۹
واحد کار (۱۶): نقادی	۱۹۹
بازی با کارت حروف (مسابقه با حروف الفباء)	۲۰۹
رهنمودهای لازم جهت برگزاری مراسم جشن اختتامیه	۲۱۰
دستورالعمل انتخاب مجریان برتر واحدهای کار پرورشی	۲۱۲
ضمائم (مهارت‌های مورد نیاز ارائه واحدهای کار)	۲۱۶
فرم گزارش کار واحد	۲۲۸

پیش‌گفتار

ولقد کرمنا بنی آدم....

کرامت همچون دیگر خصایص و فضایل انسانی موهبتی است الهی که بلحاظ انسان بودن انسان در وی به ودیعت نهاده شده است. خلقت انسان به عنوان احسن مخلوقات، شاه بیت غزل اراده کریمانه الهی است. وجود انسان با کرامت آغاز شده و با کرامت نیز تداوم می‌یابد، چرا که سعادت و فلاح او در گرو این صفت امتعالی است.

رسالت آموزش و پرورش در هر کشوری تقویت نگرش انسانی به زندگی و ارتقای فلسفه آن وایجاد توانایی در افراد جامعه برای زندگی سالم و سازنده می‌باشد. در کشور ما که فرهنگ آن بر گرفته از تعالیم الهی است، این نهاد باید در انجام رسالتش به کرامت ذاتی انسان توجه شایانی را مبذول بنماید.

طرح کرامت با الهام از این آموزه‌ها در سال تحصیلی ۷۳ - ۷۲ با پیشنهاد معاونت پرورشی و نظارت فکری و عملی مرحوم شادروان دکتر رجبعلی مظلومی و تلاشهای صادقانه زنده یاد مرحوم غلامرضا منفرد تدوین گردید و در همان سال در پایه اول در دو مدرسه منتخب در مراکز استانها به اجرا درآمد. استقبال مجریان و دانش آموزان تحت پوشش، کارشناسان این دفتر را برآن داشت که طرح را در پایه‌های دیگر این دوره تعمیم دهند. بطوریکه با تدوین سالانه یک کتاب برای هریک از پایه‌ها در سال تحصیلی ۷۸ - ۷۷ کلیه پایه‌های دوره ابتدایی تحت پوشش طرح درآمده و در ۵٪ مدارس اجرا گردید و از سال تحصیلی ۷۹ - ۷۸ در ۱۰٪ مدارس

به اجرا درآمد. در حال حاضر با توجه به تلفیق فعالیت‌های آموزشی و پرورشی در قالب فعالیت‌های مکمل کتاب‌های درسی در ۲۰٪ مدارس به اجرا درمی‌آید.

با عنایت به نظریات مجریان و دست اندکاران محترم و همچنین اظهار نظر صاحبنظران و کارشناسان تعلیم و تربیت درمورد شیوه‌های اجرایی طرح، تصمیم گرفته شد در برنامه‌های ارایه شده تجدید نظر اساسی بوجود آید و مشکلات و موانع آن تاحد توان مرتفع گردد. کتاب حاضر، حاصل تلاش کمیته بازنگری طرح در دفتر توسعه و برنامه ریزی امور پرورشی است.

نکات برجسته و حائز اهمیتی که در تدوین کتاب حاضر مورد توجه بوده، به شرح زیر می‌باشد:

۱ - برای آشنایی کامل مجریان و دست اندکاران اجرایی طرح، در بخشی از کتاب به مبانی، اصول و شیوه‌های اجرایی آن پرداخته شده است.

۲ - جهت آگاهی مجریان از کل شاکله این برنامه تربیتی کلیه مفاهیمی که قرار است در طول پنج پایه دوره ابتدایی و در قالب برنامه‌ها و واحدهای کار به دانش‌آموزان ارایه گردد، در بخش مقدماتی طرح آمده است.

۳ - کلیه واحدهای کاردرهایی از پایه‌ها به نحوی تنظیم گردیده‌اند که ارتباط طولی و عرضی آنها در ابعاد مختلف حفظ شود.

۴ - برای توفیق هرچه بیشتر مجریان محترم و روشن بودن موضوعات هریک از واحدهای کار، کلیه پایه‌ها دارای مبانی، هدف، آزمون و شیوه‌های اجرایی می‌باشد.

۵ - از آنجا که بکارگیری شیوه‌های "فعال" و "دانش‌آموز محور" از اصول اولیه در طراحی این برنامه محسوب می‌شود و برنامه ریزان قبلی نیز به این اصل عنایت داشتند ولیکن در تدوین بعدی، این اصل بیشتر مورد توجه قرار گرفته و تلاش براستفاده از این شیوه‌ها در سرلوحه سیاستهای دوره جدید قرار گرفته است.

۶ - بهره‌مندی از ابتکارات و نوآوریهای مجریان در اجرای واحدهای کار از دیگر اصول بازنگری و تدوین برنامه جدید می‌باشد. بدین جهت از همکاران محترم تقاضا می‌شود در اجرای هریک از واحدهای کار، بعد از بهره‌مندی از دو شیوه اول و دوم مذکور در واحدهای کار (که الزامی است) شیوه‌های ابتکاری خود را در صورتی که مبتنی بر روش دانش‌آموز محوری و فعال باشد، بر دیگر شیوه‌ها مقدم بدارند.

بخش اول

اهداف، اصول
و شیوه‌های اجرایی

معنای لغوی کرامت و مشخصات انسان کریم

کرامت در لغت آنچنان که در لغتنامه دهخدا آمده است، بزرگی ورزیدن، سخاوت، جوانمردی، نوازش، احسان، بزرگواری، بخشنده‌گی، داد و دهش، بزرگوار داشتن کسی، احترام، توقیر و.... معنی شده است و مشخصات انسان کریم را مرحوم دکتر رجبعلی مظلومی^۱ به استناد منابع اسلامی چنین بیان می‌دارد:

انسان کریم کاری که مستوجب دوزخ است انجام نمی‌دهد (خود را آقاتر از آن می‌شمرد که کار دوزخیان کند) پس خود را از حرامها و عیبها به دور می‌دارد.

انسان کریم به فضلی و خصلتی که (باطناً و معناً) دارد دلشاد است و لئيم به ملک و مال خود افتخار می‌کند.

انسان کریم را چون میل عطفوت کنی نرم و سازگار می‌گردد و با لئيم چون لطف شود سخت دل و بی عاطفه گردد.

انسان کریم مختصر عنایت دیگری را سپاسگزار است و لئيم بر عطای بسیار هم ناسپاسی می‌کند.

انسان کریم هرچه دارد، رو می‌کند و در اختیار قرار می‌دهد و پنهان نمی‌کند.

۱- نقل به مضمون از جزوای اولیه طرح کرامت به قلم آن شادروان

انسان کریم در قبال اسأة دیگران (بد کردن از روی جهل و غفلت) با خوبی کردن مقابله می‌کند.

انسان کریم اعمال کریمانه را "دین" خود می‌داند و در تلاش ادای آنهاست و لئيم اگر در گذشته احسانهایی داشته است، "دینی" بر دیگران به نفع خود می‌داند که باید ادا کنند. انسان کریم وقتی که به کسی احتیاج پیدا کند، خود را پنهان می‌سازد که نطلبند و اگر کسی بر او محتاج گردد خود را در معرض قرار می‌دهد تا رفع نیاز کند. ولی لئيم اگر محتاج شود دیگران را به زحمت می‌اندازد و اگر کسی به او محتاج شود در مقابل ابراز حاجت و اظهار ذلت غنی می‌سازد.

انسان کریم با مال خود حفظ آبروی خویش می‌کند و لئيم با صرف آبرو به حفظ مال خویش می‌پردازد.

انسان کریم وقتی اطعام می‌کند می‌خواهد دیگران را در دل خود محبوب گرداند اما اطعام لئيم ضایع و بی‌ارج کردن دیگران است.

انسان کریم وقتی سرکار آید و دولتی پیدا کند "حسن" هایش آشکار می‌شود و لئيم چون دولت و نعمتی پیدا کند از معايب و بدیها پرده برداری می‌شود.

انسان کریم به عهدها وفا می‌کند و لئيم وعده‌ها و گفته‌ها را انکار می‌کند.

انسان کریم بر عفو مبادرت می‌ورزد و لئيم انتقام‌گیری را می‌پسندد.

انسان کریم خیرخواه و خیرگوی دیگران است و لئيم فریب ده و آلوده کار دیگران می‌باشد.

انسان کریم وقتی عطا کند، خود خوشحال می‌شود و لئيم وقتی خوشحال می‌شود که دیگری را به ناروا جزا دهد.

انسان کریم از اینکه به دیگری اطعام کند لذت می‌برد اما لئيم از اینکه طعام دیگران را بخورد لذت می‌برد.

انسان کریم....

اعتقاد بر این است که فردی که کرامت نفس دارد "خیر" نفس خود را می‌فهمد و با کمک قابل و غاطفه آینده‌اش را بر اساس "خیر" می‌خواهد و بدینجهت همه فعالیتهای زندگی‌اش بر "خیر" یعنی "کریمانه‌زیستن" و "با خلق خدا کرامت داشتن" بنا می‌کند و از آنجا که "کرامت" امر ذاتی و جوهرتی است لذا می‌تواند در صورت "کشف" و "رشد"، تمام درون را رونق دهد و باطن را از کرامت مملو سازد و بهمه "حالات" و "عادات" رنگ و بوی کریمانه بخشد.

انسانی که واجد کرامت باشد، انسانیت خود را "قدر" می‌داند و "قدر" آن را می‌شناسد و آنرا جز بهبهای بهشت نمی‌فروشد و به کمتر از "شرف" برای خود راضی نمی‌شود او خدای کریم را از آن روی می‌ستاید که او را "مطلق کرامت" و "معیار" آن می‌داند. آدم کریم النفس باور و ایمان دارد که: خدای کریم بر من منت فرمود و بالطف مرا خلق کرد و در خلق من همه لوازم کرامت را بنا نهاد (ولقد کرمنا بنی آدم...) و این من هستم که باید آن "قابلیت" را به "فعلیت" برسانم و آن فعل را به "ابراز در خلق و عمل" بکشانم.

هدف طرح کرامت پاسداری از "کرامت" و "عزت نفس" دانش آموزان است و در صدد است فضایی فراهم سازد که در آن انسانهای کریم رشد و نمو یابند، قدر بینند و بر صدر نشینند. جای اصلی پاسداری از حرمت کریمان در "خانه" و در میان "خانواده" است. بچه‌ها باید در خانه مزه کرامت را بچشند و بفهمند که کریم بودن "ارزش" است و هرچه انسان کریمتر، بهتر و والاتر. "کودکان با کرامت" را باید در خانه همه "خوب" بشمارند و از او به "خوبی نظر" و "خوبی رفتار" و "خوبی احوال" یاد کنند.

اما مدرسه که هم شأن "خانه و خانواده" اگر نیست. ولی به منزله ادامه خانه است و اگر نیست باید آن را بدین "روال" و "منوال" درآورد. همانطور که مدرسه ضمیمه خانه و ادامه درسها نیز باید به لحاظ کرامتی ادامه آن باشد و معلمین و مریبان، برادران و خواهران بر رکتور "بچه‌ها" باشند تا تداوم تربیت از خانه تا مدرسه "ژرفتر" و "هماهنگتر" باشد.

چناندن مزه کرامت به دانش آموز به همان صورت است که در خانه عمل می‌شود با این تفاوت که در اینجا در فاصله‌های تدریس (نه در هنگام تدریس که "رسمی" است) و در همه اوقاتی که رسمیتی برای دانش آموزان مطرح نیست، در آن لحظات و اوقات، بر دانش آموزان که "بچه‌ها" اطلاق می‌شوند و "زمان"، زمان آزادی (فراغت) و آزادگی دل آنهاست و فراغت (نه به معنای آسودگی دلشان از کار روز مره اشتغالی یا اجباری) تحقق می‌یابد، همان وقت باید اقدامهای کرامتی صورت بگیرد و مزه کرامت چشانده شود.

اعتقاد براین است که "کرامت انسانی" همانطور که در معنای لغوی این واژه و همچنین در مشخصات انسان کریم ملاحظه گردید در فرایند تعلیم و تربیت یک هدف کلی است و برای دستیابی به این هدف باید از روش‌های علمی و مرسوم در این حوزه مدد گرفت. لذا قبل از ادامه بحث به نکته‌ای در این مورد اشاره می‌شود.

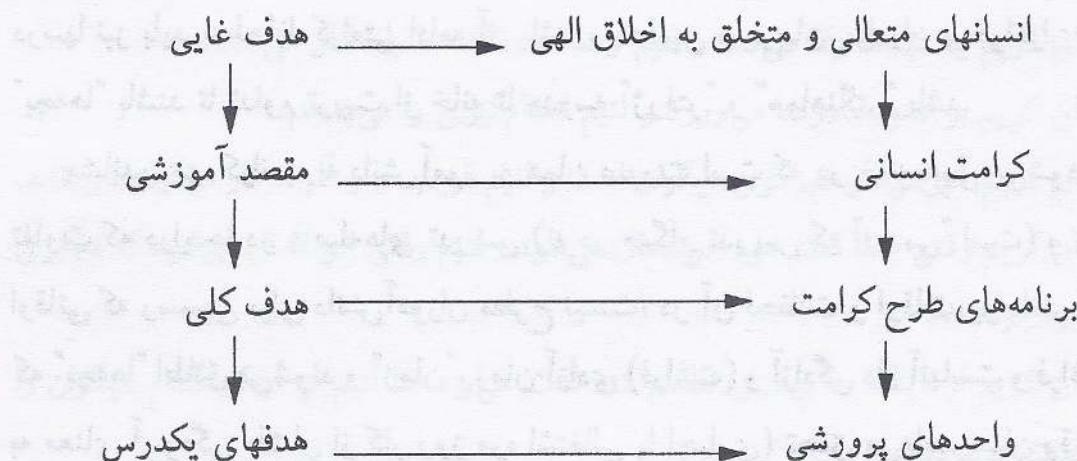
تعلیم و تربیت را می‌توان فعل و انفعالی میان دو قطب سیال (معلم و دانش آموز) دانست

که با طرح و نقشه‌ای خاص و با پیروی از اصولی در پی رسیدن به هدفهای خاصی است (دکتر هوشیار) و در این فعل و انفعال، برنامه، "وسیله تربیت" و معلم، "عامل تربیت" و دانش‌آموز "هدف تربیت" است.

هدفها در واقع مقصد نهایی تعلیم و تربیت نتایجی را مشخص می‌سازد که انتظار می‌رود پس از اجرای یک برنامه آموزشی، بتوان آن نتایج را در رفتار یادگیرندگان مشاهده نمود.^۱

در مورد سطوح هدفها دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد و دانشمندان حوزه تعلیم و تربیت در این مورد نظرات متفاوتی ارایه نموده‌اند و با ملاحظه متعدد آرا در مورد سطوح هدفها می‌توان دریافت که با توجه به وضعیت و نوع نظام آموزشی، سطوح مختلفی را می‌توان ارایه کرد. عدم توافق در این مورد مهم نیست بلکه مهم این است که بپذیریم هدفها "سطوح" دارند و هر سطحی از هدفهای سطح بالاتر از خود تحلیل شده است.^۲

باتوجه به نوع نظام آموزشی کشورمان که شکل متمرکز دارد و باتوجه به وجود یک نظام اعتقادی این سطوح را در طراحی "طرح کرامت" ملاک عمل قرار داده‌ایم.



صفحه بعد نمایشگر "برنامه‌ها و "واحدهای" پرورشی دوره ابتدایی می‌باشد.

۱- کتاب روش‌های ارزیابی آموزشی - دکتر علیرضا کیامنش

۲- کتاب برنامه ریزی درسی - تألیف دکتر حسن ملکی

برنامه‌ها و واحدهای کار پرورشی دوره ابتدایی

پایه پنجم	پایه چهارم	پایه سوم	پایه دوم	پایه اول	واحدگار برنامه
خوبان	اماکن مشترکه	کتاب	محیط زیست	مدرسه	آشنایی
-	همشنبه با بیکان	اطاعت از خدا	-	یاد خدا	خوشبختی
اصفهان	-	توجه به کار	-	سحرخیزی	همت و تلاش
خردسری - نحمل عقاید دیگران	-	مشارکت جویی - مشورت	حسن روابط اجتماعی	مسئولیت - نظم اجتماعی	مشارکت
دوری از حرفمن و طمع	رعایت حقوق دیگران (وقت)	رعایت صرفه جویی	استفاده بهینه از امکانات	رعایت حقوق اقتصادی دیگران	فناوت
رازداری محسن‌ظن - امانت‌داری و فائی و معهد - اکرم پرگان	سکوت بجا - صبر	سخاوت - مزاج	سخن گفتن در جمع - حرف شنوی	صداقت - خوش رویی	محبوبیت
دعا	احکام	نماز	رضو	قرآن	بهشتی شدن
استعمال بوری خوش	نظم در ظاهر	садگی	پاکبزگی	بهداشت فردی	آراستگی
-	-	شکر نعمت	-	تشکر	قدرشناسی
صله ارحام	اطرافیان - حقوق همسایه	حقوق والدین - حقوق مهمان	پدر بزرگ و مادر بزرگ برادر و خواهر	پدر و مادر - احترام بزرگترها	آداب معاشرت
دوری از غایبت	دوری از آزار دیگران	دوری از تهمت	دوری از لفاظ زشت - دوری از لجباری	رفع عیبها	
لذت و امید و رضالت	سخت نگرفتن بور درستان	صمیمیت و مهربانی	صفات درست خوب	فهر و آشی	درستی
-	هماهنگی با همسفران در اردو	در اردو	استقبال	بدرقه	سفر
ابراز وجود	جرأت ورزی	اعتماد به نفس	نقادی	خودباری	عزت نفس
تفالف	دوری از انتقام	-	عذر پذیری	گذشت	فداکاری
حق طلبی	ظلم سنتی	شهادت به حق	شجاعت	حمایت از مظلوم	آزادگی
فهمیدگی	تفکر درباره انسان و جهان	دقت و توجه	-	-	تفکر
نوآوری	-	جاشین سازی	-	-	خلاقیت
عیوبت آموزی	معد	جیوان خطا	-	-	بازگشت
عدالت درخانه	پویه‌بر از قضاوت سطحی	-	عدالت در مدرسه	-	عدالت
فریبانی کردن	دستگیری از مستمندان	هدیه	-	-	نیکوکاری
عبرتمانی	عفت	حجاب	-	-	شرافت
شیوه‌های هدایت	شیوه‌های هدایت	-	-	-	هدایت
۲۵	۲۱	۲۳	۱۶	۲۰	جمع

اهداف

- ۱ - ایجاد ملکه و درونی سازی مفاهیم اعتقادی، اخلاقی و اجتماعی معین شده در جهت نیل به کرامت انسانی و پاسداری از عزت نفس دانش آموزان.
- ۲ - فراهم سازی زمینه حضور فعال دانش آموزان در تولید و اجرای برنامه های تربیتی.
- ۳ - ایجاد بستری مناسب برای رشد تفکر خلاق و نقاد دانش آموزان

اصول

- ۱ - هدف نهایی طرح، "تکریم" دانش آموزان و حفظ حرمت "کریمان" در تمام مراحل اجرایی می باشد بنابراین انتخاب شیوه ها و ابزارها، تعامل و تقابل با دانش آموزان و اولیا و سایر افراد مؤثر در اجرای طرح، انتخاب زمان و مکان برای آن، دعوت از ارباب فن و اصحاب نظر و.... همه و همه باید بطريق کریمانه انجام گیرد و هیچ عاملی از جمله نقصان کار دانش آموزان یا پیگیری ضعیف اولیاء و یا هر دلیل و علت دیگری نباید هدف اصلی طرح را تحت الشعاع قرار دهد.
- ۲ - استقبال مریان و "قبول دل بچه ها" از طرح و شیوه های اجرایی آن "شرط لازم" توفيق طرح است و لازم است اولاً از هرگونه تحمیل و فشار برآنان خودداری گردد و ثانیاً شرایط ذهنی و عملی لازم، قبل از اجرای هر واحد فراهم شود.
- ۳ - در ایجاد و رشد خصایص اخلاقی طرح وجه مثبت خصایص مؤثرتر از ارایه صورت منفی آنهاست. بنابراین در اکثریت واحدها، وجه مثبت مفاهیم مد نظر بوده و از مطرح کردن وجه منفی آنها تعمدآ خودداری شده است از مجریان محترم استدعا دارد در اجرای طرح نیز تلاش نمایند تا حتی الامکان از مطرح کردن نکات منفی خودداری کرده و دانش آموزان را در این سنین بیشتر با "حق" ها، "خوبی" ها، "زیبایی" ها، "کمال" ها و "کرامت" ها آشنا سازند.
- ۴ - آخرین تحقیقات دانشمندان و آرای صاحب نظران حاکی از موفقیت روش های "دانش آموز محور" در فرآیند تعلیم و تربیت است و در این طرح سعی شده حداقل رفع این توصیف دانش آموزان انجام گیرد و از شیوه های "فعال" استفاده شود؛ از مجریان محترم نیز تقاضا می شود عنایت خاصی به این نکته مبذول داشته و سعی نمایند در روش های ابتکاری خود نیز این اصل را مراعات فرمایند.
- ۵ - استفاده مطلوب و بهینه از امکانات و پرهیز از اسراف و بکارگیری وسایل و ابزار غیر ضرور و جایگزین کردن امکانات موجود، خود زمینه ساز تقویت کرامت انسانی است و همچنین حتی الامکان از تحمل هزینه زائد بر خانواده ها پرهیز گردد.
- ۶ - و سرانجام اگر بخواهیم متربی ما "نفس کریم" پیدا کند، معلم و مرتبی او نیز باید نفساً کریم باشد زیرا:

والا نگشت هیچکس و عالم،
نادیده مر "معلم والا" را

آشنایی با چند واژه

۱ - برنامه: در این طرح "برنامه" مفهومی نسبتاً کلی است که از وجه مشترک چندین مفهوم جزئی نزدیک به هم استنباط شده، مثلاً برنامه "محبوبیت" که یک مفهوم کلی است مشتمل بر مفاهیم جزئی تر: صداقت، خوش رویی، سخاوت، مزاح، رازداری، امانتداری، وفای به عهد و.... میباشد "وجه مشترک" برنامه محبوبیت، "محبوب اطرافیان بودن" است.

۲ - واحد: هریک از مفاهیم جزئی بکار برده شده در "برنامه" های این طرح عنوان "واحد کار پرورشی" میباشد و هدف از اجرای هر یک از واحدهای کار پرورشی درونی کردن پیام عنوان آن است.

هر واحد کار پرورشی از اجزای زیر تشکیل شده است:

۱ - ۲ - هدف یا اهداف: نقطه یا مرحله مطلوبی است که دستیابی به آن نقطه یا مرحله در ارائه واحد مد نظر است.

۲ - ۲ - مبانی: شامل تبیین مفهوم عنوان واحد در شاکله کلی طرح کرامت و جایگاه آن در منابع اسلامی میباشد.

۳ - ۲ - آزمون: رفتار ذهنی یا عینی است که انتظار میرود پس از اجرای واحد در دانش آموز مشاهده گردد.

۴ - ۲ - محتوی روشهای: انواع فعالیتهايی است که مجری و متربی بطور "مشترک" و "فعالانه" طی فرایندهای پیش‌بینی شده آن را عملی می‌سازند.

۳ - جعبه وسائل کار: در بسیاری از واحدها شیوه هایی بکار گرفته شده که در آن دانش آموزان چیزی را می‌سازند یا مطلبی را می‌نویسند یا نقاشی می‌کنند و یا طرحی را بعد از بریدن قطعاتی، جور می‌کنند و یا جدولی را حل می‌کنند و یا با همکاری یکدیگر از کلاس چیزی را ساخته و در کلاس نصب می‌کنند و... بدینجهت نمونه‌ای از این موارد در اختیار مجریان قرار می‌گیرد که بدان "جعبه وسائل کار" گفته می‌شود.

توضیح: مواردی که باید در اختیار کلیه دانش آموزان قرار گیرد به تعداد آنان می‌باشد.

۴ - دفتر شکوفه‌ها: از نخستین روز اجرای طرح یک پوشه خالی در اختیار دانش آموزان قرار می‌گیرد و به آنان توصیه می‌گردد که به مرور اوراقی را که طی اجرای واحدها، روی آنها کار کرده‌اند در آن پوشه بایگانی نمایند با قرار گرفتن نتایج فعالیتهاي دانش آموزان در پوشه‌های مذکور در پایان اجرای طرح مجموعه‌ای از کارهای انجام شده توسط دانش آموزان در دسترس خواهد بود که می‌توان از آنها برای ارزشیابی یا تشکیل نمایشگاه یا هر استفاده مناسب دیگری بهره گرفت.

شیوه اجرا: همانطور که در جدول صفحات قبل مشاهده گردید، مقرر گردیده است که در پایه اول "۲۰ واحد کار پرورشی" در قالب ۱۶ برنامه اجرا گردد.
بودجه بندی زمانی واحدهای پایه اول به شرح جدول زیر می باشد (مبانی، اهداف و شیوه های هریک از واحدهای پرورشی بطور کامل و مشروح در صفحات آینده خواهد آمد).

ماه	هفته اول	هفته دوم	هفته سوم	هفته چهارم
مهر	-	-	۱	۲ یاد خدا
آبان	سحرخیزی	۴ نظم اجتماعی مدرسه	۵ مسئولیت پذیری مدرسه	۶ رعایت حقوق مادی دیگران
آذر	خوشنویسی	۸ قرآن	-	-
دی	بهداشت فردی	۱۰ تشکر	۱۱ احترام به پدر و مادر	۱۲ دوری از الفاظ زشت
بهمن	احترام به بزرگترها	۱۴ قهر و آشتنی	۱۵ صداقت	۱۶ پدرقه
اسفند	خود باوری	۱۸ گذشت	-	-
فروردین	-	-	۱۹ دوری از لجبازی	۲۰ دفاع از مظلوم
اردیبهشت	مرور واحدها	جشن اختتامیه	-	-

برای اجرای هر واحد شیوه های متعددی پیشنهاد شده و محتوای هر واحد به ترتیب اولویت ارایه گردیده اند. مجریان محترم به میزان "زمان و فرصتی" که به اجرای واحدها اختصاص می دهند می توانند شیوه های ارایه شده را به ترتیب انتخاب کرده و اجرا نمایند. اگر چنانچه مجریان عزیز بخواهند در اجرای واحدها از شیوه های ابتکاری خود و کسان دیگر استفاده نمایند می توانند پس از اجرای دو شیوه شماره ۱ و ۲ ارایه شده در کلیه واحدها از شیوه های ابتکاری مورد علاقه خود در اولویتهای بعدی استفاده نمایند.

توصیه های اجرایی

۱ - واحدهای طرح به نحوی تنظیم گردیده اند که واحدهای بعدی مقوم، مؤید و مکمل واحدهای قبلی هستند و مجریان بزرگوار باید به نحوی عمل نمایند که این سیر تکاملی در

اجرای واحدها در عمل نیز مراعات گردد و به عبارت دیگر با اجرای واحدکارها، نباید اهداف آنها به بوته فراموشی سپرده شود بلکه در فرصتهاي مقتضي و به مناسبات مختلف اهداف واحدکارهاي قبلی موردنوجه قرار گرفته و به دانش آموزان در ارتباط انجام اعمال یا مراعات اهداف واحدهاي گذشته تذکر داده شود.

۲ - هيچيک از اوراق يا وسائل کمک آموزشی "جعبه وسائل کار" نباید قبل از اجرای واحدهاي مربوطه به رؤيت دانش آموزان برسد. بلکه برای حفظ تازگي و ايجاد انگيزه در دانش آموزان فقط در موعد مقرر ارایه گردد.

۳ - از آنجا که همکاري اولياي دانش آموزان در اجرای موفق طرح نقش بسزايی دارد بنابراین لازم است که در يكى از ايام مهر ماه از آنان دعوت به عمل آيد و در مورد كلیه انتظاراتی که در اجرای طرح از آنان می‌رود توجيه گرددند. مطالب مذکور در ذيل حداقل مواردي هستند که باید در اين نشستها با اولياي در ميان گذاشت.

۳-۱ - اهداف واحدهاي بيستگانه طرح و رفتارهاي مورد انتظار از دانش آموزان.

۳-۲ - چگونگي پيگيري اهداف طرح از سوی اولياي از طريق دانش آموزان.

۳-۳ - انواع فعاليتهاي که اولياي باید انجام دهند.

۳-۴ - نقش اولياي در تنظيم دفتر شکوفه‌ها.

۳-۵ - نوع و شكل همکاري مادي و معنوی اولياي در ارتباط با کل کلاس. (نه فرزند خويش)

۴ - برای حصول اطمینان از نحوه اجرای طرح در مدارس و همچنین بهره‌گيری از نظرات و تجربیات مجریان ارجمند فرمی تحت عنوان "فرم گزارش کار" پیش بینی شده است از این رو شایسته است همکاران محترم بلافاصله بعد از اتمام و اجرای هر واحد کار، تصویری از فرم نمونه مندرج در صفحه آخر را پس از تکمیل به اداره آموزش و پرورش ارسال فرمایند.

۵ - طبق برنامه‌ريزی‌هاي انجام يافته مقرر گردیده است مجریان محترم قبل از شروع رسمي فعاليتها، در مورد نحوه انجام وظایيف به نحو شایسته‌اي آموزشهاي لازم را فراگيرند ولی اگر چنانچه عليرغم اين آموزشها مجریان گرامی در طول اجرای طرح با ابهاماتی مواجه گردیدند شایسته است مراتب را با مسئولين اجرایي در مناطق در ميان گذاشته و مسائل و مشکلات مستحدمه را برطرف نمایند.

۶ - برای اجرای موفق طرح در پایان کتاب مطالبي در ارتباط با مهارت‌هاي ارایه طرح و بكارگيري شيوه‌ها و همچنین دستورالعمل اجرایي جشن اختتامیه و دستورالعمل انتخاب مجریان برتر ضميمه گردیده است. از همکاران گرامی استدعا داريم نسبت به مطالعه و بكارگيري اين فنون توجه بيشتری مبذول فرمایند.

توفيق مجریان و مسئولین اجرایي طرح را از خداوند تبارک و تعالي مسألت داریم.

بخش دوم

واحدهای کار

برنامه: آشنایی واحد کار (۱): مدرسه

مبانی

دانشآموزان پایه اول در نخستین روزهایی که وارد مدرسه می‌شوند به شدت احساس تنهایی و غربت می‌کنند زیرا اغلب مشاهده می‌شود که در تعدادی از خانواده‌ها قبل از شروع مدارس از معلم، مدیر و علی‌الخصوص ناظم، در ذهن کودکان تصاویری سرسخت و ستیزه‌جو ترسیم می‌گردد و گاه نیز برای رفتارهای غلط، محیط مدرسه نیز محیطی خشن و وحشتناک معرفی می‌شود.

مادامیکه مسؤولین مدرسه دانشآموزان را با مهربانی و محبت پذیرند و ترسهای موهم را زایل نگردانند آنان همچنان در چنبره‌ای از اوهام خود ساخته و خیالی خود اسیر خواهند بود. بنابراین برای رفع این مانع بزرگ تربیتی اولین اقدام عاجل آن است که با فراهم آوردن محیطی عاطفی و فضایی صمیمانه، کلیه کسانی که دانشآموزان در مدرسه با آنها سرو کار خواهند داشت به طرز مناسبی معرفی شوند.

ترتیب چنین برنامه‌ای موجب می‌گردد علاوه بر ازیین رفتن فویبای^۱ مدرسه، دانشآموزان با نقش هریک از مسؤولین مدرسه آشنا شوند و در نتیجه به هنگام نیاز به خدمات هریک از آنها بی‌هیچ مشکلی مستقیماً به آنها مراجعه نموده و مسایل خود را حل کنند. و از طرف دیگر زمینه‌ای بوجود می‌آید که در آن شرایط می‌توان با سهولت به دیگر هدفهای تربیتی از جمله هدفهای طرح کرامت نایل آمد.

نکته حائز اهمیت در این واحد آنست که آشنایی دانشآموزان با مسؤولین باعث می‌گردد

آنان با شناخت موقعیت و جایگاه مسؤولین و واقف شدن بر نقش آنها بر وظیفه خود به عنوان دانشآموز در قبال معلمین و تربیت کنندگان خود نیز آشنا گردند تا در برخوردهای بعدی مراتب ادب و احترام را به عمل آورند که دستیابی به چنین هدفی از جمله اهداف عمده طرح کرامت است.

لازم به ذکر است که اهمیت معرفی اماكن و فضاهای مدرسه و همچنین امکانات و ابزار و وسائل مدرسه و نحوه استفاده مطلوب از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است زیرا که مدرسه غالباً اولین محیط ناآشنایی است که کودک در طول عمر خود، آنرا تجربه می‌کند و لازم است برای رفع حوايج خود با اين مكان و بخش‌های مختلف آن آشنا گردد.

اهداف

- ۱ - آشنایی دانشآموزان با عوامل انسانی مدرسه و نقش آنان (مدیر، معلم، مربی، ناظم و...)
- ۲ - آشنایی دانشآموزان با فضاهای موجود مدرسه و طرز استفاده از آنها.
- ۳ - آشنایی با وسائل وابزار و نحوه نگهداری آنها.

آزمون

- ۱ - دانشآموزان می‌توانند عوامل انسانی مدرسه را از هم تشخیص داده و نقش آنها را بیان نمایند.
- ۲ - دانشآموزان می‌توانند فضاهای مدرسه را شناسایی کرده و طرق بهره برداری از آنها را بدانند.
- ۳ - دانشآموزان می‌توانند با وسائل و لوازم تحصیل آشنا شده و نحوه نگهداری و استفاده از آنها را بدانند.

شيوه‌ها

- شيوه شماره ۱: معرفی افراد بوسیله مجری
- برای آشنایی دانشآموزان با افراد و اماكن مورد نظر به یکی از روشهای زیر عمل می‌شود:
- ۱- معرفی اشخاص مورد نظر توسط مجری: در این شيوه مجری با طرح سؤالاتی در

این باره، دانشآموزان را به نحوی هدایت می‌نماید تا آنان افراد مورد نظر را شناسایی نمایند. در صورت عدم شناسایی برخی از دانشآموزان، مجری با مطرح کردن این بحث که همانطوری که تعدادی از شما اشاره داشتید در مدرسه غیر از من (معلم کلاس) افراد دیگری نیز هستند که برای اداره نمودن مدرسه وکمک به شما تلاش می‌نمایند و لازم است آنها را بشناسید و وظایف آنها را بدانید و به انتظارات و توقعاتی که از شما دارند آگاهی پیدا کنید تا بر اساس آن انتظارات عمل نمایید. با این مقدمه هریک از افراد مورد نظر با زبان ساده و قابل فهم به دانشآموزان معرفی خواهد شد (نام، وظیفه، انتظاری که از دانشآموزان دارند).

توضیح ۱: در صورت اجرای این روش بهتر است در جلسات آتی از دانشآموزان در خصوص نام یا وظایف افراد معرفی شده سؤالاتی به عمل آید و دانشآموزانی که پاسخهای بهتری را ارائه نموده‌اند مورد تشویق قرار گیرند.

توضیح ۲: مجری می‌تواند اماکن و فضای مدنظر را به همین طریق به دانشآموزان معرفی نموده و نحوه استفاده از آنها را به دانشآموزان بیاموزد.

۱-۲ دعوت از اشخاص به کلاس و معرفی آنان از زبان خودشان:

روش دیگری که می‌توان اشخاص مورد نظر را به دانشآموزان معرفی نمود این است که ترتیبی اتخاذ گردد تا افراد مذکور به کلاس دعوت شوند و خودشان را به دانشآموزان معرفی نمایند. برای این منظور بهتر است معلم از قبل متن دعوتنامه‌ای را تهیه نموده و ضمن قرائت آن در کلاس از دانشآموزان بخواهد که آنرا امضاء نمایند. دعوتنامه امضاء شده با راهنمایی معلم توسط یکی از دانشآموزان به افراد مورد نظر تحویل گردد. افراد مدعو در تاریخ‌های معینی که در دعوتنامه قید شده به کلاس آمده و ضمن معرفی خود انتظارات خود از دانشآموزان را بیان می‌نمایند.

توضیح ۱: در صورت امکان یک دانشآموز به نمایندگی از کلاس از فرد دعوت شده پذیرایی بعمل می‌آورد و هنگام ترک کلاس دانشآموز مذکور همراه با معلم کلاس تا چندم قدم وی را بدرقه می‌نمایند.

توضیح ۲: معاون مدرسه بهتر است به هنگام حضور در کلاس اماکن مورد نظر را نیز به دانشآموزان معرفی نماید.

۱-۳ - حضور دانشآموزان در محل کار مسؤولین مدرسه و معرفی اشخاص از زبان خودشان در محل کار خود.

در این شیوه دانشآموزان در محل کار آنها حضور پیدا کرده تا ضمن مشاهده محل کار آنان نسبت به وظیفه و انتظاراتی را که از دانشآموزان دارند، آشنا شوند. با این منظور بهتر است فردی که قرار است معرفی شود از دانشآموزان کلاس در تاریخ و وقت معینی دعوت بعمل آورد. و در وقت تعیین شده دانشآموزان به همراه مجری کلاس به محل کار وی رفته و فرد مورد نظر ضمن خوشامدگویی و پذیرایی مختصر از دانشآموزان خودش را معرفی می‌نماید. توجه: از این روش برای شناساندن اماکن نیز می‌توان استفاده نمود به این نحو که دانشآموزان به اتفاق معلم خود باهمانگی قبلی از اماکن مورد نظر بازدید بعمل آورده و معلم مربوطه یا مسئولین هر یک از اماکن توضیحاتی پیرامون نحوه استفاده دانشآموزان از آن اماکن ارائه نمایند.

شیوه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه

(همانطور که در بخش اول کتاب ذکر شده است در اجرای هر واحدی، برگه‌ای در اختیار دانشآموزان قرار می‌گیرد و از آنان درخواست می‌گردد طبق رهنمود ارایه شده، روی آنها کار کنند و پس از بازدید و اظهارنظر مجری، در دفتر شکوفه‌ها بایگانی گردد.) مجری محترم برگه شماره ۱ را در روز دوم اجرای این واحد در اختیار دانشآموزان قرار می‌دهد و از آنان می‌خواهد این برگه را طی ۳ روز در اوقات فراغت رنگ آمیزی کنند. پس از اتمام مهلت ۳ روزه برگه‌های دانشآموزان مورد بازدید مجری قرار می‌گیرد و توضیحات لازم در باره افراد و اماکنی که در تصویر ملاحظه می‌شود ارایه می‌شود و در پایان از دانشآموزان تقاضا می‌شود برگه مذکور را بعنوان اولین کارشان در دفتر شکوفه‌ها بایگانی نمایند.

شیوه شماره ۳: اجرای شعر

نخست شعر زیر برای دانشآموزان اجرا گردد:

امسال برو دبستان	بهمن و مهر و اسفند	به من بگو بدانم
با پرسش فراوان	چه کس نهاده در شیر	عزیز و مهربانم
آموزگار دانا	پنیر و ماست و سرشیر	دو دوتامی شود چند
گوید جواب آنها	پس از سئوال فرزند	چه معنی می‌دهد پند
از او همیشه هر روز	مادر او با لبخند	ماه را کنار خورشید
دانش و دین بیاموز	بر او صد آفرین گفت	چرا نمی‌شود دید
شعر از: محمود ابوالقاسمی	به پاسخش چنین گفت	چگونه می‌نویسند

پس از خواندن شعر "به من بگو بدانم" مجری از دانش آموzan می‌پرسد: "اگر گفتید دراین شعر، کودک از مادرش در بارهٔ چه چیزهایی سؤال کرده است؟"

دانش آموzan طبعاً در مورد همه موارد و یا بعضی از مواردی که در شعر آمده است صحبت خواهند کرد. بعد مجدداً مجری شعر را می‌خواند و می‌گوید: "دوست دارم بار دوم که شعر را می‌خوانم، همه بچه‌ها بتوانند جواب سؤال را بگویند. بعد از آنکه چند نفر از دانش آموzan به کل سؤالاتی که در شعر مطرح شده است، اشاره می‌کنند. مجری می‌گوید حالا یک شعر قشنگ در بارهٔ یک دختر دانش آموز می‌خوانم که برای رفتن به مدرسه آماده می‌شود. و بعد مجری شعر را با ریتم آهنگینی که دارد برای بچه‌ها می‌خواند.

"آماده برای مدرسه"

روی لبهای همه	هست امروز قشنگ	بازم موی مرا
خنده مهمان شده است	همه چیز و همه جا	مادرم شانه زده
موقع رفتن من	پدرم باز مرا	روی آن یک گل سر
به دستان شده است	می‌سپارد به خدا	شکل پروانه زده
شعراز: افسانه شعبان نژاد	می‌کند برسر من	مادرم داده به من
	مادرم مقننه را	کیف زیبای مرا

نکته قابل توجه: مجریان فقط در مدارس دخترانه از دانش آموزانی که خودشان ابراز علاقه و آمادگی می‌کنند می‌خواهد که زنگ تفریح دفتر شکوفه‌های خود را به مجری بدھند و مجری گرامی شعر "آماده برای مدرسه" را در آن می‌نویسد تا چند نفر از دانش آموzan، شعر را با کمک والدین حفظ کرده و برای جلسه دیگر آن را در حضور مجری و دانش آموzan کلاس بخوانند.

شیوه شماره ۴: قصه‌گویی

"مدرسه مثل خانه می‌ماند"

سمانه آن شب در بارهٔ روز اولی که به مدرسه رفته بود برای رضا حرف می‌زد. اما رضا حواسش جای دیگری بود. سمانه که متوجه شده بود رضا به حرفاش خوب گوش نمی‌کند گفت: "رضا حواست کجاست؟ بیا این جعبه مداد رنگی را بگیر و توی کیفت بگذار چون روزهای اولی که به مدرسه می‌روید، خواندن و نوشتن ندارید فقط قصه و شعر می‌خوانید و نقاشی می‌کشید."

رضا در حالی که جعبه مداد رنگی را از خواهرش سمانه می‌گرفت پرسید: "سمانه جان مدرسه خیلی با خانه فرق می‌کند؟ آیا معلم هم مثل مادر و پدر مهربان است؟" سمانه خندید و در حالی که روی سر رضا دست می‌کشید گفت: "فکرش را بکن من هم چند سال پیش که به کلاس اول می‌رفتم گاهی از خودم می‌پرسیدم که مدرسه چه جور جایی است. مدیر و معلم و ناظم در مدرسه چه کاری انجام می‌دهند. وقتی چند روز به مدرسه رفتم. جواب همه سؤالات خودم را گرفتم." رضا همان طور که با دقت به حرفهای سمانه گوش می‌داد، لبخندی زد و گفت: "اگر فردا خانم معلم به ما گفت که یک نقاشی بکشیم. من عکس یک مدرسه را می‌کشم مدرسه‌ای که مثل خانه ما در و دیوار و پنجره دارد. اما آتاقهایش از آتاقهای خانه مایبیستر است." سمانه گفت: "آفرین درست گفتی ولی تا خودت از نزدیک مدرسه را نبینی نمی‌توانی همه قسمت‌های آن را خوب نقاشی کنی. حالا برای اینکه بفهمی فردا چه چیزهای تازه‌ای یاد خواهی گرفت، یک ورق سفید بردار هر چه در باره یک مدرسه شنیده‌ای و یا دیده‌ای نقاشی کن. فردا که به مدرسه رفته خوب در آنجا دقت کن و ببین در یک مدرسه چه چیزهایی وجود دارد. فردا شب هم یک نقاشی از یک مدرسه بکش آن وقت متوجه می‌شوی که این دو تا نقاشی چقدر باهم فرق دارند."

رضا قبول کرد. یک نقاشی از یک مدرسه کشید و بعد آن را رنگ کرد. سمانه نقاشی رضا را گرفت و پیش خودش نگه داشت بعد به رضا گفت: "حالا مثل پسرهای خوب، کیفی که مادر بزرگ برایت خریده است بیاور، مداد، مداد تراش، پاکن، مداد رنگی، دفتر خط دار، دفتر بدون خط، لیوان و دستمال تمیزی که قبلًا آماده کردی داخل کیفت بگذار." رضا از جایش بلند شد و همه آن کارهایی که سمانه گفته بود انجام داد، بعد مسوکش را زد و رفت توی رختخوابش تا صبح بتواند راحت از خواب بیدار شود. رضا آن شب خواب قشنگی در باره مدرسه دید اما صبح که از خواب بیدار شد فقط قسمت کوتاهی از خوابی که دیده بود به یادش آمد. او وقتی کنار سفره صبحانه نشست خیلی خوشحال بود. مادرش نگاهی به او انداخت و گفت: "رضا جان انشاء الله خوابی که دیده‌ای خیر باشد و تو ظهر که به خانه می‌آیی مثل آن خوشحال و سرحال باشی.

آن روز برای رضا و دوستانش روز خوبی بود. ظهر که به خانه می‌آمد، در راه مدرسه کسی اورا صدا کرد. خواهرش سمانه بود. رضا تا چشمش به سمانه افتاد زود دفتر نقاشی اش را از کیفش بیرون آورد و در حالی که آن را به دست سمانه می‌داد گفت: "دفتر را باز کن ببین. من یک نقاشی کامل در باره مدرسه کشیده‌ام. مدرسه‌ای که کلاس دارد، کتابخانه دارد، دفتر مدیر و

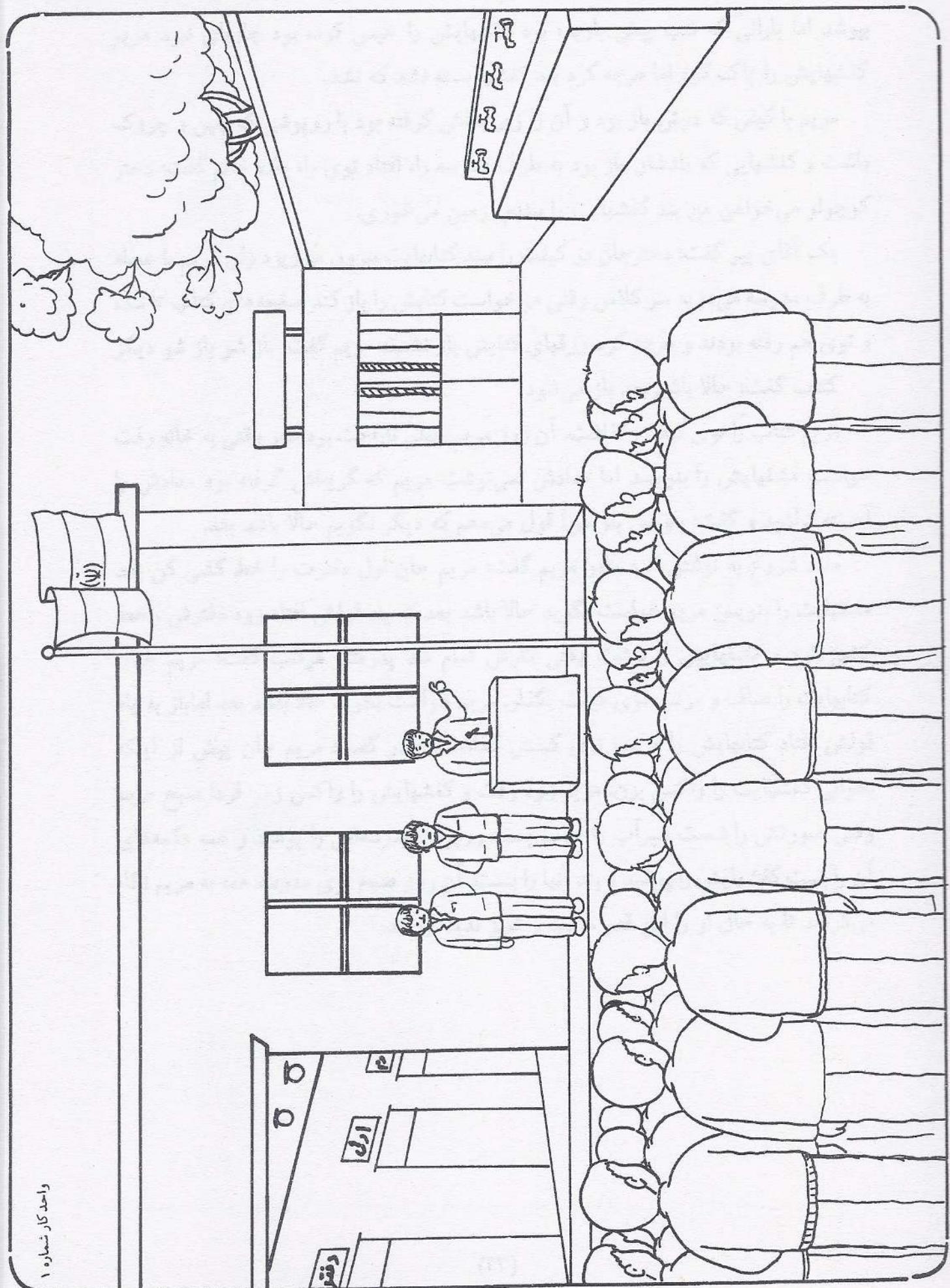
ناظم و معلمین دارد. در حیاطش بچه‌ها ورزش می‌کنند. من همه این چیزها را امروز یاد گرفتم.
خانم معلم امروز به ما یاد داد که چگونه از وسائل خودمان استفاده کنیم مدادمان را زیاد
ترنشیم و سعی کنیم از پاکن کمتر استفاده کنیم. تازه یک چیز دیگر هم یاد گرفتیم. آقای مربی
پشت بلندگو گفت: "مدرسه مثل خانه ما می‌باشد باید در مدرسه همه باهم مهربان باشیم."

نوشته: مهدی مرادحاصل

شیوه شماره ۵: دعوت از مهمان آشنا

یکی از دانشآموزان سالهای بالاتر مدرسه (چهارم یا پنجم) که بتواند ارتباط خوبی با
دانشآموزان این پایه برقرار نماید، شناسایی می‌گردد و از وی درخواست می‌شود که مسؤولین
مدرسه و اماکن آن را با زبان ساده‌تر به دانشآموزان معرفی نماید و به سوالات احتمالی
دانشآموزان پاسخ گوید.

توضیح: بهتر است قبل از اجرای این شیوه مطالب مورد نظر با دانشآموز مذکور مرور گردد
تا کم و کاستی‌های احتمالی برطرف شود.



بپوشد اما بارانی که شب پیش باریده بود کفشهایش را خیس کرده بود چاره‌ای نبود مریم کفشهایش را پاک کرد اما هرچه کرد بند کفشهایش بسته نشد که نشد.

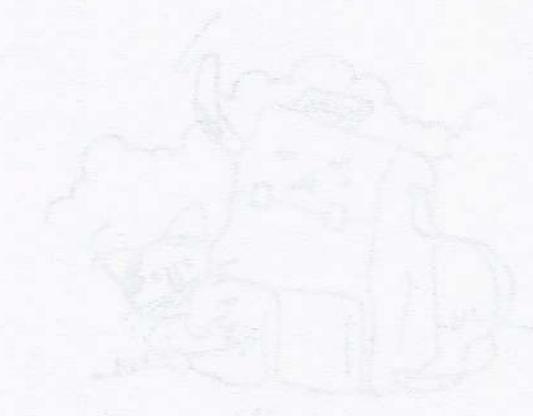
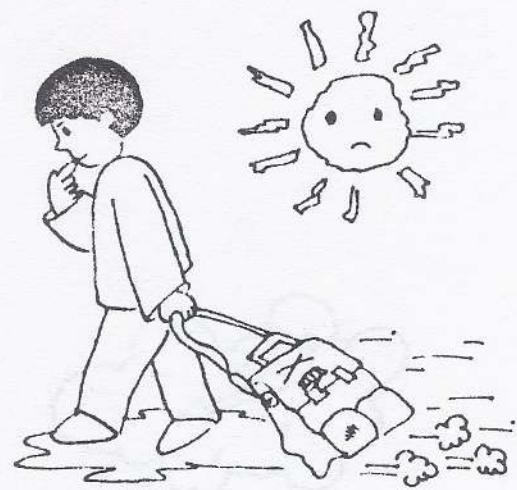
مریم با کیفی که درش باز بود و آن را زیر بغلش گرفته بود با روپوشی که چین و چزوک داشت و کفشهایی که بندشان باز بود به طرف مدرسه راه افتاد توی راه یک خانم گفت: دختر کوچولو می‌خواهی من بند کفشهایت را بیندم، زمین می‌خوری.

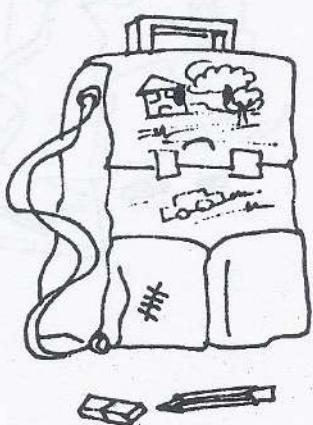
یک آقای پیر گفت: دخترجان در کیفت را بیند کتابهایت بیرون می‌ریزد ولی مریم با عجله به طرف مدرسه می‌دوید سر کلاس وقتی می‌خواست کتابش را باز کند صفحه‌های کتاب تا شده و توی هم رفته بودند و هرچه کرد ورقه‌ای کتابش باز نشدند مریم گفت: باز شو باز شو دیگر کتاب گفت: حالا باشد بعد باز می‌شود

مریم کتاب را توی کیفیش گذاشت. آن روز مریم خیلی ناراحت بود ظهر وقتی به خانه رفت خواست مشقهایش را بنویسد اما مدادش نمی‌نوشت مریم که گریه‌اش گرفته بود مدادش را آهسته تراشید و گفت: بنویس بنویس! قول می‌دهم که دیگر نگویم حالا باشد بعد.

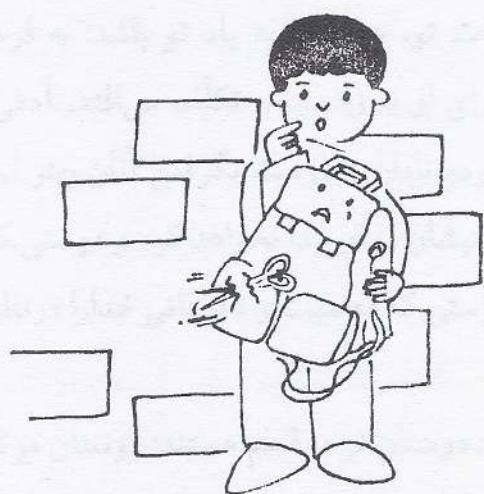
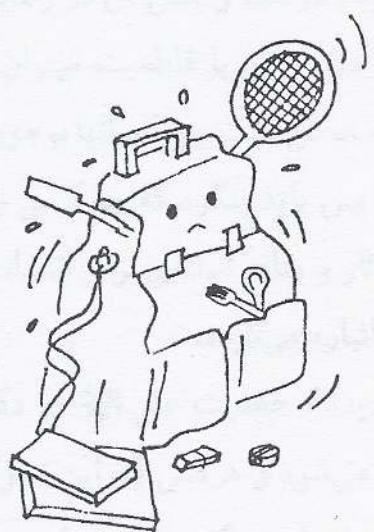
مداد شروع به نوشتمن کرد مادر مریم گفت: مریم جان اول دفترت را خط کشی کن بعد مشقهایت را بنویس مریم خواست بگویید حالا باشد بعد که یاد قولش افتاد زود دفترش را خط کشی کرد و مشقهایش را نوشت وقتی کارش تمام شد پدر مثل هرشب گفت: مریم جان کتابهایت را صاف و مرتب توی کیفت بگذار. مریم خواست بگویید حالا باشد بعد اما باز به یاد قولش افتاد کتابهایش را مرتب توی کیفیش گذاشت. مادر گفت: مریم جان پیش از اینکه بخوابی کفشهایت را واکس بزن. مریم زود رفت و کفشهایش را واکس زد. فردا صبح مریم وقتی صورتش را شست شیرآب را خوب بست روپوش مدرسه‌اش را پوشید و همه دکمه‌های آن را بست کفشهایش را پوشید و بند آنها را بست. آن روز صبح توی مدرسه همه به مریم نگاه می‌کردند تا به حال او را این قدر مرتب و تمیز ندیده بودند.

واحد کار شماره ۱





واحد کار شماره ۱



برنامه: دوستی واحد کار (۲): صفات دوست خوب

مبانی

اهمیت دوست و نقش آن در زندگی هر انسان چیزی نیست که بتوان آن را منکر شد بلکه با یک بررسی ساده، با قاطعیت می‌توان گفت که دوستی و رفاقت، نمک هرگونه رابطه عاطفی است که ممکن است بین انسانها بوجود آید، از نظر برخی از حکما دوست هر شخص بمنزله خود اوست، پس باید بنگرد که چه کسی را برای دوستی خویش برمی‌گزیند؟ در آثار و منابع اسلامی برای انتخاب دوست خوب، صفات متعددی گفته شده که به تعدادی از آنها اشاره می‌گردد:

از دیدگاه حضرت علی علیه السلام در دگرگونی‌ها و تحولات روزگار، ماهیت و جوهره اشخاص شناخته می‌شود و هر کس (در این تحولات) به تو بی‌اعتنای باشد دوست تو نیست و در یک بیان دیگر می‌فرمایید: یک دوست وقتی دوست حقیقی است که به هنگام گرفتاری تورا فراموش نکند و در نبودن تو مدافعان تو بوده و پس از وفات تو، همچنان به یاد تو باشد. به فرموده آنحضرت، بدترین دوستان کسی است که انسان برای او به زحمت و تکلف می‌افتد. آدمی که دوست ندارد، غریب است ولیکن قطع ارتباط با مردم نادان و دوست نگرفتن آنان بهتر است. هر کس با دوست خود رود را بایستی داشته باشد دوستیشان دوام پیدا نخواهد کرد و دوستی که به تو حسدورزد رفاقت و دوستی اش، ناسالم است، دوستی که معصیت و نافرمانی خدارا در نظر تو بیارایدو زیبا نشان دهد بدترین دوست است.

در کتاب خصال از قول امام علی علیه السلام آمده است: دوستان تو دو قسم هستند: دوستان موثق و دوستان ظاهری که فقط با تو روبرو می‌شوند، قسم اول به منزله دست و بال تو هستند و آنان همچون خانواده و دارایی تو می‌باشند، پس تو نیز جان و مال خود را از ایشان دریغ مدار،

دوست آنان را دوست و دشمن آنها را دشمن بدار و عیوب اینگونه دوستان را پوشان و خوبیهاشان را پخش کن و بدان که چنین دوستی از گوهر سرخ نایاب تر است، با قسم دوم یعنی دوستان ظاهری، بارویی بازو لبی خندان برخورد کن و بیش از این انتظاری نداشته باش. از نظر امام صادق علیه السلام بهترین و دوست داشتنی ترین برادران و دوستان، کسانی هستند که عیوب دوستان خود را همچون هدیه‌ای به ایشان تقدیم می‌دارند و به فرموده امام حسن عسکری علیه السلام بهترین دوست انسان کسی است که گناه او را به شخص خود نسبت دهد.

آنحضرت در حدیث دیگری می‌فرماید: هیچکس را دوست خود مخوان مگر آنکه او را در سه مرحله و با سه چیز بیازمایی: اورا به خشم بیاور اگر از حدود خود خارج نشد او دوست واقعی است،

با پول و مال دنیا اورا بیازما، اگر دراین باره از تو دریغ نکرد او را دوست حقیقی بدان، با وی همسفر باش که میزان صداقت و دوستی اش مشخص می‌شود. همچنین فرمود: اگر سه بار دوست تو عصبانی شد و تندي کرد اما چیز بدی به تو نگفت اورا برای همیشه دوست و رفیق خود بگیر.

در سخن دیگر بطور مبسوط فرمود: دوستی حدودی دارد که هرکس آنها را رعایت کند دوست کامل و واقعی است ولی اگر به آن حدود توجهی نداشت در ادعای دوستی صادق نیست آن حدود عبارت است از:

- ۱ - ظاهر و باطن او با تو یکسان باشد.
- ۲ - خوبی تورا خوبی خود و بدی تو را بدی خود بداند.
- ۳ - اگر مال و ثروتی پیدا کرد و یا به مقام و حکومت رسید رفتارش با تو فرق نکند.
- ۴ - آنچه در توان دارد از تو دریغ نورزد.
- ۵ - به هنگام مصیبت و گرفتاری تو را تنها وانگذارد.

بهتر است دراینجا به افرادی نیز اشاره شود که دوستی با آنها خوب نیست. بطور کلی با مردمان احمق، بیخرد، بخیل، ترسو و دروغگو و امثال اینها نباید دوست شد زیرا به فرموده امام باقر علیه السلام: شخص احمق و بیخرد می‌خواهد به تو سود رساندولی صدمه می‌زنند، فرد بخیل و تنگ نظر از تو می‌گیرد اما چیزی به تو پس نمی‌دهد و ترسو به هنگام لزوم تورا تنها می‌گذارد، دروغگو تورا به اشتباه می‌اندازد.

در حدیث دیگری آمده است که از امام سوال شد آیا می‌توان برخی دوستان و برادران را که

کارهای نادرست انجام می‌دهند دعا کرد؟ امام پرسید: آیا آنها سودی به شمادارند؟ پاسخ دادند: نخیر. امام فرمود: آنان را رها کنید و از ایشان دوری گزینید که من هم از ایشان بیزارم. و فرمود: بپرهیز از طرح دوستی با احمق و نادان که مبادا همخوی او گردد.

امام علی علیّه السلام در یک بیانی می‌فرمایند همانقدر که پیوند با عاقل و دانا پسندیده است، عدم مصاحبত با جاهل و نادان هم شایسته و پسندیده است. همنشینی با اشرار و بدان موجب بدگمانی به اخبار و نیکان می‌شود. اما همنشینی با خوبان سرانجام انسان را هرچند بدانی باشد به سوی نیکان می‌کشد و مصاحبت مردمان خوب با اشخاص بد، سبب بدنامی خوبان می‌شود. از هم صحبت شدن با کسی که گفتار نیکی دارد لیکن در عمل، فاسد و زشتکار است، اجتناب کن، زیرا هر شخص را با هم صحبت‌ش می‌شناسند، از مصاحبت و معاشرت اشخاص فاسد و بد عمل بپرهیز که بالاخره ضررو زیان آنها به شما هم می‌رسد. امام سجاد علیّه السلام نیز در این زمینه سخنی بس شیوا دارد: تو نمی‌توانی با هر کس همنشین باشی زیرا خداوند می‌فرماید: هرگاه ببینی، عده‌ای درباره آیات الهی سخن ناروا می‌گویند، پس از آنان روی برگردان (انعام - ۶۸)

هدف

آشنایی دانش آموزان با صفات دوست خوب و توجه به این صفات در انتخاب دوست.

آزمون

دانش آموزان دوستان خود را با توجه به صفات خوب آنها انتخاب می‌کنند.

شیوه‌ها

شیوه شماره ۱: قصه‌گویی و بحث و گفتگو

مجری محترم، برای اجرای بهتراین واحد کار، نخست قصه "بهار دوستی" را که به یک صفت بسیار خوب دوستان یعنی حمایت از همدیگر در هر شرایط اشاره می‌کند. برای دانش آموزان اجرا کنید و سپس از آنها بخواهید به دیگر صفات خوب دوستان اشاره نمایند. تادر پایان مجموعه‌ای از صفات دوست خوب را در اختیار داشته باشید.

توضیح: تعدادی از این صفات در مبانی این واحد کار آمده است.

قصه: بهار دوستی

سه پروانه به رنگهای قرمز، سفید و زرد باهم پرواز می‌کردند و یک صدا سرود دوستی می‌خواندند.

ابرها روی آسمان آبی را گرفته بود، چند قطره باران روی بال پروانه‌ها چکید. سه پروانه باهم به طرف باغی پرازگل پرواز کردند. رفتند و رفتند تا به گل سرخی رسیدند. پروانه قرمز جلو رفت و گفت:

"ای گل سوسن زیبا! باران دارد شروع می‌شود. مارا زیر برگهایت پناه می‌دهی؟"
گل سرخ نگاهی به آنها انداخت، کمی فکر کرد و گفت: " فقط پروانه‌ای که هم رنگ من است می‌تواند زیر برگهای من پنهان شود."

پروانه قرمز شاخکهایش را تکان داد و گفت: "ماشه پروانه دوستان باوفایی برای هم هستیم، من برای نجات خودم حاضر نیستم دوستانم را زیر باران تنها بگذارم."
سه پروانه باهم دوباره به پرواز درآمدند تا به گل زرد رنگی رسیدند. پروانه زرد جلو رفت و گفت: "ای گل زیبای آفتاب گردان! باران شروع شده است. ممکن است ما زیر برگهایت پنهان شویم تباران روی ما نریزد؟" گل زرد نگاهی به پروانه زرد کرد و گفت: " فقط تو که همنگ من هستی می‌توانی زیر برگهایم پنهان شوی."

پروانه زرد شاخکهایش را تکان داد و گفت: " من برای نجات خودم حاضر نیستم دوستانم را رها کنم. دوست خوب کسی است که در موقع غم و شادی، سختی و راحتی، مارا تنها نگذارد." پروانه زرد این را گفت و همراه با دوستانش پرzed و رفت. باران به شدت می‌بارید. بال پروانه‌ها خیس شده بود. پروانه قرمز کمی عقب مانده بود. دوستانش به کمک او رفتند. مدتی گذشت تا به گل سفیدی رسیدند. پروانه سفید جلو رفت و گفت: "ای گل نرگس زیبا! پرواز کردن برای ما پروانه‌ها خیلی مشکل شده است. اجازه می‌دهی ما زیر برگهایت پناه بگیریم؟" گل سفید نگاهی به پروانه‌ها انداخت و بعد به پروانه سفید گفت: " فقط پروانه‌ای که همنگ من است می‌تواند زیر برگهای من پنهان شود." پروانه سفید شاخکهایش را تکان داد و گفت: دوستان صمیمی همیشه درکنار هم هستند، هیچ چیز و هیچ کس نمی‌تواند بین آنها جدایی بیندازد من برای نجات خودم حاضر نیستم از دوستان خوبم جداشوم."

مدتی گذشت، پروانه‌ها دوباره به راه خود ادامه دادند، قطره‌های باران به سرو روی آنها می‌خورد. پروانه قرمز که بالهایش خیس آب شده بود و او بالهایش را به سختی حرکت می‌داد، دوپروانه سفید و زرد به کمک او رفتند. ناگهان صدایی به گوش پروانه‌ها رسید. این صدا، صدای گل "شیپوری" بود که آنها را با مهربانی به طرف خودش صدامی کرد. سه پروانه درحالی که بالهایشان را به یکدیگر نزدیک می‌کردند با خوشحالی به پرواز درآمدند و زیر برگهای گل

"شیپوری" پناه گرفتند. بعداز مدتی باران بندآمد. دیگر ابری در آسمان نبود. هوا روشن تر شده بود و خورشیدمی خواست دوباره بانور زیباییش بهار دوستی پروانه هارا گرم تر و روشن تر سازد.
نوشته: مهدی مراد حاصل

شیوه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه‌ها

در برگ شکوفه این واحدکار سبدگلی طراحی شده است از دانش آموزان بخواهید گلهای کوچکی را در برگه دیگری بکشند و دروسط آن گلهای صفات دوست خوب را بنویسند و بعداز رنگ آمیزی گلهای خود، آن را با قیچی از برگه اصلی بریده و درداخل سبد برگ شکوفه‌ها بچسبانند. پس از خواندن مطالب کلیه برگهای شکوفه بوسیله دانش آموزان مجموعه‌ای از صفات دوست خوب را دراختیار خواهید داشت. این برگهای پس از ازائنه درکلاس و تشویق دانش آموزان نمونه دردفتر شکوفه‌ها بایگانی گردد.

شیوه شماره ۳: حفظ شعار واحد کار "دوستی"

دوست خوب یک گنج است.

سعی کنید این شعار در طول اجرای واحد کار حفظ شود و دانش آموزان با مفهوم این شعار آشنا گردند.

شیوه شماره ۴: اجرای شعر: دوستی شیرین است

تارسیدی رفتی
پرکشیدی رفتی
نیمساعت بنشین
 ساعتی خوب ببین
 روی آن بازی کن
 خوب گلبازی کن
 شعرها می خوانم
 قصهها می دانم
 که چنان رنگین است
 دوستی شیرین است.

شاپرک جان تو که باز
 باز کم ماندی و زود
 شاپرک این که نشد
 من و این با غچه را
 گل من خانه توست
 تو که با گل خوبی
 پیش من باشی اگر
 پیش من باش و ببین
 به دو بال تو قسم
 شاپرک باور کن

شعر: مصطفی رحماندوست

شیوه شماره ۵: اجرای نمایش
نمایشنامه "عم قزی و فلفلی"

شما مجری محترم می‌توانید از شیوه "نمایش عروسکی" پیروزی به نام "عم قزی" دردست راست" و کودکی به نام "فلفلی" دردست چپ برای اجرای نمایش استفاده نمایید
عم قزی: فلفلی! جان! چرا اینقدر ناراحتی؟ طوری شده، اتفاقی افتاده؟

فلفلی: بچه‌ها هر کدام توی کلاس چند دوست دارند ولی من هنوز نتوانسته ام برای خودم دوستی پیدا کنم. با هر کس دوست می‌شوم چند روز بعد با من دعوایش می‌شود و می‌رود یک دوست دیگر پیدا می‌کند.

عم قزی: خوب فلفلی! جان شاید اشکال از تواست. آدم که با کسی بی‌خودی دعوا نمی‌کند. خوب فکر کن بین تو چه رفتاری با آنها داری، شاید آنها تورا برای خودشان یک دوست خوب نمی‌دانند؟

فلفلی: مگر دوست خوب باید چه طوری باشد که من نیستم؟

عم قزی: من چند تا از صفات خوب یک دوست را برایت می‌گویم بعد تو فکر کن بین چند تای از آنها در تو وجود دارد؟

فلفلی: اگر من این چیزهایی که شما می‌گویید نداشته باشم کسی با من دوست نمی‌شود؟
عم قزی: اگر کسی هم با تو دوست شود بعذاز مدتی متوجه می‌شود که تو نمی‌توانی یک دوست خوب برای او باشی برای همین هم از تو جدا می‌شود و با کسی دوست می‌شود که اخلاق و رفتارش بهتر از تواست. حالا دوست داری خوب گوش کنی و صفات دوست خوب را بشنوی؟

فلفلی: بله عمه جان من می‌خواهم به حرفهای شما خوب گوش کنم و بدانم چه کار باید انجام بدhem تا دوستان زیادی پیدا کنم؟

عم قزی: بین فلفلی! جان! دوست خوب کسی است که با آدم مهربان باشد وقتی که دوستش به کمکی احتیاج دارد به او کمک کند. عیب اورا پیش کسی نگوید. دوست خوب کسی است که خودخواه و مغرور نباشد و وقتی بین آنها خدای نکرده دعوا و یا اختلافی پیش آمد زود گذشت کند و از دوستش کینه به دل نگیرد.

فلفلی: عمه جان اگر همه این چیزهایی که گفتی من انجام بدhem دیگر رفیق خوبی برای دوستانم هستم؟

عم قزی: فلفلی! جان! صفات یک دوست خوب همین چند تا چیزی که من گفتم نیست. یک دوست خوب باید خیلی چیزهای دیگر هم بداند و به آنها عمل کند ولی تو اگر همین مقداری که من گفتم عمل کنی حتما دوستان جدیدی پیدا می‌کنی. ممکن است همان دوستان

قدیمی تو هم که از تو جدا شده‌اند باز با تو رابطه خوبی برقرار کنند.

فلفلی: شماراست می‌گویی عム جان. من از دوستانم همیشه می‌خواستم که برای من کاری انجام بدهند. خوراکیهای خودشان را به من بدهند وقتی نمی‌دادند من با آنها قهر می‌کردم. وقتی آنها چیزی می‌خواستند من به آنها نمی‌دادم من با آنها مهربان نبودم. به آنها کمک نمی‌کردم. وقتی ناراحت بودند به حرفهای آنها گوش نمی‌دادم. من باید رفتارم را با آنها تغییر بدهم.

عم قزی: دوست پیدا کردن و ادامه دوستی کار مشکلی است. اما اگر کسی بخواهد دوستانش را از دست بدهد کار آسانی است. پس قول بده به حرفهایی که گفتم عمل کنی.

فلفلی: چشم عム قزی، کفش قرمزی

عم قزی: بازگفتی، کفش قرمزی..... صبرکن ببینم

(عم قزی درحالی که دنبال فلفلی می‌کند، فلفلی پابه فرار می‌گذارد.)

شیوه شماره ۶: قصه خوانی

قصه: دوستی کار آسانی است

زنگ دوم صبح بود. حساب داشتیم. خانم آموزگار چند تا جمع و چند تا تفریق داده بود تا جواب آنها را به دست بیاوریم. من هم مشغول جمع کردن و تفریق کردن بودم. تا گهای صدی پروین و نسرین را شنیدم.

پروین گفت: نسرین جان، مدادپاک کنت را به من می‌دهی تا جواب تفریقی را که اشتباہ نوشته‌ام پاک کنم؟

نسرین گفت: بله. بیا جانم! آن وقت نسرین با مهربانی مداد پاک کنش را به پروین داد. چیزی نگذشت که از پشت سرم این حرفها را شنیدم:

سوسن گفت: ثریا، نوک مدادم شکست. تو یک مداد اضافی داری که به من بدهی؟
ثریا گفت: بله، دارم ولی نمی‌دهم، می‌خواستی خودت مداد اضافی برای خودت بیاوری.
صدای زنگ بلند شد ورقه‌های حساب را به خانم آموزگار دادیم. رفتیم تا توى حیاط بازی کنیم. نسرین و پروین هم با من از کلاس بیرون آمدند.

نسرین گفت: پروین جان، می‌گذاری من هم توى دسته شما بازی کنم؟
پروین گفت: البته! خیلی هم خوشحال می‌شویم. توى دسته ماجابرای همه دوستانمان هست.
در همین موقع ثریا و سوسن هم داشتند از کنار ما می‌گذشتند. بلند بلند حرف می‌زدند. من حرفهای آنها را می‌شنیدم.

ثریا گفت: سوسن، من امروز یادم رفته است تو پم را بیاورم. می‌گذاری با تو بازی کنم؟

سوسن گفت: نه. می‌دانی چرا؟ یادت هست که از تو مداد خواستم، ندادی؟ حالا هم یادت باشد که همیشه تو پت را بیاوری. زنگ آخر را زدند. داشتیم اسباب‌هایمان را جمع می‌کردیم تا به خانه برویم. توی کلاس ماهمه بچه‌ها با هم مهربان بودند. هر کس که کارش را زودتر تمام کرده بود داشت به دوستش کمک می‌کرد. همه میخواستیم زودتر اسباب‌هایمان را جمع کنیم و چند تا چند تا باهم از مدرسه بیرون برویم. در میان ما فقط ثریا و سوسن بودند که نه به کسی کمک می‌کردند و نه می‌گذاشتند که کسی به آنها کمک کند. آنها از اول سال تا حالا با هیچ کس دوست نشده‌اند. می‌ترسم تا آخر سال هم دوستی پیدا نکنند.

آنها مهربانی کردند، کمک کردند، خوب حرف زدن و خیلی چیزهای دیگر را بلد نیستند. هیچ وقت نشنیده‌ام که در وقت حرف زدن بگویند: خواهش می‌کنم! متشرکم! ببخشید! خوشحالم! جانم! عزیزم، واژاین حرفها که مهربانی و دوستی را نشان می‌دهد. خدا کند که حالا که این نوشته را می‌خوانند، این چیزها را یاد بگیرند. خدا کند که یاد بگیرند که همه را دوست داشته باشند و بگذارند که همه مردم هم آنها را دوست داشته باشند. من که می‌ترسم با آنها حرف بزنم.

نوشته: پیک دانش آموز

شیوه شماره ۷: شعرخوانی

می‌شود خوبی کنی

خوب بود و مهربان	می‌شود چون مادری
پاک مثل آسمان	می‌شود دل را کنی
اشک غمها را ندید	می‌شود برگونه‌ای
می‌شود خوبی شنید	می‌شود خوبی کنی
با صفا درسینه داشت	می‌شود یک باغ گل
یک دل بی‌کینه داشت	می‌شود از بذرها
تشنهای را آب داد	می‌شود باروی خوش
کودکی را تاب داد	می‌شود گهواره
با محبت نازکرد	می‌شود گل را نجید
با خوشی آغاز کرد	می‌شود هر روز را
دوستی پیدا کنی	می‌شود امروز هم
غصه‌ها را واکنی	می‌شود با خنده‌ای

شعر از: فریبهرز لرستانی

شیوه شماره ۸: تکمیل جملات ناقص

شما مجری گرامی می‌توانید با توجه به صفاتی از دوست خوب، جملات ناقص را تهیه کنید و پس از نوشتن آن در تخته سیاه از دانش‌آموزان بخواهید برای جای خالی کلمات مناسب که همان صفات دوست خوب هستند حدس بزنند کسانی که بهترین پیشنهاد را مطرح کنند مورد تشویق قرار گیرند.

به تعدادی از این نوع جملات ذیلا اشاره می‌شود:

- ۱ - دوست خوب من خوشرو می‌باشد.
- ۲ - دوست خوب من عیب من را پیش دیگران
- ۳ - دوست خوب من دروغگو و ترسو.....
- ۴ - دوست خوب من از امانت خوب.....
- ۵ - دوست خوب من دیگران را مسخره.....
- ۶ - دوست خوب من دردرس خواندن به من می‌کند.
- ۷ - دوست خوب من مرا تشویق به می‌کند.
- ۸ - دوست خوب من دانش آموزی مرتب و منظم.....
- ۹ - دوست خوب من به پدر و مادر خود می‌گذارد.
- ۱۰ - دوست خوب من درسها یاش را خوب می‌خواند.
- ۱۱ - دوست خوب من به دیگران تهمت.....
- ۱۲ - دوست خوب من وقتی که من در درسها یام نمره خوب می‌گیرم می‌شود.

شیوه شماره ۹: قصه‌گویی

قصه: دوستی شیرین است

چند روزی بود که مدرسه‌ها تعطیل شده بود و من و دوستانم کم کم داشت حوصله مان سرمی‌رفت. یک روز زهرا به من گفت: "ما با کمک مادرانمان می‌توانیم برنامه خوبی برای تابستان داشته باشیم، فکر خوبی نیست؟" به زهرا گفتم: "این موضوع را به محبوبه هم می‌گوییم. شاید او هم در برنامه ما شرکت کند."

چند روز بعد محبوبه به خانه ما آمد، او بعد از شنیدن این خبر خیلی خوشحال شد و قرار شد هر روز برنامه تابستانی را درخانه یک نفر اجرا کنیم.

اولین روز هفته زهرا و محبوبه به خانه ما آمدند. اول برنامه قصه خوانی داشتیم. هر کدام از ما قسمتی از یک کتاب داستان را می‌خواندیم و هر وقت خسته می‌شدیم، یکی دیگر از ما باقیه داستان را می‌خواند.

مادر هم همانطور که مشغول کار بود، هر وقت اشتباهی درخواندن ما می‌دید کنارمان می‌آمد و آن اشکال را برطرف می‌کرد. احمد هم در گوشه‌ای نشسته بود و به قصه قشنگی که ما می‌خواندیم گوش می‌کرد. پس از قصه خوانی نوبت به کشیدن نقاشی رسید. دفتر و مدادها یمان که آماده شد، زهرا از مادر پرسید: "خانم کمالی! به نظر شما نقاشی ما درباره چه موضوعی باشد؟"

مادر با سینی چای از آشپزخانه بیرون آمد و گفت: "هرچه که خودتان دوست دارید؛ یک نقاشی آزاد! درباره هرچه که دلتان می‌خواهد."

محبوبه گفت: "من عکس یک گلدان را می‌کشم؛"

ゼهرا گفت: "به نظر من نقاشی طبیعت، از همه چیز بهتر است."

احمد هم درحالیکه مدادش را می‌تراشید گفت: "ولی من، عکس پسرشجاع را می‌کشم.
شاید هم عکس پینوکیو را!"

من درحالیکه خنده‌ام گرفته بود، سرم را نزدیک گوش احمد بردم و آرام در گوشش گفتم:
آن قراری که با هم گذاشتیم، یادت رفت!؟"

ゼهرا گفت: "اگر هر سه نفر ما، عکس یک مزرعه سبز و خرم را بکشیم، بهتر نیست؟"

من و محبوبه به هم نگاه کردیم و درحالیکه سرمان را تکان می‌دادیم، با هم گفتیم:
"باشه هرسه نفرمان عکس یک مزرعه را می‌کشیم."

محبوبه گفت: "اما مداد رنگی‌های من ناقص است. من، همه رنگهارا ندارم."

من هم گفتم: "مداد رنگی‌های من هم کامل نیست؛ ولی اشکالی ندارد از مدادهای زهرا که کامل است، استفاده می‌کنیم." زهرا با خوشحالی سرش را تکان داد و گفت: هیچ اشکالی ندارد
شما هم می‌توانید از مداد رنگی‌های من استفاده کنید."

مادر، برای آنکه ما را بیشتر تشویق کرده باشد، گفت: "خوب! حالا که موضوع همه شما یک مزرعه" است بهتر است یک زمان معین هم برای تمام شدن کارهایتان درنظر بگیرید.
حالا ساعت حدود یازده است، ساعت دوازده خوب است؟"
همه پذیرفتیم. بعد شروع کردیم به کشیدن نقاشی.

بعد از مدتی، همانطور که مشغول کار بودیم، مادر از آشپزخانه صدازد و گفت: "بوی خوب کلوچه‌های خوشمزه را احساس می‌کنید؟" همه به هم نگاه کردیم و گفتیم: "بَ.....له." مادر گفت: "نقاشی هر کس بهتر باشد، کلوچه‌های بیشتری به او خواهم داد." با این حرف مادر، رقابت بیشتری بین ما بوجود آمد.

مادر کارهای آشپزخانه را تمام کرد و پیش احمد نشست. او به احمد درکشیدن نقاشی کمک می‌کرد؛ اما همه خواستش پیش ما بود.

من می‌خواستم، ماهیهای حوضی را که در وسط نقاشیم کشیده بودم، رنگ نارنجی بزنم؛ اما هرچه گشتم، مداد نارنجی روی زمین نبود. به زهرا گفتم:

"زهرا! تو هم مداد نارنجی نداری؟"

زهرا در حالیکه با مداد نارنجی پر تقالهای درخت توی مزرعه‌اش را رنگ می‌زد، مدادش را به من داد و گفت: "تو اول ماهی ات را رنگ بزن؛ من بعداً پر تقالهایم را رنگ می‌زنم."

چند دقیقه بعد، محبوبه با خستگی مدادش را روی دفتر گذاشت و در حالیکه به دیوار تکیه می‌داد گفت: "هرچه می‌خواهم، شکل یک جوجه بکشم، نمی‌توانم. صدبار پاک کردم؛ اما باز هم نتوانستم یک جوجه قشنگ بکشم!"

زهرا سرمش را از روی دفترش بلند کرد و در حالیکه بادست، گره روسربی اش را شل می‌کرد، گفت: "محبوبه جان! کجای مزرعه ات می‌خواهی شکل جوجه بکشی؟ من بلد هستم. دفترت را جلو بیاور تا برایت بکشم."

محبوبه با خوشحالی دفترش را جلو آورد و زهرا یک جوجه قشنگ در گوشه نقاشی محبوبه برایش کشید. وقتی زهرا می‌خواست درخت و سبزه‌های مزرعه‌اش را رنگ بزنند، من به او گفتم:

"زهرا جان! قبل از اینکه از مداد سبز استفاده کنی، ممکن است چند لحظه آن را به من قرض بدھی؛ چون من فقط یک درختم مانده که رنگ نکرده‌ام."

زهرا کمی فکر کرد بعد در حالیکه مدادش را به طرف من گرفته بود گفت: اشکالی ندارد بیا!

تواول رنگ کن، وقتی کارت تمام شد. آنوقت من مزرعه‌ام را رنگ سبز می‌زنم."

محبوبه گفت: "ایکاش به جای مزرعه و طبیعت یک نقاشی دیگر می‌کشیدیم، چون کشیدن حیوانات در مزرعه خیلی سخت است."

وقتی مداد سبز زهرا را به او می‌دادم، قبل از آنکه مزرعه‌اش را رنگ بزنند از محبوبه پرسید:

"محبوبه جان! کشیدن چه حیواناتی برایت سخت است؟"

محبوبه خندید و گفت: "تو هنوز نقاشی خودت را کامل نکرده‌ای، اگر بخواهی حیوانات
مزروعه مرا بکشی، عقب می‌مانی‌ها....!"

زهرا با لبخندی مهربان گفت: "نگران نباش. سعی می‌کنم نقاشی ام را تمام کنم."
کشیدن نقاشی من و زهرا و محبوبه، همانطور که مادرم حدس می‌زد تا ظهر طول کشید.
چند دقیقه به ساعت دوازده بیشتر نمانده بود که مادر گفت: "خوب! دیگر وقت تمام است."
ما مدادها را روی زمین گذاشتیم و منتظر ماندیم تا مادر به نقاشی‌های ما امتیاز بدهد. نقاشی
من و محبوبه کامل شده بود؛ اما هنوز نقاشی زهرا ناقص بود. مادر بعد از دیدن نقاشی‌های ما،
بدون آن که چیزی بگوید، به آشپزخانه رفت، بعد از چند لحظه در حالیکه یک بشقاب کلوچه در
دستش بود از آشپزخانه بیرون آمد، بعد کنارما روی زمین نشست و گفت: "وقتی شما نقاشی
می‌کشیدید، من در تمام مدت حواسم به شما بود. زهرا می‌توانست خیلی زودتر از هردوی شما
نقاشی اش را تمام کند؛ اما نقاشی زهرا به این خاطر طول کشید که به دوستانش کمک می‌کرد.
او مدادهایی را که مال خودش بود، به شما قرض می‌داد و درکشیدن نقاشی به شما کمک
می‌کرد.

زهرا بیشتر از آنکه به فکر برنده شدن باشد، به فکر دوستی و محبت بود، من به هر کدام از
شما یک کلوچه می‌دهم؛ اما به زهرا دو کلوچه جایزه می‌دهم!

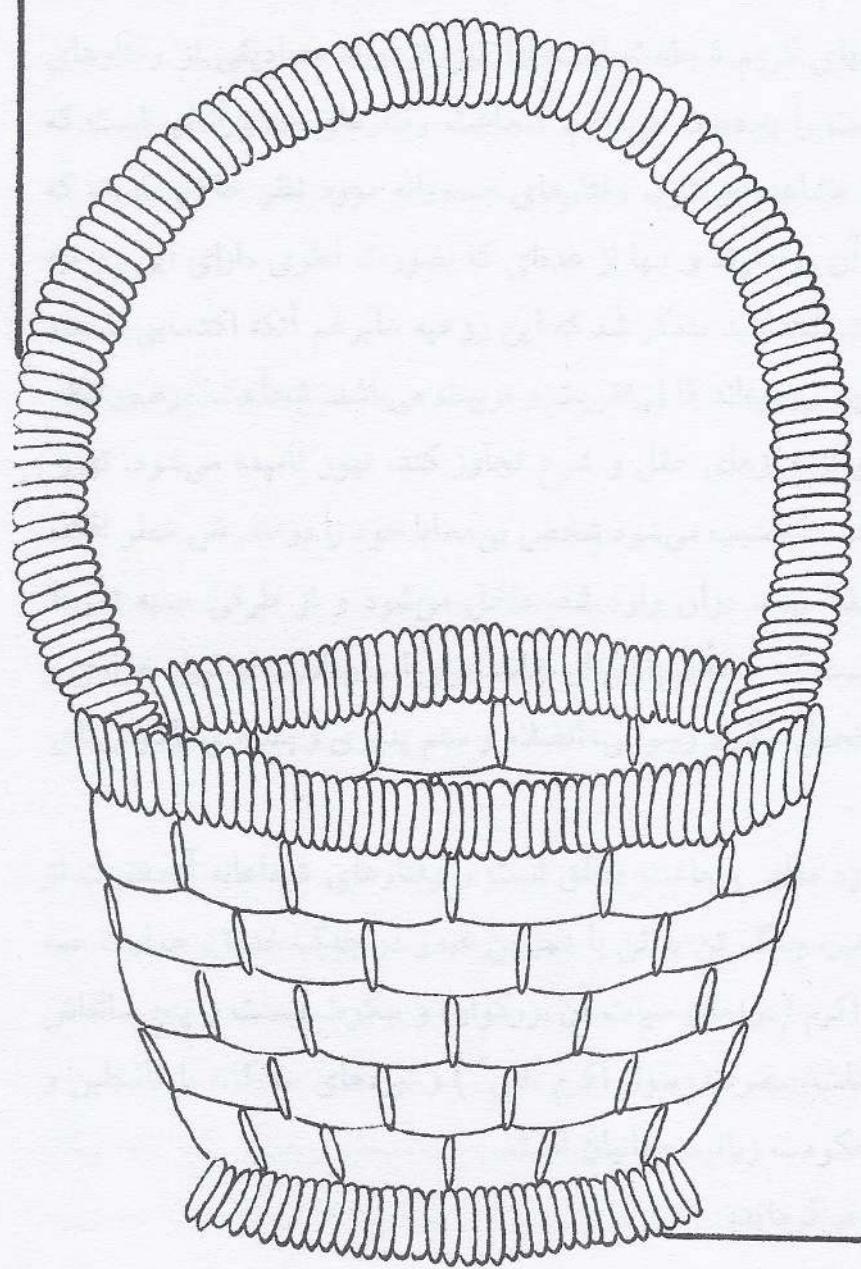
محبوبه گفت: "خانم کمالی! حق باشماست. زهرا در کلاس هم یک دوست خوب و مهربان
است، همه او را دوست دارند. من از اینکه شما به او دوتا کلوچه داده‌اید، خوشحالم."
من هم به مادر گفتم: "مادرجان! زهرا آنقدر خوب است که اگر شما همه کلوچه‌ها را هم به او
بدهید ما ناراحت نخواهیم شد."

احمد که تا آن وقت ساكت نشسته بود گفت: "اگر همه کلوچه‌ها را به زهرا بدهید پس سهم
من چه می‌شود؟ کسی به من جایزه نمی‌دهد؟ بینید چه نقاشی قشنگی کشیده‌ام!"
از این حرف احمد همه ما خنده مان گرفت.

مادر گفت: "خوب حالا همه، مثل خانم‌های خوب و سایل شان را جمع کنند، تا من سفره را
برای نهار آماده کنم."

نوشته: مهدی مراد حاصل

واحد کار شماره ۲



برنامه: آزادگی واحد کار (۳): شجاعت

مبانی

یکی از خصایص انسانهای کریم شجاعت است اما قبل از ارایه مصادیقی از رفتارهای شجاعانه، تعریفی از شجاعت را به دست می‌دهیم. شجاعت رفتارهای جسورانه‌ای است که در موقع مختلف از انسانها مشاهده می‌شود. رفتارهای جسورانه مورد نظر حالاتی است که عموم انسانها توانایی بروز آن را ندارند و تنها از عده‌ای که بصورت فطری دارای این روحیه هستند قابل مشاهده می‌باشد. البته باید متنذکر شد که این روحیه علیرغم آنکه اکتسابی نیستند ولی در انسانهایی که واجد این روحیه‌اند قابل تقویت و تربیت می‌باشد. شجاعت در صورتیکه از حد اعتدال خارج شود و از مرزهای عقل و شرع تعماز کند، تهور نامیده می‌شود. تهور اقدام جسورانه جاهلانه‌ای است که سبب می‌شود شخص بی‌محابا خود را در معرض خطر افکند و در مهالکی که شرعاً و عقلاً باید در آن وارد شد، داخل می‌شود و از طرفی جنبه تفریط شجاعت، جبن و ترسوی است که منشأ بسیاری از مفاسد برای انسان است از قبیل خواری و ذلت، تنبی و راحت‌طلبی، تحمل ننگ و رسوایی، انضلام و ستم پذیری و بسیاری ناگواریهای دیگر.

حضرت علی علیه السلام که خود مظہر شجاعت مطلق است و رفتارهای شجاعانه آنحضرت از جمله خواهیدن در بستر پیامبر، جنگ تن به تن با عمر بن عبدو در جنگ خندق، حمایت همه جانبه‌اش از اسلام و پیامبر اکرم (در زمان حیات آن بزرگوار) و سکوت بیست و پنج ساله‌اش برای حفظ اسلام (بعد از رحلت حضرت رسول اکرم "ص") و نبردهای سه گانه با قاسطین و ناکثین و مارقین در طول حکومت زبانزد جهانیان است.

در توصیف افراد شجاع می‌فرماید:

دل مومن از سنگ محکمتر است: (جامع السادات)

و شجاعت، عزت و سربلندی حاضر و آماده است. (غیرالحكم)

تأکید بر حقایق در موقعیتهای مختلف، بر تمسخر و ریشخند دیگران توجه نکردن، تن ندادن به زشتی و پستی، در هر شرایطی مطیع دستورات الهی بودن، برداری و انتقام نگرفتن علیرغم توانایی، متعهد بر اصول اخلاقی بودن و گرفتار جو محیط نبودن از جمله رفتارهای شجاعانه است ولی حضرت علی علیہ السلام می فرماید:

أشجعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاءً شجاعترین مردم کسی است که بر هوای نفس، بر شیطان و بر ضعف و سستی خود در مقابل خداوند غلبه پیدا کند و برخلاف دین خدا عمل نکند.
و در حدیثی دیگر می فرماید:

وَالْعِجْزُ أَفَةُ الصَّبَرُ شَجَاعَةُ الْزَهْدُ ثَرَوَةُ الْوَرَعُ جُنَاحُ نِعَمِ الْقَرِينِ الرَّضَا
نا توانی آفت است و برداری، شجاعت و پرهیزگاری و پارسايی توانگری است و ورع نگهدارنده و خرسنده به رویدادها، یارو همراهی با ارزش می باشد. (نهج البلاغه)

هدف

ترغیب دانش آموزان به پرهیز از ترس و واهمه در رویارویی با مشکلات و خطرات احتمالی آن.

آزمون

دانش آموزان در رویارویی با مشکلات و خطرات احتمالی بدون ترس و واهمه با آنها مواجه می شوند.

شیوه ها

شیوه شماره ۱: قصه گویی و بحث و گفتگو

قصه زیررا که به نوعی از انواع شجاعت اشاره دارد برای دانش آموزان تعریف نمایید و به آنان تذکر دهید که شجاعت منحصر به رویارویی فیزیکی با دیگران نیست و برداری، مبارزه با نفس، صداقت، راستی، وفای به عهد در سخترین شرایط بالاترین شجاعتها بشمار می روند. البته اگر زمینه بحث به نحوی هدایت گردد تا دانش آموزان خود به این موضوعات

اشاره کنند نتیجه مطلوبتر خواهد بود.

قصه: می خواهم شجاع باشم

آن روز من و سیامک توی مهمانخانه مشغول بازی بودیم. توب ماچند بار آرام به وسایل توی اتاق خورد. به سیامک گفتم: باید خیلی مواطن باشیم.

سیامک درحالی که لبخند می زد، زیرتوب شوت کرد و توب ناگهان به گلدانی که روی میز بود برخورد کرد. گلدان چندتکه شده بود. وقتی کنار تکه های گلدان ایستادم با خودم گفتم: حتماً خاله ام وقتی که این تکه هارا ببیند ناراحت می شود.

اطمینان داشتم که سیامک هم همین فکر را می کرد. در آن لحظه یک مرتبه چیزی به ذهنم رسید. به سیامک گفتم: سیامک من همین حالا به خانه خودمان می روم. وقتی که مادرم آمد، تو بگو: سهراب کار داشت و رفت. بعد هم به مادرت بگو: گلدان را سهراب شکست. مادرت تا دو سه روز دیگر مرا نمی بیند. و تا آن وقت هم ممکن است شکستن گلدان را ازیاد ببرد. سیامک مدتی مرا نگاه کرد. داشت فکر می کرد. بعد گفت: نه، سهراب، من این کار را نمی کنم.

گفتم: چرا؟

گفت: برای اینکه پدرم می گوید که آدم، اگر بخواهد به راستی مردم به او احترام بگذارند، باید خودش به خودش احترام بگذارد.

از حرفا های سیامک چیزی نفهمیدم. گفتم: نمی فهمم که تو چه می گویی؟

گفت: بگذار حرف را جور دیگری برایت بگوییم. تودلت می خواهد مردم به تو بگویند: ترسو؟
گفتم: نه.

گفت: دلت می خواهد دوستانت، پدرت و مادرت به تو بگویند: ترسو و دروغگو؟

گفتم: نه، معلوم است که نمی خواهم.

گفت: خوب، من هم دلم نمی خواهد خودم به خودم بگوییم: ترسو و دروغگو. من دلم می خواهد به خودم احترام بگذارم. اگر بتوانم به خودم بگوییم ترسو و دروغگو، دیگر نمی توانم به خودم احترام بگذارم. به یک آدم ترسو و دروغگو که نمی شود احترام گذاشت. خوب، حالا فهمیدی که اگر کاری را که تو می گویی، بکنم چه می شود؟ مادرم فکر می کند که تو گلدان را شکسته ای. مرا تنبیه نمی کند. ولی من خودم می دانم که ترسیده ام و به مادرم دروغ گفته ام. آن وقت خود من مجبور می شوم که به خودم بگوییم: ترسو و دروغگو.

با تعجب نگاهش کردم. حرفهایش را می‌فهمیدم. راست می‌گفت. گفتم: پس تو همه چیز را به مادرت می‌گویی؟ می‌دانی که او حتماً تو را تنبیه می‌کند؟

گفت: بله، بهتر هم هست که تنبیه کند. من می‌دانم که کاربدی کرده‌ام. دیگر حرفی نداشتیم که بزنیم. مدتی ساکت نشستیم. بعد مادر و خاله‌ام آمدند. خاله‌ام کمی میوه خریده بود. آنها را روی میز گذاشت. از صورت هردوی ما پیدا بود که او قاتمان تلخ است. خاله‌ام از سیامک پرسید: سیامک، چه شده‌است؟ وقتی که ما نبودیم، به شما دوتا خوش گذشت؟ سیامک سرش را پایین انداخت. کمی ساکت ماند، بعد گفت: نه، مادر و..... آن وقت هرچه اتفاق افتاده بود، برای مادرش گفت.

خاله‌ام به دقت به حرفهای او گوش داد. وقتی که حرفهای سیامک تمام شد، گفت: خوب، سیامک تو می‌دانی که کاربدی کرده‌ای؟ تو خودت می‌گویی که وقتی که توی مهمانخانه رفته‌اید، سهراب به تو گفته است اینجا جای بازی نیست. ولی تو به حرفهای او توجه نکرده‌ای. تو در آن وقت فقط به خودت توجه داشته‌ای. می‌خواستی هرجور که شده است بازی را از سهراب ببری. این جور نیست؟

سیامک گفت: بله، مادر، همین جور است.

خاله‌ام گفت: خوب، حالا با خاله‌ات و سهراب خداحافظی کن و این میوه‌هارا بردار و ببر. بعد دوتایی با هم حرف می‌زنیم.

من و سیامک و مادرم خوب میدانستیم که معنی دوتایی با هم حرف می‌زنیم چیست؟ سیامک میوه‌ها را برداشت. باما خداحافظی کرد و از اتاق بیرون رفت.

وقتی که او از اتاق بیرون می‌رفت، خاله‌ام داشت نگاهش می‌کرد. می‌دانستم که خاله‌ام هرگز کاربدی را که سیامک کرده است نمی‌بخشد می‌دانستم که حتماً اورا سرزنش می‌کند. ولی در نگاه خاله‌ام چیز دیگری هم دیده می‌شد. می‌دانید آن چه بود؟ در نگاه خاله دیده می‌شد که از اینکه پسری مثل سیامک دارد خوشحال است. خیلی هم خوشحال است.

شیوه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه‌ها:

برگ شکوفه این واحد کار طرحی از شهید فهمیده (الگوی شایسته کودکان و نوجوانان در اقدامات شجاعانه) است. دانش آموزان در مدتی که برگ را در اختیار دارند آن را رنگ آمیزی کرده و جدول پایین آن را حل نمایند. پس از تکمیل این برگ بهتر است شمه‌ای از زندگی

آن شهید و تقدیر امام خمینی ره درباره‌این شهید را برای دانش‌آموزان تعریف نمائید.

شیوه شماره ۳: مسابقه بازی با کلمات: "چه افراد شجاعی را می‌شناسیم"

از دانش‌آموزان بخواهید باحروفی که در اختیارشان قرار می‌گیرد اسمی افراد شجاع را درست کنند. امام علی علیه السلام، امام حسین علیه السلام، امام خمینی ره، شهید مدرس، شهید بهشتی، شهید فهمیده، شهید چمران، دیگر افراد شجاع بومی که خود می‌توانند به آن اشاره کنند.

شیوه شماره ۴: تشخیص رفتارهای شجاعانه:

جدول زیررا در تخته سیاه طراحی کرده و رفتار و کردارهای دیگری را که خود با روحیه و سن دانش‌آموزان متناسب می‌دانید به لیست زیر اضافه کنید و از دانش‌آموزان بخواهید با بحث و گفتگو و توافق رفتارهای شجاعانه و غیرآن را تشخیص دهند.

ردیف	رفتار و کردار	شجاعانه	غیرشجاعانه
۱	جنگیدن با دشمنان کشور		
۲	دفاع از خانواده		
۳	کارهای خطای خود را به گردن دیگران انداختن		
۴	اطاعت نکردن از دستورات پدر و مادر		
۵	تحمل سختی‌های درس و زندگی		
۶	عذرخواهی از اشتباه خود		
۷	آزار رساندن به همسایه‌گردیها		
۸	کلک زدن و فربیب دادن دیگران		
۹		

شیوه شماره ۵: اجرای شعر:

در این شعر پدر کودک با شوخی کردن با او موجب تسکین و تقویت روحیه او شده اورا به طور ضمنی به تحمل دردو اظهار نکردن آن که نوعی شجاعت است دعوت می‌کند.

سیب قرمز

پدر بوسید من را	نشستم گریه کردم	نشستم پیش گلها
به شوخی گفت: "وز، وز	زدم فریاد از درد	همین یک ساعت پیش
ورم کرده دماغت	پدر آمد کنارم	ولی زنبوری آمد
شده یک سیب قرمز"	نشست و ساکتم کرد	مرا یکدفعه زد نیش

شعر: افسانه شعبان نژاد

شیوه شماره ۶: قصه‌گویی

قصه: نگهبان بچه‌های ده

همه مردم ده حسنی را می‌شناختند و همه او را دوست می‌داشتند. حسنی بلند قد و چاق بود. چه زمستان و چه تابستان فقط یک پیراهن و یک شلوار می‌پوشید. کلاه بزرگی به سرش می‌گذاشت و آن را تا روی گوشها یش پایین می‌کشید. هرگز هیچ کس موهای حسنی را ندیده بود. اصلاً معلوم نبود که حسنی مو دارد یا نه.

هر روز صبح زود حسنی از خانه بیرون می‌آمد. توی کوچه‌های ده به راه می‌افتد. به همه مردم سلام می‌کرد و به همه لبخند می‌زد. مرد بزرگی بود، ولی هنوز مادرش خرجش را می‌داد. روزهای جمعه حسنی خیلی خوشحال بود. برای اینکه مردم ده بیکار بودند. در میدان ده دورهم جمع می‌شدند و حرف می‌زدند. حسنی کنار آنها می‌نشست و درحالی که لبخند می‌زد به حرفاها آنها گوش می‌داد. ولی روز شنبه هر کسی سرکارش می‌رفت. حسنی تنها و بیکار می‌ماند.

یک روز شنبه، مثل همه شنبه‌های دیگر، حسنی با خودش گفت: این که نمی‌شود همه کارداشته باشند و من کار نداشته باشم. من هم باید کاری برای خودم پیدا کنم. به دکان نانوایی رفت. نانوا داشت تند و تند خمیر می‌کرد. حسنی به نانوا سلام کرد و لبخند زد. نانوا با خوشرویی جواب سلام حسنی را داد.

حسنی گفت: رفیق، ببین چقدر کارت زیاد است! نمی‌خواهی من به تو کمک کنم؟ نانوا گفت: نه، حسنی یادت می‌آید که دفعه پیش که خواستی به من کمک کنی همه نانهایم را سوزاندی؟ حسنی یادش آمد. از نانوا خداحافظی کرد و پیش کفایش ده رفت. کفایش داشت تند و تند کفش می‌دوخت. حسنی به کفایش سلام کرد و لبخند زد. کفایش با

خوشروی جواب سلام حسنی را داد. حسنی گفت: رفیق، ببین چقدر کارت زیاد است! نمی خواهی من به تو کمک کنم؟ کفash گفت: نه، حسنی. یادت نمی آید که دفعه پیش که خواستی به من کمک کنی چقدر از چرمهایم را خراب کردی؟ حسنی یادش آمد. از کفash خدا حافظی کرد و پیش خیاط ده رفت.

خیاط داشت تند و تند لباس می دوخت. حسنی به خیاط سلام کرد و لبخند زد. خیاط با خوشروی جواب سلام حسنی را داد. حسنی گفت: رفیق، ببین چقدر کارت زیاد است! نمی خواهی من به تو کمک کنم؟ خیاط گفت: نه، حسنی. یادت نمی آید که دفعه پیش که خواستی به من کمک کنی چقدر از پارچهایم را خراب کردی؟ بچه ها امروز مسابقه شنا می دهند. چرا کنار رودخانه نمی روی تا مسابقه را تماشا کنی؟

حسنی کنار رودخانه رفت. تابستان بود. بچه های ده کنار رودخانه جمع بودند. حسنی پیش بچه ها رفت و به آنها سلام کرد و لبخند زد. بچه ها دور حسنی جمع شدند و به او سلام کردند. حسنی گفت: بچه ها، شما می خواهید مسابقه شنا بدھید؟ من حاضرم داور مسابقه باشم.

بچه ها گفتند: نه، حسنی. یادت نمی آید که دفعه پیش که داور شدی درست معلوم نکردی که کی برنده است؟ حسنی یادش آمد و گفت: ولی این کار ممکن نبود. اگر من می گفتم که کی برنده است، آن کسی که برده بود خوشحال می شد. ولی آنها که باخته بودند او قاتشان تلغی شد. برای همین بود که من گفتم همه بچه ها برنده اند. بچه ها گفتند: ولی، حسنی، ما امروز می خواهیم بدانیم که واقعا چه کسی برنده است. تو کنار رودخانه بایست و تماشا کن. اکبر داور مسابقه می شود.

حسنی کنار رودخانه ایستاد. داور مسابقه گفت: همه آنها را که می خواهند مسابقه بدهند باید تا پای آن سنگ شنا کنند و برگردند. هر که زودتر به ساحل رسید برنده است. بعد بچه ها صفت بستند. داور سوت کشید. بچه ها به طرف رودخانه دویدند و توی رودخانه رفتند. حسنی و بچه های دیگر کنار رودخانه ایستاده بودند. بچه ها تند و تند شنا می کردند. حسنی و بچه ها از کنار رودخانه آنها را تشویق می کردند. ساحل پر از فریاد شوق و شادی بود. حسنی خیره به رودخانه نگاه می کرد. ناگهان فریاد کشید: کوسه! کوسه! و توی رودخانه پرید. سکوت و ترس جای فریاد و شادی را گرفت. کوسه بزرگی به سنگ نزدیک می شد. حسنی به سرعت شنا کرد و خودش را به بچه ها که از همه به تخته سنگ نزدیکتر بودند رسانید. یکی دو تا از بچه ها را درآغوش گرفت و بچه های دیگر را متوجه خطر کرد و به طرف ساحل شنا کرد. بچه ها و حسنی شنا می کردند و کوسه به سنگ نزدیک می شد. ولی زودتر از آنکه کوسه به سنگ برسد. حسنی و

همه بچه‌ها در ساحل بودند. باز هم فریاد شادی بلند شد. بچه‌ها دست می‌زدند و می‌گفتند: زنده
باد! زنده باد حسنی قهرمان!

ساعتهی بعد خبر درده پیچید. همه مردم در میدان ده جمع شدند. کدخدا روی سنگی رفت و
گفت: همه شنیده‌اید که حسنی امروز جان بچه‌های مارا نجات داد و همه دیده‌اید که حسنی
چقدر دلش می‌خواهد کاری پیدا کند. امروز حسنی کارش را پیدا کرد. از این به بعد حسنی
نگهبان بچه‌های ده است. حقوق او را ماهمه مردم ده با هم خواهیم داد. آن وقت همه با هم دست
زنند و باز هم بچه‌ها فریاد کشیدند! زنده باد! زنده باد حسنی قهرمان!

منبع: پیک دانش‌آموز دوره هفتم سال ۱۳۵۰

شیوه شماره ۷: دعوت از مهمان آشنا

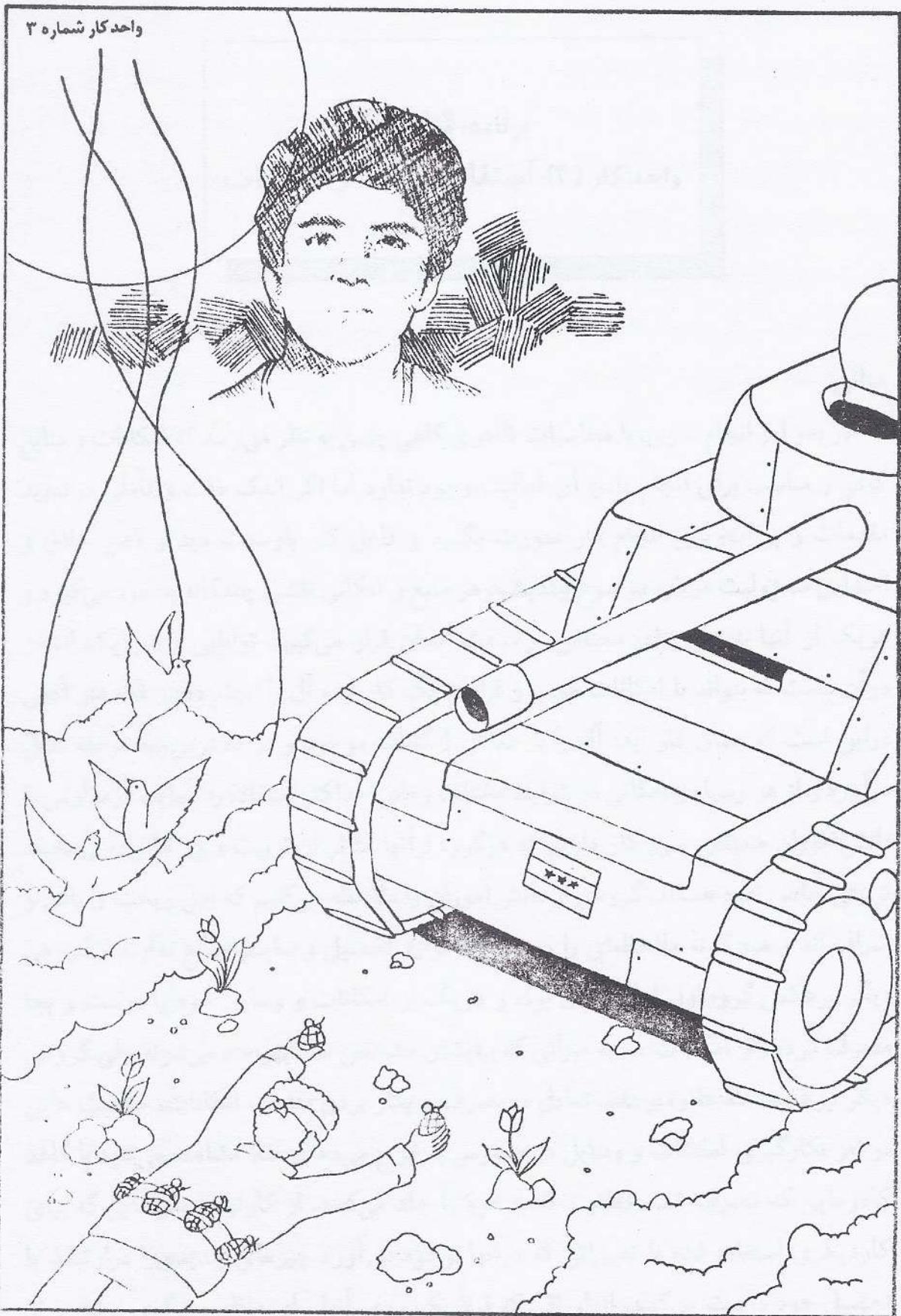
این مهمان بهتر است یکی از سمبلهای شجاعت در کشور یعنی جانبازان، پاسداران، آزادگان
و سایر رزم‌مندگان و ایثارگران باشند.

اگر این افراد از بین اولیای دانش‌آموزان باشند ارتباط کلامی بین وی با دانش‌آموزان
راحتتر خواهد بود.

در جلسه‌ای که با حضور این میهمان برگزار می‌گردد، از شجاعت رزم‌مندگان و تحمل شداید و
مبارزه با نفس آنها یاد شده و از آنان تجلیل به عمل آید.

شیوه شماره ۸: شعار واحد کار

بردباری بزرگترین شجاعت است



برنامه: قناعت واحد کار (۴): استفاده بهینه از امکانات

مبانی

در بدو امر انجام کاری، با محاسبات ظاهری گاهی چنین به نظر می‌رسد که امکانات و منابع کافی و مناسب برای انجام دادن آن فعالیت وجود ندارد اما اگر اندک دقت و تأملی در تمهید مقدمات و برنامه‌ریزی انجام کار صورت بگیرد و فاعل کار باوسعت دید و ذهن خلاق و احساس مسؤولیت درباره موضوع بیندیشید هر منبع و امکانی نقشی چندگانه به خود می‌گیرد و هریک از آنها به صورتهای مختلفی در خدمت انسان قرار می‌گیرد. توانایی و هنر یک انسان در آن نیست که بتواند با امکانات خوب و فراوان یک کار ایده آل را انجام دهد، بلکه هنر آدمی دراین است که همان کار ایده آل را با حداقل امکانات موجود و در دسترس، به مرحله عمل درآورد و از هر وسیله و امکانی در شرایط مختلف زمانی حداکثر استفاده را بنماید. در مدارس با دانش آموزان مختلفی سرو کار داریم که هرگروه از آنها متأثر از تربیت ویژه خانواده و محیط تربیتی خاص خود هستند. گروهی از دانش آموزان را ملاحظه می‌کنیم که اهل ریخت و پاش و اسراف اند و هیچگونه ملاحظه‌ای را در مصارف لوازم تحصیل و سایر منابع ندارند و گروهی دیگر بر عکس گروه اول اهل تعادل بوده و هریک از امکانات و وسائل خود را درست و بجا مصرف کرده و از امکانات هم به میزانی که برایشان مشخص شد. بهره‌مند می‌شوند ولی گروهی دیگر نیز هستند که علاوه بر حفظ تعادل در مصرف و بکار بردن مناسب امکانات، خلاقیت‌هایی در امر بکارگیری امکانات و وسائل در دسترس به خرج می‌دهند؛ مثلاً مشاهده می‌شود با کاغذ کادوهایی که مصرف شده، دفاتر و کتب خود را جلد می‌کنند، از کارتها و مقوایی که برای کار دیگری استفاده شده با تغییراتی که در آنها بوجود می‌آورد چیزهای جدیدی را در ارتباط با تحصیل خود درست می‌کنند، از اوراقی که قبلًاً یک روی آنها برای منظور دیگری نوشته و از

یک نظر غیرقابل استفاده است، از روی دیگر آن به عنوان چرک نویس استفاده می‌کنند، با اضافات کاغذهای مصرف شده دفترچه‌ای برای یادداشت مطالب خاص درست می‌کنند با جمع آوری کاغذهای رنگی دورریخته و ایجاد تغییراتی در آنها در نقاشی‌ها و کاردستی‌ها از آنها استفاده می‌نمایند این افراد دانش آموزانی هستند که از حصار تنگ امکانات موجود و مورد مصرف کلیشه‌ای و مرسوم آنها بیرون آمده با بکارگیری اندک خلاقیت و ابتکار، از آنچه دارند استفاده بهینه می‌کنند این دانش آموزان با انجام چنین اعمالی فرهنگ کرامت را گسترش می‌دهند چون کرامت به این نیست که آدمی داشته باشد را بی‌هیچ ملاحظه و محاسبه‌ای به دیگران بدهدو یا به مصرف رساند بلکه کرامت به این است که از هر شیئی و امکانی تا آخرین حد بهره وری استفاده نمایند، هرچند که منابع و بهره جویی از امکانات ممکن است متوجه خود فرد یا دیگران باشد.

هدف

آشنایی دانش آموزان با چگونگی استفاده بهینه از امکانات محیط پیرامون خود به احاء مختلف

آزمون

دانش آموزان حداکثر استفاده از امکانات موجود را به عمل می‌آورند.

شیوه‌ها

شیوه شماره ۱: قصه‌گویی و بحث و گفتگو

قصه؛ یک کارتازه

مجری محترم؛ قصه زیر به دانش آموزان می‌آموزد که می‌توان از یک ابزار به احاء گوناگون بهره برد در زندگی و طبیعت موارد فراوانی وجود دارد که وضعیتی پیش می‌آید که از شیئی و وسیله‌ای به اشکال مختلفی استفاده شود و تنها شرط لازم بکارگیری میزانی از خلاقیت و ابتکار می‌باشد. لذا شایسته است قصه زیر را برای دانش آموزان بخوانید و زمینه مناسبی برای بحث و گفتگو فراهم آورید و طی این بحثها اشاراتی به موارد مشابه داشته باشد.

یک کار تازه

آن شب، علی هرچه به دنبال مداد رنگیهاش گشت، آنها را پیدانکرد. برادر کوچک او - میشم - که تازه راه افتاده بود، بعضی وقتها به سراغ کیف علی می‌رفت و وسایل او را بیرون می‌ریخت!

آن شب، علی از دست میشم خیلی ناراحت شد؛ مدت زیادی به دنبال مداد رنگیهاش گشت، و بالاخره چند تا از آنها را پشت قفسه‌های آشپزخانه پیدا کرد! مداد رنگیهای زرد و قرمز و آبی را کنار هم گذاشت و بعد درحالی که می‌خواست گریه‌اش بگیرد، به مادرش گفت: "حالا من چطوری می‌توانم با این سه مداد رنگی نقاشیهایم را رنگ بزنم؟ بین چمنهای دور حوض چه رنگی است؟ من که رنگ سبز ندارم! رنگ نارنجی هم ندارم تا پرقالهای این درخت را رنگ بزنم! تازه بعضی از گلهای توی باغچه هم باید بنفش بشود! حالا این همه رنگ را من از کجا بیاورم؟"

مادرش نگاهی به او انداخت و گفت: "راست می‌گویی! حق با توست! اما میشم هم تقصیر ندارد! او کوچک است. تو هم وقتی به اندازه او بودی، دلت می‌خواست از همه چیز سردریاواری. من و پدرت بیشتر وقتها مواظب تو بودیم تا چیزی را بهم نریزی. پس تو هم باید از دست میشم ناراحت بشوی. حالا خودت را ناراحت نکن. تو می‌توانی با همین رنگهایی که داری، نقاشی ات را به طور کامل رنگ بزنی! فردا صبح هم سر راه مدرسه، برای خودت یک جعبه مداد رنگی بخر و سعی کن از آنها خوب مواظبت کنی."

علی از حرف مادرش خیلی خوشحال شده بود، سرش را بالاگرفت و گفت: "پس تا یادم نرفته پولش را بده تا همین حالا بگذارم توی جیبم. می‌ترسم فردا یادم برود."

مادرش فکری کرد و گفت: "نه، من یادم نمی‌رود حالا بنشین نقاشی ات را رنگ کن. من هم به تو کمک می‌کنم."

علی دفترش را آورد و کنار مادرش روی زمین نشست و گفت: "ولی من نمی‌توانم نقاشیم را کامل کنم. چون رنگهای من ناقص هستند."

مادرش لبخندی زد و درحالی که دستش را روی سر علی می‌کشید گفت: "آن گلهایی را که آنجا کشیده‌ای، می‌خواهی چه رنگی داشته باشد؟"

علی کمی فکر کرد و گفت: "رنگ بنفش".

مادر علی گفت: "بسیار خوب، تو بارنگ قرمز و آبی می‌توانی رنگ بنفش درست کنی!"

علی با تعجب به مادرش نگاه کرد و گفت: "جدی می‌گویی مادر؟! چطوری این کار را می‌توانم انجام بدهم؟ مگر با رنگ قرمز و آبی، رنگ بنفسن درست می‌شود؟"
مادرش گفت: "بله، آن گلها را اول قرمز کن، بعد رویش را رنگ آبی بزن، آن وقت می‌بینی که رنگ بنفسن درست می‌شود!"

علی پرسید: "پس رنگ نارنجی چی؟ رنگ نارنجی از کجا بیاورم؟"
مادرش جواب داد: "اگر روی پر تقالهایی را که نقاشی کرده‌ای، رنگ زرد بزنی و بعد رویش را قرمز کنی، رنگ نارنجی درست می‌شود."

علی با خوشحالی مداد رنگی‌هاش را برداشت و نقاشی اش را همان طور که می‌خواست رنگ کرد. کارش که تمام شد، مادرش نگاهی به نقاشی او انداخت و گفت: "نمی‌خواهی سبزه‌های کنار حوض را رنگ بزنی؟"

علی گفت: "رنگ سبز که ندارم! رنگ سبز از کجا بیاورم؟"
مادرش گفت: "اگر آنها را اول رنگ زرد بزنی و بعد روی آنها را آبی کنی، سبز سبز خواهد شد!"

وقتی رنگ آمیزی علی تمام شد و دید با همان سه رنگ اصلی، سه رنگ دیگر هم می‌تواند داشته باشد، دفتر نقاشی اش را جمع کرد و با خوشحالی گفت: "من امروز یک کار تازه یاد گرفتم!"

مادرش سرش را تکان داد و گفت: "درست است. تو امروز یادگرفتی که از لوازم تحریری که به صورت ناقص کنار دستت قرار گرفته بود بیشترین استفاده را ببری به نظر من دیگر لازم نیست یک جعبه مدادرنگی بخری" علی روی حرف مادرش فکر کرد و گفت: "راست می‌گویی مادر! حالا که من می‌توانم با سه تا مداد رنگی، سه رنگ دیگر هم درست کنم. بهتر است با پولش چیز دیگری بخرم."

مادر گفت: "پس خوب فکر کن بین با پولش چه چیز دیگری می‌توانی بخری."

علی فکر کرد و پرسید: "راستی فردا چند شنبه است؟"

علی فریادی از شادی کشید و گفت: "مادرجان! هر هفته روزهای شنبه روز کمک به دانش آموزان کم بضاعت است. بچه‌ها در صندوقی که در راهرو مدرسه است پول می‌ریزند.

اجازه می‌دهی پول مداد رنگی‌هايم را در صندوق بريزم؟"

مادر علی دستی به سر پرسش کشید و گفت: "بهترین کاری که می‌توانی بکنی همین

است پسرم."

علی از شادی دستهایش را بهم زد و درحالیکه از شوق بالا و پایین می‌پرید از اتاق بیرون رفت.

نوشته: مهدی مراد حاصل

شیوه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه

برگ شکوفه این واحد کار تصویر خاطره‌ای از حضرت امام می‌باشد که ایشان وقتی لیوان آبی خدمتشان تقدیم می‌گردید ایشان نصف آن را آشامیده و نصف بقیه را دور نمی‌ریزند. بلکه کاغذی روی آن گذاشت و برای مصرف بعدی نگه می‌دارند و درواقع از امکانات موجود بهترین استفاده را به عمل می‌آورند دانش‌آموزان باید درجریان این خاطره و خاطرات مشابه قرار گیرند و در فرصتی که به آنان می‌دهید این برگ را رنگ‌آمیزی کرده و پس از بازدید شما مجری عزیز درشکوفه‌ها بایگانی نمایند.

شیوه شماره ۳: تهیه کولاژ از کاغذ یا پارچه‌های رنگی

تصویری که درصفحه پایان این واحد کار آمده است تکثیر کرده و دراختیار دانش‌آموزان قرار دهید و از آنان بخواهید با استفاده از کاغذهای رنگی و پارچه‌های اضافی و... که درخانه بدون استفاده است این تصویر را تزیین نمایند.

شیوه شماره ۴: اجرای نمایشنامه عمه قزی و فلفلی

عم قزی: فلفلی جان چه کارمی‌کنی؟ چرا مایع ظرفشویی را برداشته‌ای؟

فلفلی: می‌خواهم با ظرف پلاستیکی آن یک گلدان درست کنم.

عم قزی: یگ گلدان! من که نمی‌فهم تو چه می‌گویی. ته این ظرف هنوز مایع ظرفشویی دارد.

فلفلی: می‌دانم عمه جان! ته مایع ظرفشویی را توی یک کاسه می‌ریزم. من این ظرف پلاستیکی را برای کاردستی احتیاج دارم.

عم قزی: بسیار خوب، ولی بهتر است اول برایم بگویی می‌خواهی چه کارکنی تامن اجازه بدهم.

فلفلی: خانم معلم به ما گفته است مامی توانیم از خرد ریزه‌ها و چیزهایی که می‌خواهیم دور بریزیم استفاده کنیم و با آنها چیزهای تازه و جالب بسازیم. من هم فکر کردم، حالا که تکالیف را انجام داده‌ام بهتر است از وقت خوب استفاده کنم. تصمیم گرفتم با این ظرف پلاستیکی که کمی مایع ظرفشویی در آن مانده است یک گلدان درست کنم. همین! کار بدی نمی‌خواهم انجام بدhem.

عم قزی: بسیار خوب. حالابگو ببینم غیرازاین ظرف پلاستیکی چه چیزهای دیگری احتیاج داری؟

فلفلی: کمی چسب مایع، یک تکه پارچه گلدار قشنگ، مثل همین پیراهنی که تن شما است. یک تیغ یا چاقو که این ظرف پلاستیکی را از وسط نصف کنم.

عم قزی: چسب و پارچه را برایت می‌آورم ولی اجازه بده من با یک چاقوی تیز ظرف پلاستیکی را از وسط برم چون ممکن است تو با عجله‌ای که برای ساختن گلدان داری خدای نکرده دستت را ببری.

فلفلی: بسیار خوب عم قزی، من آماده‌ام.
(عم قزی چسب و پارچه را می‌آورد و درحالیکه با یک چاقو ظرف پلاستیکی را از وسط نصف کرده است جلوی فلفلی می‌گذارد)

عم قزی: بفرمایید، جناب فلفلی! این هم وسائل کاردستی برای شما.
(فلفلی درحالی که زیرلب آواز می‌خواند با چسب و پارچه روی بدن گلدان پلاستیکی را می‌پوشاند)

فلفلی: لای، لای، لای، شُد، شُد، شُد. چه کاردستی خوبی شد. لای لای لای
عم قزی: تمام نشد فلفلی؟ زود باش ببینم چه دسته گلی به آب دادی!

فلفلی: آهان، بفرمایید. این هم کاردستی بنده خدمت عمه عزیزم!
عم قزی: به به، چقدر خوشگل و زیبا، آفرین، آفرین به تو فلفلی هنرمند.

فلفلی: عمه قزی جان! دست شما هم درد نکنه که به من درساختن زمین گلدان کمک کردید. حالا این گلدان را فردا می‌برم مدرسه تا به معلم خوبم که راه درست کردن آن را به من یاد داده است نشان بدhem.

عم قزی: خیلی فکر خوبی کردی. حالا تا دیرنشده. مسواکت را بزن و مثل بچه‌های خوب زود بگیر بخواب تا صبح بتوانی سرحال و شاد بری مدرسه.

فلفلی: چشم عم قزی، کفش قرمزی.

عم قزی: بازگفتی کفش قرمزی..... صبرکن ببینم.....

فلفلی در حالی که عم قزی دنالش می‌کند، می‌خندد و پابه فرار می‌گذارد.

شیوه شماره ۵: قصه گویی

قصه سوت بابک

عصر بود. بابک و پدر بزرگش به گردش رفته بودند. وقتی که به خانه بر می‌گشتند، پدر بزرگ برای بابک یک سوت خرید، یک سوت قرمز و قشنگ. سوت بابک صدای خوبی داشت. بابک از صدای سوت خودش خوش آمد.

شب شده بود. پدر بزرگ و بابک به خانه رسیدند. بابک شام خورد و خوابید.

بابک صبح زود از خواب بیدارشد. از رختخواب بیرون آمد. لباسش را پوشید. به یاد سوتش افتاد. آن را برداشت. توی آشپزخانه رفت که به مادرش سلام کند. مادر آنجا نبود. بابک همین طور که داشت از آشپزخانه بیرون می‌آمد سوت زد. یکدفعه مادرش دوید و به آشپزخانه آمد. به طرف کتری آب که روی آتش بود رفت. آب کتری هنوز جوش نیامده بود. مادر نگاهش به بابک و سوت او افتاد. گفت: بابک، تو سوت زدی؟ من خیال کردم که آب کتری جوش آمده است و این صدای سوت کتری است. پس من، دیگر توی اتاق و آشپزخانه سوت نزن. بابک سوتش را توی جیبش گذاشت. با خودش گفت: مادرم از صدای سوت من خوش نمی‌آید. صحنه اش را خورد و به راه افتاد تا به مدرسه برود.

بابک جلو خانه همسایه رسید. قفس قناری خانم همسایه جلو پنجره بود. بابک به قناری نگاه کرد. سوتش را بیرون آورد و برای قناری سوت زد. قناری از صدای سوت بابک ترسید. فریاد کشید. خانم همسایه جلو پنجره آمد. به قناری گفت: چه شده است؟ چرا فریاد می‌زنی؟ بعد نگاهش به بابک و سوت او افتاد. گفت: بابک، تو سوت زدی؟ من خیال کردم که گربه به سراغ قناری آمده است. آن وقت از پنجره دور شد. بابک با خودش گفت: خانم همسایه همیشه به من لبخند می‌زد. امروز لبخند نزد. او هم از صدای سوت من خوش نمی‌آید.

بابک به چهارراه رسید. پاسبانی وسط چهار راه ایستاده بود. بابک سوت زد. اتومبیلی که داشت رد می‌شد ایستاد. راننده اتومبیل نگاهش به بابک و سوت او افتاد. گفت: پسرجان، تو سوت زدی؟ من خیال کردم که پاسبان سوت زد. آن وقت پاسبان به بابک گفت: پسرجان!

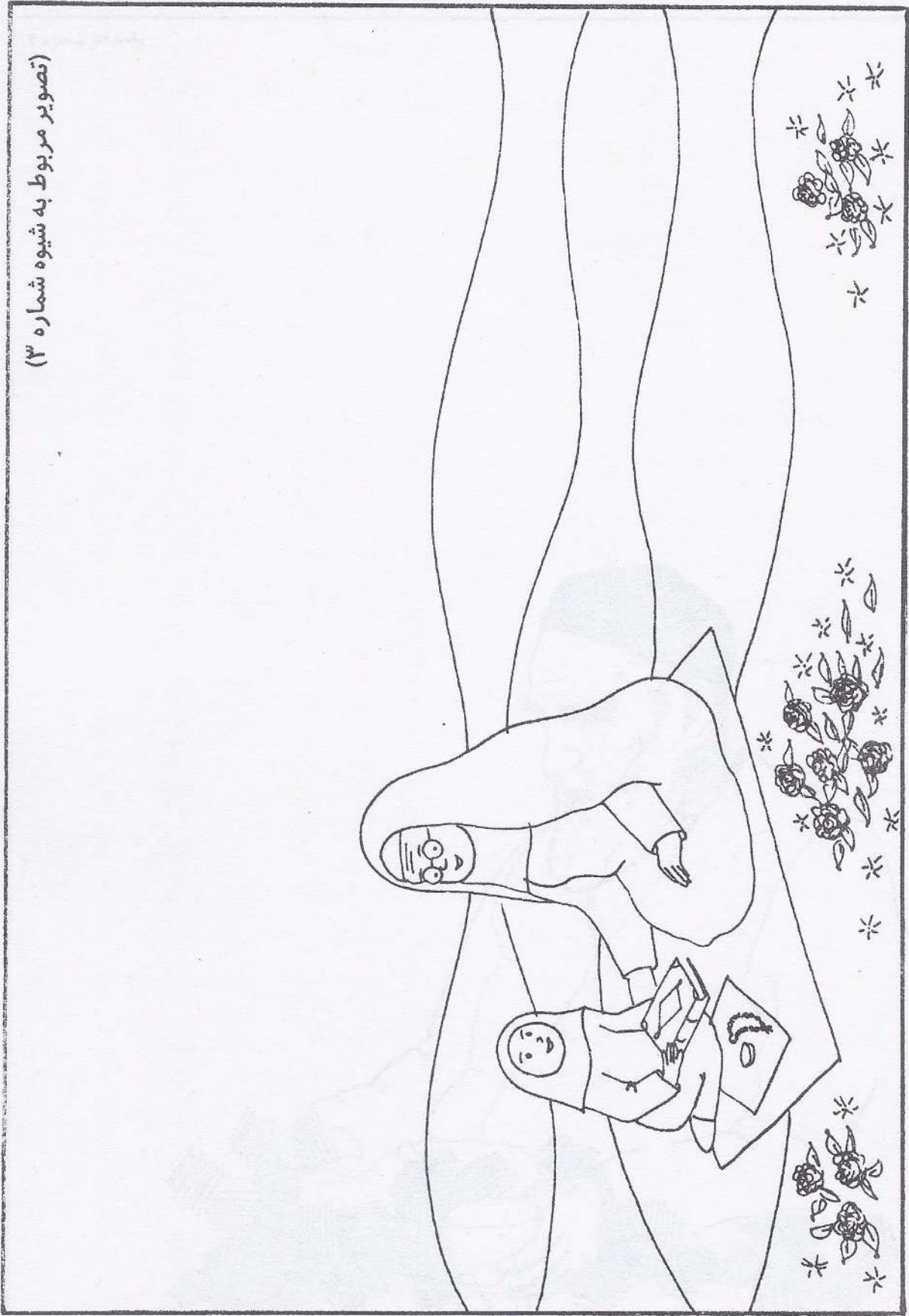
توی خیابان سوت نزن. بابک با خودش گفت: پاسبان هم از صدای سوت من خوشش نمی‌آید. بابک به مدرسه رسید. شاگردان کلاس اول کنار زمین بازی ایستاده بودند. چهارتای آنها می‌خواستند مسابقه دو بدنه‌ند. معلم ورزش گفت: حاضر باشید! با صدای سوت من بدويد. بچه‌ها برای دویدن حاضر شدند. بابک داشت تماشا می‌کرد. یادش نبود که چه می‌کند. یکدفعه سوت زد. سه تا از بچه‌ها دویدند. ولی بچه چهارم که معلم ورزش را نگاه می‌کرد ندوید. بچه‌های دیگر هم ایستادند. معلم ورزش به بچه‌ها گفت: به جای خودتان برگردید. آن پسرکوچولو سوت زد. من سوت نزدم. بچه‌ها او قاتشان تلغخ شد. معلم ورزش به بابک گفت: پسرجان، توی مدرسه سوت نزن. بابک با خودش گفت: بچه‌ها و معلم ورزش هم از صدای سوت من خوشش نمی‌آید. هیچ کس از صدای سوت من خوشش نمی‌آید. سوت‌ش را توی جیبش گذاشت و به کلاس رفت.

عصر بابک از مدرسه به خانه برگشت. توی حیاط رفت. سوت‌ش را از جیبش بیرون آورد. با سوت‌ش مثل کتری آب جوش سوت زد، مثل پاسبان سوت زد، مثل معلم ورزش سوت زد. مادرش از پنجره به او نگاه کرد و لبخند زد. خانم همسایه از پنجره به او نگاه کرد و لبخند زد. در حیاط باز بود. پاسبانی از کوچه می‌گذشت. بابک را توی حیاط دید و به او لبخند زد. چندتا بچه‌ها از کوچه می‌گذشتند. آنها هم بابک را دیدند و به او لبخند زدند.

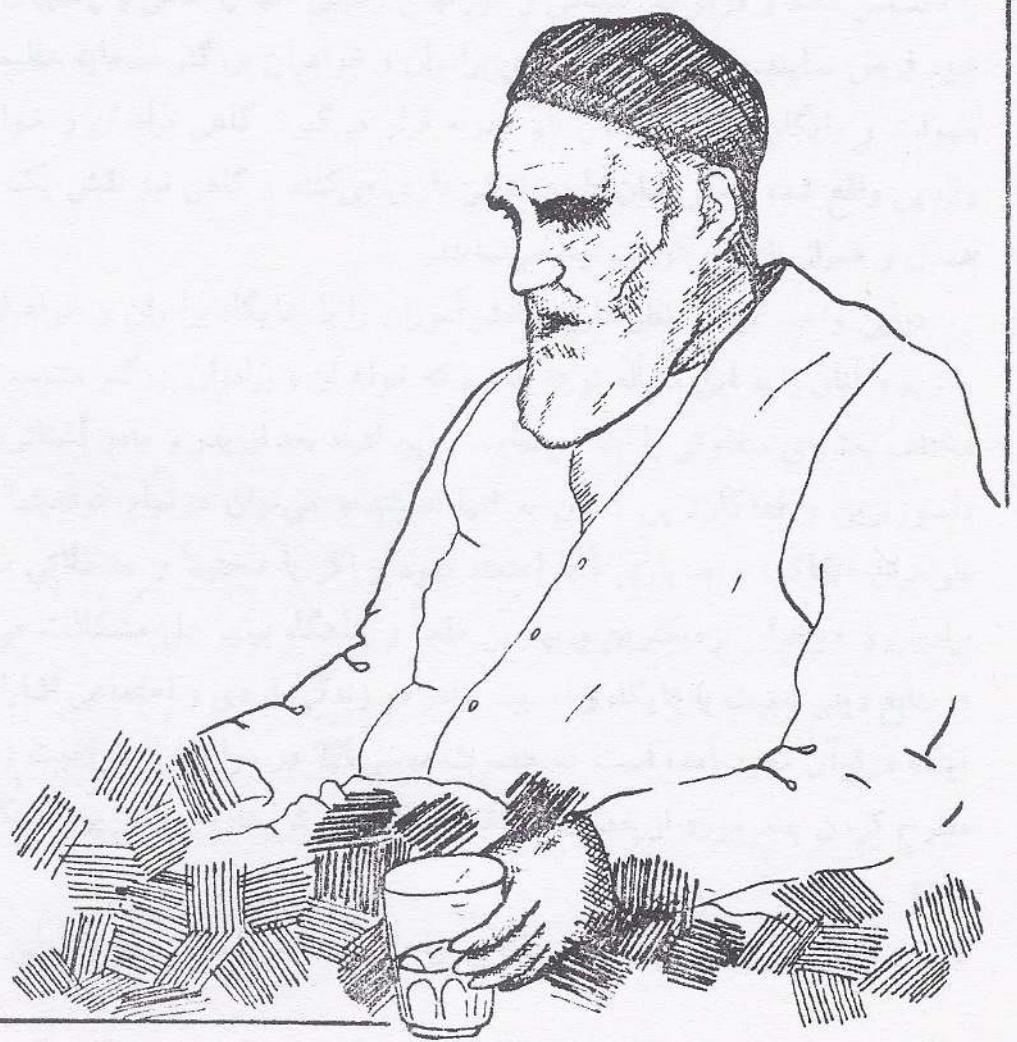
بابک با خودش گفت: مادرم از صدای سوت من خوشش می‌آید. خانم همسایه از صدای سوت من خوشش می‌آید. پاسبان از صدای سوت من خوشش می‌آید. بچه‌ها از صدای سوت من خوششان می‌آید. شاید معلم ورزش هم از صدای سوت من خوشش بیاید. ولی فقط باید بدانم که چه وقت و کجا می‌توانم سوت بزنم. توی آشپزخانه، توی کوچه، توی خیابان و توی مدرسه نباید سوت بزنم. جایی باید سوت بزنم که صدای سوتمن کسی را ناراحت نکند.

نوشته: پیک کودک

(تصویر مربوط به شیوه شماره ۳)



واحد کار شماره ۴



برنامه: آداب معاشرت واحد کار (۵): برادر و خواهر

مبانی

در زندگی انسانها بعذار پدر و مادر، برادران و خواهران نزدیکترین افرادی هستند که کودکان با آنها ارتباط پیدا می‌کنند و بیشتر از بقیه انسانها با آنها احساس نزدیکی و همدلی می‌نمایند. وجود برادر و خواهر در زندگی یک کودک موجب می‌گردد که آنان دلگرمی بیشتری را احساس کنند و در موقع حساس و کورانهای زندگی آنها را حامی و پشتیبان قدر تمند برای خود فرض نمایند. تجارب و مهارت‌های برادران و خواهران بزرگ‌تر سرماهی عظیمی است، که به سهولت و رایگان فراره کودکان کم تجربه قرار می‌گیرد. گاهی برادران و خواهران، جانشین والدین واقع شده و نقش آنان را در زندگی بازی می‌کنند و گاهی نیز نقش یک دوست و یک همدل و همراه را برای کودک ایفا می‌نمایند.

در این واحد کار در نظر داریم دانش‌آموزان را با جایگاه برادران و خواهران بزرگ‌تر آشنا سازیم و آنان را به این مسأله توجه بدھیم که خواهران و برادران بزرگ‌تر متناسب با موقعیت‌های مختلف نقشهای متفاوتی را ایفا می‌نمایند و این افراد بعد از پدر و مادر آشنا‌ترین، محترم‌ترین، دلسوز‌ترین و فداکارترین کسان به آنها هستند و می‌توان در تمام موقعیت‌ها به برادران و خواهران اتکا کرد و به یاری آنها اعتماد نمود و اگر با سختیها و مشکلاتی مواجه گردیدند، برادران و خواهران نزدیکترین و بهترین ملجم و پناهگاه برای حل مشکلات می‌باشند.

در منابع دینی نسبت به جایگاه و اهمیت برادر در زندگی فردی و اجتماعی اشاراتی شده از جمله اینکه در قرآن مجید آمده است که حضرت موسی طیلخان در مواجهه با طواغیت زمان خود بعد از مطرح کردن چند مورد از خداوند می‌خواهد که برادرش هارون را وزیر و کمک کار وی قرار دهد:

قال رب اشْرَحْ لِي صَدْرِي، وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي، وَاحْلُّ عَقْدَةً مِنْ لِسَانِي، يَفْقَهُوا قَوْلِي وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا

مِنْ أَهْلِي، هارونَ أَخِي، أَشَدُّ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي كَمَا نُسْبِحُكَ كَثِيرًا وَنَذْكُرُكَ كَثِيرًا، إِنَّكَ كُنْتَ بِنَابِصِيرًا

موسی عرض کرد پروردگارا (اکنون که براین کار مهم مأمورم فرمودی) پس شرح صدرم فرما، کارمرا آسان گردان (سختیها را از پیش پایم بردار، و عقده زبانم را بگشا، تامردم سخنم را بفهمند و نیز از اهل بیتم یکی را وزیر و معاون من قرار ده، برادرم هارون را و بوسیله او پشت مرا محکم کن و او را در رسالت بامن شریک گردان تا دائم به ستایش و سپاس تو بپردازم و ترا بسیار یاد کنم که همانا توبه احوال، بصیر هستی (که بجز تو کسی را نداریم)

امام حسین علیه السلام در رثای برادر نامدار خود حضرت عباس علیه السلام بعداز شهادتش در روز عاشورا جمله‌ای را فرموده‌اند که ضمن بیان اوج مظلومیت آنحضرت نقش برادر در زندگی به روشنی بیان می‌دارد.

الآن إنكسَرَ ظَهْرِي وَ انْقَطَعَ رَجَائِي وَ قَلَّتْ حِيلَاتِي

الآن (به سبب کشته شدن برادرم) پشم شکست و امیدم قطع شد و نقشه هایم نقش برآب شد.

هدف

آشنایی دانش آموزان با جایگاه و منزلت برادران و خواهران و لزوم همکاری متقابل و حفظ احترام آنان.

آزمون

دانش آموزان با توجه به جایگاه برادران و خواهران درخانواده با آنان همکاری نموده و به آنان احترام می‌گذارند.

شیوه‌ها

شیوه شماره ۱: قصه‌گویی و بحث و گفتگو

قصه زیر را برای دانش آموزان بخوانید دراین قصه به ارتباط بین برادر و خواهر درخانواده اشاره شده و درنهایت آنها، به مهربان بودن به همدیگر ترغیب گردیدند. بحث و گفتگو را به نحوی اداره کنید تا دانش آموزان دریابند که موظفند نسبت به برادران و خواهران بزرگتر از خود احترام بگذارند و از راهنمایی‌های خیرخواهانه آنان اطاعت کنند و به برادران و خواهران کوچکتر از خود محبت کرده و در موقع مورد لزوم آنان را یاری نمایند.

قصه: آفرین بر شما

آن روز مریم برای خرید با مادرش از خانه بیرون رفته بود، مجید و خاله کوکب توی اتاق نشسته بودند که صدای درآمد، مجید از اتاق بیرون رفت و در حیاط را باز کرد. خاله کوکب اول فکر می‌کرد مریم و مادرش از خرید برگشتند، اما وقتی مجید تنها وارد اتاق شد، خاله کوکب گفت: "فکر کردم مریم آمد!!"

مجید گفت: "مریم نبود، دوست مریم بود، آمده بود کتاب ریاضی مریم را قرض بگیرد. به او گفتم، مریم خانه نیست من هم اجازه ندارم به کیف و کتابهای او دست بزنم، هر وقت از خرید برگشت پیغام تو را به او می‌دهم."

چند دقیقه بعد، وقتی مجید مشغول خواندن کتاب بود دوباره صدای درآمد، خاله کوکب گفت: "مجید جان تو کتابت را بخوان، من در را باز می‌کنم." وقتی در حیاط باز شد مریم و مادرش وارد خانه شدند، مریم سلام کرد و گفت: "خاله جان! مجید از مدرسه آمده؟"

خاله کوکب در حالیکه به مادر مریم کمک می‌کرد تا وسایل را داخل خانه بیاورد، گفت: "بله، عزیزم! مجید آمده و برای تو هم یک پیغام دارد." وقتی همه وارد اتاق شدند، خاله کوکب یک سینی چای با بیسکویت و سط اتاق گذاشت و گفت: "بیایید عصرانه بخورید."

مریم گفت: "مجید جان! خاله کوکب گفت که برای من یک پیغام داری." مجید گفت: "خوب شد گفتی، نزدیک بود یادم برود، دوست "سمیه" آمده بود در خانه. می‌خواست از تو کتاب ریاضی قرض کند." مریم بدون آن که حرفی بزند مشغول خوردن چای و بیسکویت شد. خاله کوکب گفت: "مریم جان وقتی عصرانه ات تمام شد. کتابی که دوست خواسته برایش ببر."

مریم درحالی که بیسکویت را در استکان چای فرو می‌برد گفت: "خاله جان! من امروز خودم به کتاب ریاضی احتیاج دارم، نمی‌توانم برایش ببرم." مادر مریم در کنار دخترش روی زمین نشست و درحالی که موهای او را نوازش می‌کرد؛ گفت: "ولی مریم جان تو، دو جلد کتاب فارسی داری و دو جلد کتاب ریاضی. مگر یک جلد آنها را دختر عمومیت تابستان گذشته به تو نداد که قبل از باز شدن مدرسه‌ها آنها را بخوانی؟ پس تو امروز می‌توانی یکی از کتابهای ریاضی را به دوست سمیه قرض بدھی." مریم گفت: "ولی مادر جان من باید همیشه کتاب ریاضی دختر عمومیم را نگه دارم که اگر

یک موقع کتاب ریاضی خودم گم شد بتوانم از آن استفاده کنم.

خاله کوکب در حالیکه سینی خالی چای را به آشپزخانه می‌برد گفت: "مریم جان! آیا راضی می‌شوی که تو، دو کتاب ریاضی درخانه داشته باشی و دوستت از این خانه به آن خانه بدنیال یک کتاب بگردد؟ او حتماً به خانه دوستان دیگرش هم رفته است اما همه مثل تو به کتاب ریاضی خودشان احتیاج دارند. شاید هیچ کس مثل تو یک کتاب اضافه نداشته باشد که به او بدهد."

مریم، به آرامی سرش را پایین انداخت و گفت: "خیلی خوب، به خاطر شما این کار را انجام می‌دهم."

خاله کوکب گفت: "نه عزیزم! به خاطر منه. به خاطر خدا! به خاطر این که بدانی هر وقت به کسی کمکی کنی، خدا هم بوسیله آن کس یا افراد دیگر، پاداش خوبی تو را می‌دهد."

در این موقع مجید وارد اتاق شد و گفت: مریم، خاله کوکب درست می‌گوید تو نه تنها با دوستانت با محبت نیستی، با من هم که برادرت هستم خوب رفتار نمی‌کنی." مریم گفت: میشه تو دخالت نکنی. خاله کوکب هرچه لازم باشد برایم می‌گوید. تو مگر چند سال از من بزرگتری که مرانصیحت می‌کنی؟"

مجید گفت: "مگر حرف خوب زدن به سن و سال است؟ من که چیز بدی نمی‌گویم چرا ناراحت شده‌ای. اگر تو واقعاً خاله کوکب را دوست داری باید به حرفاش عمل کنی."

خاله کوکب گفت: "بچه‌ها اگر بدانید دوستی و احترام بین خواهران و برادران چقدر زندگی را شیرین می‌کند آن وقت حاضر نمی‌شوید، کلمه‌ای به جز "مجید جان" و "مریم جان" به هم بگوئید وقتی بچه‌ها درخانه به یکدیگر احترام نمی‌گذارند و خدای ناکرده باهم دعوا می‌کنند، بزرگترها خیلی ناراحت می‌شوند. اگر شما عادت کنید باهم مهربان باشید و یکدیگر را با احترام صدا بزنید. دیگران هم به شما احترام می‌گذارند و با هردی شما با محبت رفتار می‌کنند."

مریم: "خاله جان شما درست می‌گویید اما چرا مجید در کارمن دخالت می‌کند."

مجید گفت: "من در کار شما دخالت نکردم، من فقط خواستم بگویم حرفاشی خاله کوکب درست است."

مریم از زیر چشم به مجید نگاه کرد و گفت: "یعنی من خودم نمی‌توانم بفهمم کدام حرف درست است و چه کاری را باید انجام بدهم؟"

مجید لبخندی زد و گفت: "اگر می‌دانستی اینقدر با من بحث نمی‌کردی."

مریم کمی فکر کرد و گفت: "خوب حالا باید چکار کنم؟ بیخشید! اصلاً کار من از همان اول اشتباه بود!"

خاله کوکب: "آفرین مریم! آفرین! حالا که هردوی شما تصمیم گرفتید با احترام و محبت بیشتر مثل یک خواهر و برادر خوب باهم رفتار کنید، من هم تا مریم کتاب را به دوستش بدهد، یک خوراکی خوب و خوشمزه آماده می‌کنم. اگر گفتید آن خوراکی خوب خوشمزه چیه؟"
مریم و مجید با هم گفتند: "برگه هلو، لواشک آلو"
خاله کوکب درحالیکه می‌خندید گفت: "آفرین به شما خواهر و برادر خوب.

نوشته: مهدی مراد حاصل

شیوه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه‌ها

برگ شکوفه این واحد کار طرحی از جشن تولد کودکی است که برادران و خواهران وی این جشن را برای سالگرد تولد وی برگزار نموده و هدایایی برای وی تهیه کرده‌اند این برگه را جهت رنگ آمیزی در اختیار دانش آموزان قرار دهید و از آنان بخواهید قصه‌ای برای آن ساخته و در کلاس تعریف نمایند این برگ شکوفه همانند سایر برگهای شکوفه پس از بازدید شما در دفتر شکوفه‌ها قرار می‌گیرد.

شیوه شماره ۳: تهیه کارت تبریک برای تولد برادر یا خواهر
از دانش آموزان پرسید که آیا روز تولد برادر یا خواهر خود را می‌دانند یا نه و اگر نمی‌دانند آن را از پدر و مادر یا خودشان بپرسند و در ساعت هنر کارت تبریکی برای برادر یا خواهر خود تهیه نمایند و در روز تولدشان به آنان تقدیم نمایند.

شیوه شماره ۴: میهمانی برادران و خواهران کوچکتر

در یکی از ایام اجرای این واحد کار می‌توانید با همکاری مسؤولین مدرسه و اولیای دانش آموزان از برادران و خواهران کوچکتر دانش آموزان دعوت کنید و جشنی را با عنوان "برادران و خواهران کوچک" برگزار کنید و طی این جشن با اجرای شعر و قصه تألیف قلوبی بین آنان ایجاد نمائید.

شیوه شماره ۵: مسابقه کارت حروف

در این مسابقه حروف جملات کوتاهی همانند "من برادرم را دوست دارم" یا "من خواهرم را دوست دارم." درهم ریخته و از دانش آموزان بخواهید با نظم دادن به این حروف به جملات مذکور یا جملاتی که شما مناسب می‌دانید دست پیدا کنند.

شیوه شماره ۶: حل جدول

جدول زیر را در تخته سیاه طراحی کنید و از دانش آموزان بخواهید با کمک شما و همکاری یکدیگر آن را حل کنند:

سؤالات

- | | |
|---|--|
| ۱۱ - در پاییز زرد و خشک می شود. | ۱ - نورماه را می گویند. |
| ۱۲ - ماه روزه گرفتن. | ۲ - این کار باعث سلامتی می شود. |
| ۱۳ - هم آدم امانت دار و هم اسم
پسری. | ۳ - من و تو می شویم..... |
| ۱۴ - در مدرسه می آموزیم. | ۴ - ستون دین است. |
| ۱۵ - حیوان اهلی را گویند. | ۵ - به معنی دوست است. |
| ۱۶ - هم اسم گلی است و هم نام
دختری. | ۶ - خوبی و احسان. |
| ۱۷ - ما اسلام است. | ۷ - اولین فصل سال. |
| | ۸ - مادر باران. |
| | ۹ - شعار امام خمینی این بود: همه با... |
| | ۱۰ - به شما درس می دهد. |

رمز جدول: مؤمنین باهم برادرند.

(دانش آموزان باید رمز جدول را بعد از حل جدول کشف کنند.)

شیوه شماره ۷: قصه‌گویی

اگر مادر یوں چکار می کرد؟

آن روز مادر امین می خواست بروود نان پخرد. او به سر امین دست کشید و گفت: "پسرم!

مواظب مریم کوچولو باش؛ من زود برمی‌گردم."

وقتی مادر از خانه بیرون رفت. امین و مریم مشغول بازی شدند.

مریم خیلی زود از بازی خسته شد و دوراتاق شروع به دویدن کرد. همینطور که می‌دوید، ناگهان پایش به گلدان گوشه اتاق خورد. گلدان روی زمین افتاد و شکست. خاک گلدان هم روی قالی پخش شد.

مریم که ترسیده بود و پایش درد گرفته بود به گریه افتاد و با صدای بلند گریه کرد. امین هم ترسید و گوشه اتاق ایستاد. دلش می‌خواست که او هم مثل مریم گریه کند. اما او، هم از مریم بزرگتر بود و هم مادر، مریم را به او سپرده بود. امین، نمی‌دانست چکار باید بکند؟ امین یادش آمد که هر وقت مریم از چیزی می‌ترسید و گریه می‌کرد، مادر او را بغل می‌کرد و به موها یش دست می‌کشید. امین هم مریم را بغل کرد و آنقدر به موها یش دست کشید تا او ساکت شد.

مریم داشت اشکها یش را پاک می‌کرد که چشم امین به دستهای او افتاد. دستهای مریم خیلی کثیف شده بود. مادر، همیشه می‌گفت: "دستهای کثیف را نباید به چشمها یتان بزنید و یاباید با آنها چیزی بخورید." اما مریم که این چیزها را نمی‌فهمید.

امین، مریم را به دستشویی برد. یک صندلی زیر پایش گذاشت، شیرآب را باز کرد و دست و صورت او را شست.

وقتی امین و مریم به اتاق آمدند. امین ناراحت بود. او گوشه‌ای نشست و به گلدان شکسته و خاکهای آن نگاه کرد و با خودش گفت: "چرا مادر نیامد؟ چرا اینقدر دیر کرد."

مریم هم بغض کرده بود و گوشه اتاق ایستاده بود.

امین، فکر کرد که برای خوشحال کردن خواهرش برود و برایش خوراکی بیاورد. او وقتی راه افتاد، ناگهان پایش روی یکی از تکه‌های گلدان شکسته رفت و خیلی دردش آمد. اما زود پایش را بلند کرد تا زخمی نشود.

امین با خودش گفت: "اگر مریم از جایش بلند شود و راه ببرد، ممکن است پایش زخمی شود؛ آن وقت دیگر گریه‌اش قطع نمی‌شود. ای کاش مادر نرفته بود و این اتفاق نیفتاده بود. اگر مادر اینجا بود.... راستی اگر مادر اینجا بود با این گلدان شکسته چکار می‌کرد؟"

وقتی لیوان یا چیز دیگری در آشپزخانه می‌شکست مادر به آنها می‌گفت: که گوشه‌ای بایستند. آن وقت، تند و تند با جارو تکه‌های شکسته را جمع می‌کرد و در سطل آشغال

می‌ریخت.

امین هم جارو را آورد و تکه‌های شکسته گلدان را جمع کرد. اما وقتی خاکهارا جارو می‌کرد، بدتر به این طرف و آن طرف پخش می‌شدند. او فقط می‌توانست کمی از خاکها را گوشه‌ای جمع کند.

در همین وقت امین خواهش را دید که روی قالی دراز کشیده و خوابش برده بود. امین با خودش فکر کرد که مادر همیشه زیر سر آنها بالش می‌گذاشت و رویشان پتو می‌انداخت. اگر او هم برای مریم این کار را بکند مادر خوشحال می‌شود.

امین به اتاق دیگر دوید و بالش را از روی رختخوابها برداشت اما بیرون آوردن پتوی مریم از لای رختخوابها سخت بود. او لبه پتو را گرفت و کشید. ناگهان چند تشك روی زمین افتاد. امین خواست تشكها را جمع کند؛ اما آنها سنگین بودند و او زورش نمی‌رسید. امین که دیگر خیلی ناراحت شده بود گریه‌اش گرفت. فکر کرد که حالا اگر مادر بیاید به او می‌گوید: "تو اصلاً بچه خوبی نبودی تو نتوانستی مواظب خواهر کوچکت و چیزهای دیگر باشی."

امین با گریه و ناراحتی بالش و پتوی مریم را آورد. بالش را زیر سراو گذاشت و پتو را رویش کشید و منتظر مادرنشست.

بعد از مدتی، امین صدای در را شنید. او که گوشه اتاق نشسته بود، خودش را جمع کرد. مادر وقتی وارد اتاق شد گفت: "نانوایی شلوغ بود خیلی خسته شدم" بعد به امین نگاه کرد که ناراحت نشسته بود و بعدهم چشممش به مریم و گلدان شکسته افتاد. امین گریه‌اش گرفت. از جا بلند شد و تنده و تنده همه ماجرا را برای مادرش تعریف کرد.

مادر ساكت بود و به حرفهای امین گوش می‌داد. امین، منتظر دعوای مادر بود؛ اما مادر، امین را بغل کرد و گفت: "غصه نخور پسرم! کارهایی را که تو نتوانستی به تنها یی تمام کنی، با کمک هم تمام می‌کنیم. اما من خیلی خوشحالم که تو امروز فکر کردی و توانستی بادستهای کوچکت کارهای بزرگی انجام دهی."

از حرفهای مادرم خیلی خوشحال شدم. اما خوشحالی من زمانی بیشتر می‌شد که احساس می‌کردم آن روز توانسته‌ام به خواهر کوچکم کمک کنم و با او مهربان باشم.

بامختصر تغییر در پایان قصه - نوشته: فریبا صدیقیم

شیوه شماره ۸: شعرخوانی

اشعار زیر را برای دانشآموزان بخوانید و یکی از آنها را که بیش از بقیه مورد استقبال دانشآموزان قرار گرفته است حفظ نمایید.

خواهر و برادر

سلام، سلام، سلام، براذر	مرآرام جانی	سلام، از همه بهتر
سلام، ای جان خواهر	تویی همبازی من	تو بامن مهربانی
شعر: پروین دولت آبادی		

خواهر کوچک من

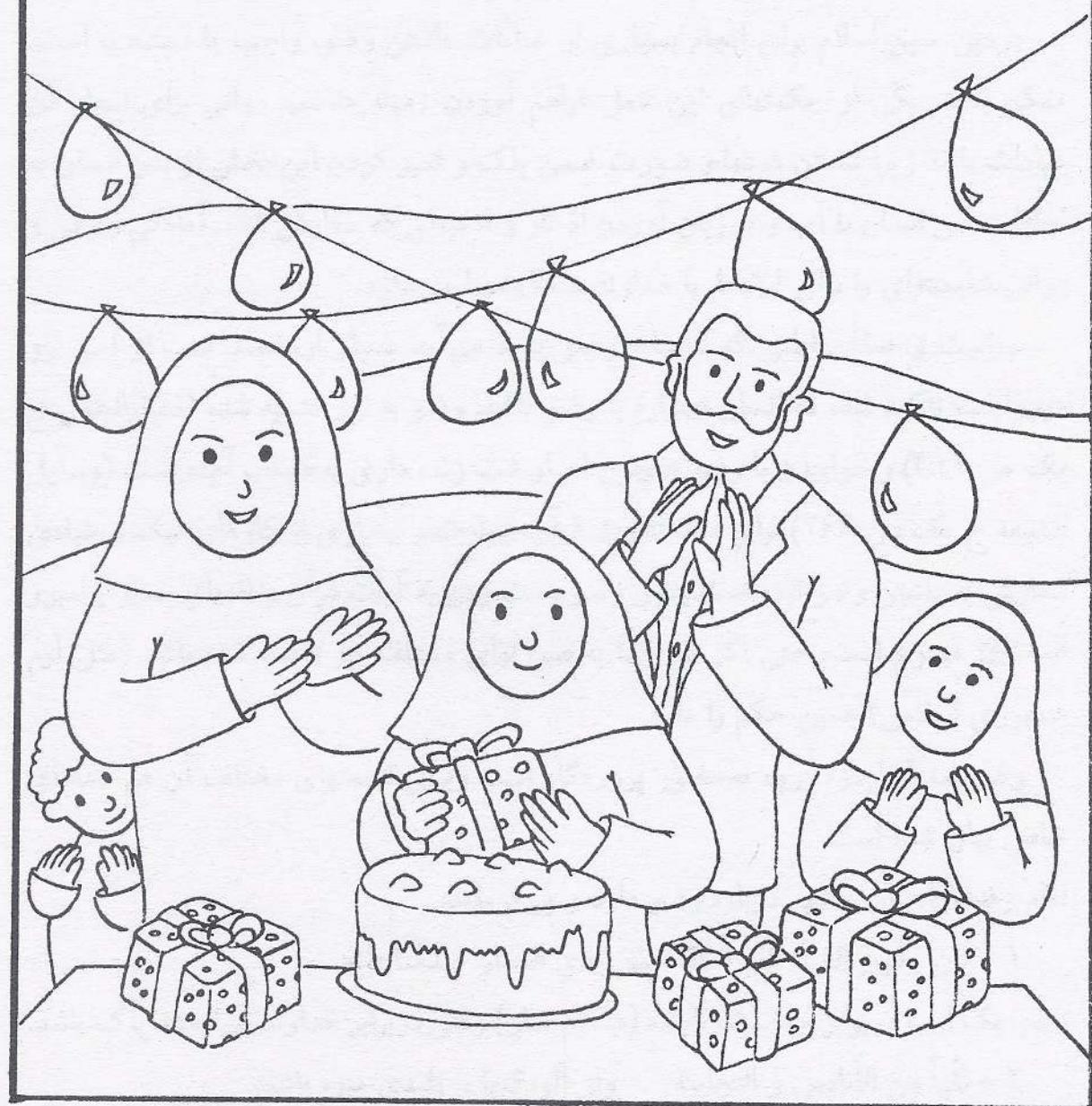
مثل یک شاخه گل است	خواهرم شیرین است
مثل یک حبه نبات	با دو تالپ گلی
خنده‌روی و تپل است	خنده‌هایش شکر است

قلک من

باز هم پاره شده	چادر خواهر من
می‌زند و صله به آن	باز هم مادر من

کاشکی قلک من	زودتر پر بشود
پولش اندازه یک	پول چادر بشود

تاكه همراه خودم	خواهرم را ببرم
چادری خوب و قشنگ	من برایش بخرم
شعر: افسانه شعبان نژاد	



برنامه: بهشتی شدن واحد کار (۶): وضو

مبانی

در دین مبین اسلام برای انجام بسیاری از عبادات داشتن وضو، واجب یا مستحب است. ممکن است یکی از حکمت‌های این عمل فراهم آوردن زمینه مناسب روانی برای انجام آن عبادات باشد زیرا شستن دستها و صورت ضمن پاک و تمیز کردن این بخش از بدن انسان به لحاظ تماس انسان با آب و به زبان آوردن اذکار و ادعیه‌ای که سفارش شده، آمادگی روحی و روانی شایسته‌ای را برای ارتباط با خداوند متعال مهیا می‌سازد.

نورانیت و صفائی باطنی که درسایه وضو پدید می‌آید بسیار ارزشمند است. از این رو در روايات تاکید شده که انسان همواره با وضو باشد. وضو به نور تشبيه شده (قصار الجمل ج یک ص ۳۱۱) و خوايدن با وضو همچون احیاو شب زنده داری به حساب آمده است (وسائل الشیعه ج یک ص ۲۶۶) برای دعا، تلاوت قرآن، زیارت و بسیاری از کارهای نیک و عبادی سفارش به داشتن وضو شده است. بدون وضو دست زدن به آیات قرآن و نامهای خداو پیامبر و ائمه علیهم السلام منوع است. حتی اگر نام خدا به صورتهای مختلف نیز نوشته شده باشد (مثل آرم جمهوری اسلامی) همین حکم را دارد.

وضو بمنزله اجازه ورود به حضور پروردگار است و برای قسمتهای مختلف آن هم دعاهای خاص بیان شده است.

امام رضا علیه السلام بیان جالبی درباره وضو دارد و می‌فرماید:

۱ - لَأَنْ يَكُونَ الْعَبْدُ ظَاهِرًا ذَا قَامَ يَبْيَنَ يَدَيِ الْجَبَارِ عِنْدَ مُنَاجَاتِهِ

وضو یک ادب در برابر خداست، تابنده (هنگام نماز) وقتی در برابر خداوند می‌ایستد پاک باشد.

۲ - نَقِيًّاً مِنَ الْأَنَادِسِ وَ النِّجَاسَةِ واز آلودگیها و پلیدی منزه باشد،

۳ - مَعَ مَافِيهِ مِنْ ذَهَابِ الْكَسَلِ وَطَرْزِ النَّعَاسِ

به علاوه در وضو، از بین رفتن کسالت و طرد خواب آلو دگی (و ایجاد نشاط) است.

٤ - و تَزْكِيَةُ الْفُؤَادِ لِلْقِيَامِ يَبْيَنَ يَدَى الْجَبَارِ

ودل و روح را آماده ایستادن در برابر پروردگار می سازد.

امام رضا علیه السلام در این حدیث شریف، به همه ابعاد جسمی و روحی وضو، یعنی نظافت و پاکی و آمادگی روح و کسب نشاط و پدید آوردن زمینه معنوی اشاره فرموده است.

مرحوم فیض کاشانی می گوید: یکباره برخاستن از مادیت و کوچ به معنویت مشکل است ولی وضو گرفتن انسان را کم کم آماده می سازد.

مرحوم کلینی در کتاب کافی نقل کرده که حضرت امام باقر علیه السلام فرمود: آیانمی خواهید وضوی رسول خدا علیه السلام را برایتان حکایت کنم؟ عرض شد: چرا حضرت دستور داد ظرفی که مقدار کمی در آن آب بود آوردند، آنرا جلوی خود نهاد، و دو دستش را بالا زد، سپس دست راست خود را در آن فروبرد و گفت: این وقتی است که دست پاک باشد. آنگاه دستش را پراز آب کرده بر پیشانی خود نهاد و "بسم الله" گفت و آن را به اطراف محاسن خود جریان داد و دست خود را با آب بر صورت و پیشانی کشید، تا تمام روی خود را شسته باشد، سپس دست چپ را در آب فرو برد و یک مشت آب برداشت و به آرنج دست راست خود ریخت و با کف دست چپ آن آب را به ساعد دست راست و اطراف انگشتان رسانید، سپس جلو سرو پشت پاها را با تری دست چپ و بقیه تری دست راست مسح کرد. و سپس امام باقر علیه السلام فرمود: خدا تک است و تک را دوست دارد، از این جهت در وضو گرفتن نیز سه مشت آب بس است؛ یکی برای صورت و دوتای دیگر برای دستها، و با تری دست راست جلو سرو پشت پای راست را مسح کن و بادست چپ پشت پای چپ را.

هدف

آشنا ساختن دانش آموzan با وضو و انجام عملی آن.

آزمون

دانش آموzan طبق احکام شرعی بطور صحیح وضو می سازند.

شیوه شماره ۱: قصه‌گویی و آموزش عملی وضو

پس از اجرای قصه زیروسایل مورد نیاز در کلاس فراهم گردد و چند نفر از دانش آموزان با راهنمایی شما وضو پسازند تا اینکه همه آنها ساختن وضو را طبق احکام شرعی فرابگیرند.

قصه خاله کوکب

خاله کوکب توی اتاق نشسته بود. صدای اذان از گلدسته‌های مسجد به گوش می‌رسید. خاله کوکب از آشپزخانه بیرون آمد تا وضوبگیرد. مجید و مریم توی حیاط کنار حوض نشسته بودند. مجید وضویش را گرفته بود و می‌خواست نمازش را بخواند. مریم تا چشمش به خاله کوکب افتاد گفت: "مجید صبرکن! اگر حرف مرا قبول نداری، یک بار جلوی خاله کوکب وضوبگیر تا معلوم شود که هنوز وضو گرفتن را بلد نیستی." مجید که کمی ناراحت به نظر می‌رسید گفت: "خودت وضو گرفتن را بلد نیستی." خاله کوکب نگاهی به مریم و مجید کرد و گفت: "بچه‌ها وضو گرفتن که اوقات تلخی ندارد. ماباید با حال خوش نماز بخوانیم. حالا بهتر است هردو وضو بگیرید تا من هم یک قصه قشنگ برای شما تعریف کنم."

مریم کنار حوض نشست اول دستهایش را شست. بعد با دست چپ می‌خواست صورتش را بشوید که خاله کوکب با اشاره سر و چشمانش به او فهماند که باید با دست راست آب روی صورتش بریزد. مریم هم همین کار را کرد. دوبار مشتش را پراز آب کرد و از بالای پیشانی (جایی که موی سر درآمده است) روی صورتش آب ریخت و همه جای صورتش را تا چانه دست کشید، بعد با دست چپ روی دست راستش آب ریخت و از آرنج تا نوک انگشتان دستش را خوب خیس کرد. مریم یک بار دیگر آب روی دستش ریخت و گفت: "تا دوبار می‌توانیم این کار را بکنیم ولی اگر بار سوم آب بریزیم باطل است." خاله کوکب و مجید به وضو گرفتن مریم با دقت نگاه می‌کردند مریم دست چپش را هم با دست راست آب ریخت و وضویش را ادامه داد بعد با همان دستهایش که با آب وضو خیس شده بود با دست راست روی موهایش را مس کشید و بعد با همان دست راست مس پای راست را کشید. درست از روی انگشتان پا تقسیم بالاتر که کمی برآمده بود. بعد با دست چپ هم پای چپ را مس کشید." خاله کوکب درحالی که لبخند روی لبانش بود گفت: "آفرین خیلی خوب وضو گرفتی. فقط این را بدان که وقتی خانم‌ها می‌خواهند مس سر بکشند باید فرق باز کنند تا آب وضو به پوست سرشار برسد."

نوبت مجید شده بود. مجید صلواتی فرستادو مشغول گرفتن وضو شد. او هم وضویش را درست گرفت. فقط موقع کشیدن مس پا به جای اینکه دستش را روی پایش حرکت بدهد،

دستش را بدون حرکت نگه داشت و پایش را تکان داد. خاله کوکب به او هم آفرین گفت و اورا تشویق کرد. آنها فهمیدند که هر کدامشان یک اشتباه در وضو گرفتن داشتند. خاله کوکب خنده دید و گفت: "پس هردوی شما یک اشتباه داشتید و امتیاز هردوی شما مساوی است."

مجید گفت: "خاله جان حالا قصه‌ای که گفتی برای ما تعریف می‌کنی؟" خاله کوکب گفت: البته. یک روز امام حسن و امام حسین که هردو کودک بودند پیرمردی را دیدند که اشتباه و ضو می‌گرفت. آنها برای آنکه وضوی صحیح را به پیرمرد یادبدهند از پیرمرد خواستند که وضو گرفتن آنها را تماشا کند. پیرمرد هم قبول کرد. وقتی امام حسن و امام حسین با آن دستهای کوچکشان وضو می‌گرفتند، پیرمرد فهمید که خودش تا آن روز اشتباه وضو می‌گرفته است. او فهمید که امام حسن و امام حسین برای آنکه او ناراحت نشود جلوی چشمان پیرمرد وضو گرفته‌اند تا او متوجه اشتباهش شود.

وقتی قصه کوتاه خاله کوکب تمام شد. نگاهی به مجید و مریم انداخت و گفت: "شما هم بعداز این اگر کسی اشتباه وضو گرفت به او نگوئید چرا هنوز وضو گرفتن بلد نیستی سعی کنید با گرفتن یک وضوی صحیح او را متوجه اشتباهش کنید. وضوی صحیح باعث می‌شود که نماز آدم در پیشگاه خدای مهربان مورد قبول واقع شود. امام جعفر صادق علیه السلام فرموده است: "نماز بدون وضو نماز نیست"

شیوه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه

پس از اجرای شیوه شماره ۱ که دانش آموزان با نحوه ساختن وضو آشنا شده‌اند بهتر است با ارایه تصاویری به تعمیق این عمل آموخته شده پردازیم بنابراین برگ شکوفه حاوی تصاویری است که اعمال وضو را بصورت درهم ریخته ارایه می‌کند از دانش آموزان بخواهید با گذاشتن شماره دراین تصاویر به آنها ترتیب بدنهند و سپس آنرا به سلیقه خود رنگ آمیزی نمایند. این برگها پس از بازدید شما و ارایه پاسخهای صحیح در دفتر شکوفه‌ها بایگانی گردد.

شیوه شماره ۳: شعرخوانی

بیتر است به هنگام قرائت این شعر اعمال وضو به صورت پانتومیم توسط دانش آموزان و شما اجرا گردد و در صورت امکان برگهای که حاوی تصاویر مراحل وضو می‌باشد (مندرج در پایان این واحد کار)، تکثیر و جهت رنگ آمیزی در اختیار دانش آموزان قرار گیرد.

بادست راست آب می‌ریزم رو صورتم
(از اینجا تا اینجا) ۲ مرتبه بگوئیم

بادست چپ آب می‌ریزم رو دست راست
(از اینجا تا اینجا) ۲ مرتبه بگوئیم

(از اینجا تا اینجا) ۲ مرتبه بگوئیم	بادست راست آب می‌ریزم رو دست چپ (دست به آب نمی‌زنم)
(از اینجا تا اینجا) ۲ مرتبه بگوئیم	بادست راست مسح می‌کشم روی سرم (دست به آب نمی‌زنم)
(از اینجا تا اینجا) ۲ مرتبه بگوئیم	با دست راست مسح می‌کشم رو پای راست دست به آب نمی‌زنم)
(از اینجا تا اینجا) ۲ مرتبه بگوئیم	با دست چپ مسح می‌کشم روی پای چپ

شیوه شماره ۴: اجرای نمایش عم قزی و فلفلی نمایشنامه "عم قزی" و "فلفلی"

مجری می‌تواند از شیوه "نمایش عروسکی" پیرزنی به نام "عم قزی" در دست راست و کودکی به نام "فلفلی" در دست چپ برای اجرای نمایشنامه استفاده کند.
عم قزی: داری چه کار می‌کنی فلفلی؟ چرا خودت را خیس کرده‌ای؟
فلفلی: سرم را شسته‌ام. پاهایم را هم شسته‌ام. چه آب سردی! دارم از سرما بخ می‌زنم
عمه جان!

عم قزی: فلفلی جان تو قرار بود و ضو بگیری چرا خودت را خیس کردی؟
فلفلی: مگر چه اشکالی دارد، خوب الان و ضو می‌گیرم
عم قزی: با پای خیس و سرخیس می‌خواهی وضو بگیری
فلفلی: خوب چه اشکالی دارد. می‌خواستم قبل از وضو پاکیزه باشم
عم قزی: کارخوبی کردی آدم باید برای نماز لباس پاکیزه بپوشد و بدنش هم تمیز و خوشبو باشد ولی با سر و پای خیس وضو نمی‌توانی بگیری.

فلفلی: مگه چه اشکالی دارد خوب من خودم را شسته‌ام و حالا می‌خواهم وضو بگیرم.
عم قزی: بین فلفلی جان قبل از آنکه وضو بگیری باید جایی را که مس می‌کشی خشک باشد نه خیس! الان سرتو خیس است پاهای تو خیس است. وضوی تو اشکال پیدا می‌کند.
فلفلی: حالا باید چه کار کنم عمه جان.

عم قزی: یک حوله بردار، سرت را خوب خشک کن، پایت راخوب خشک کن، چند دقیقه صبرکن تا موهایت و پاهایت خوب خشک شوند، آنوقت وضو بگیر.
فلفلی: باشه عمه جان این کار را انجام می‌دهم، اما مگر خودت نگفتی که ماباید نمازمان را اول وقت بخوانیم. اگر من صبرکنم تاموهایم خشک شود، دیگر نمی‌توانم نماز را اول وقت بخوانم.

عم قزی: فلفلی جان درست است که نماز اول وقت خیلی ثواب دارد. اما تا وضوی تو درست نباشد نمازت قبول نمی‌شود.

فلفلی: پس فرشته‌ها امروز می‌فهمند که چرا من نمازم را کمی دیر می‌خوانم. آنها از دست من ناراحت نمی‌شوند؟

عم قزی: نه فلفلی جان. فرشته‌ها خیلی مهربان هستند. آنها هر کس که به نمازش اهمیت می‌دهد دوستش دارند. آنها صبر می‌کنند تا تو یک وضوی خوب و درست بگیری و وقتی که مشغول نماز خواندن می‌شوی با خوشحالی تو را تماشا می‌کنند. آنها بچه‌های نماز خوان را خیلی دوست دارند.

فلفلی: پس عمه جان لطفا آن حوله را به من بدهید

عم قزی: بیا عزیزم! این هم حوله، حالا خوب سرت را خشک کن تا سرمانخوری. من هم می‌روم تا آن جا نمازی را که برایت از مشهد آورده‌ام، حاضر کنم.

فلفلی: دست شما درد نکند عم قزی کفش قرمزی!

عم قزی: باز گفتی کفش قرمزی..... صبر کن ببینم

(فلفلی در حالیکه می‌خندد از دست عم قزی فرار می‌کند)

شیوه شماره ۵: اجرای شعر

وقتی به خانه رفتم	باغی زسبزه و گل	رفتم وضو گرفتم	وقتی اذان مغرب
دیدم که مثل یاسم	در چشم خود نشاندم	در حوض توی مسجد	پیچید در خیابان
بوی گلاب می‌داد	من در صرف جماعت	شد سینه‌ام پرازگل	در من شکفت باغی
هم دست وهم لباسم	رفتم نماز خواندم	از رنگ و بوی مسجد	باغی به نام قرآن

شعر: جعفر ابراهیمی (شاهد)

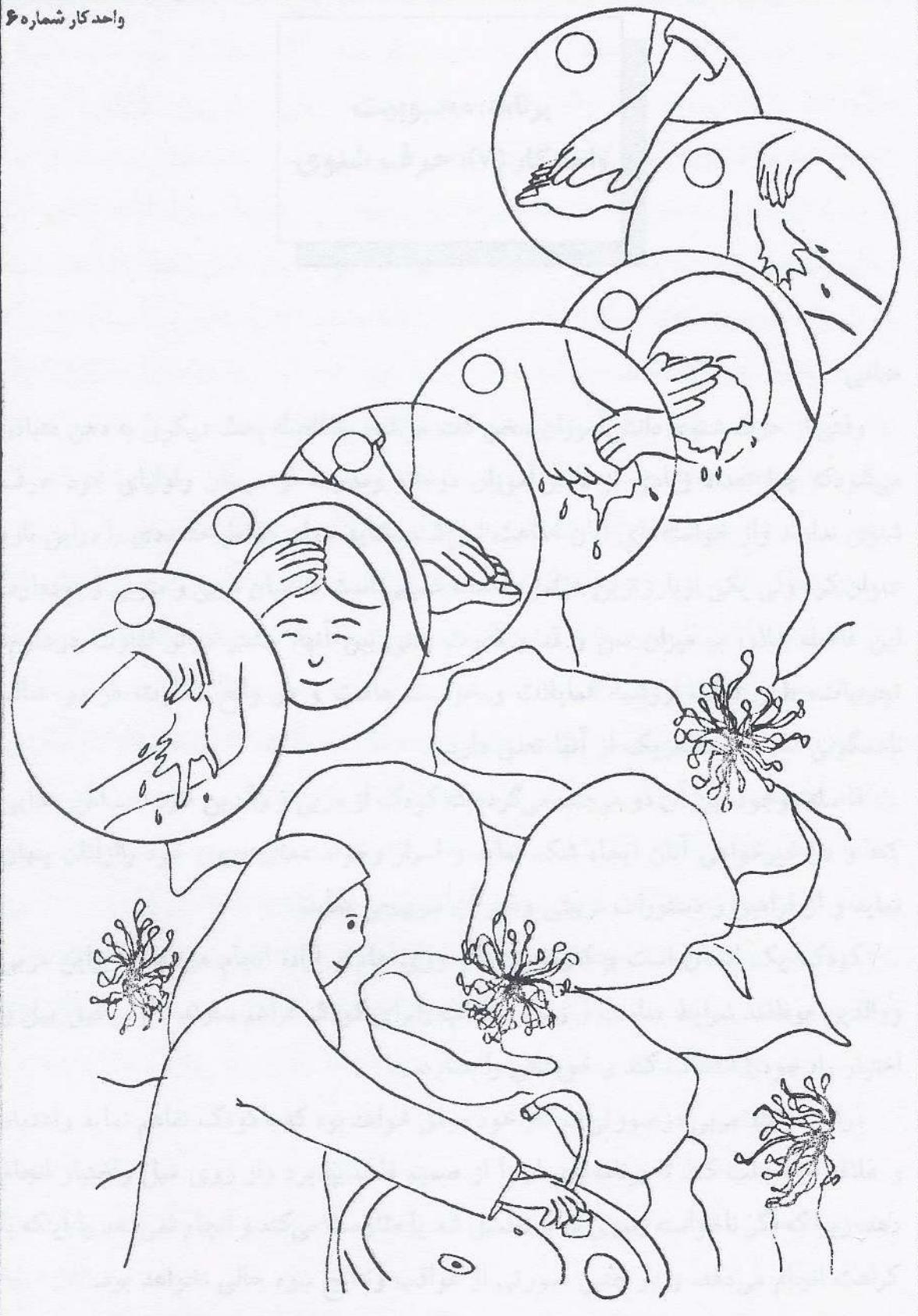
شیوه شماره ۶: شعار واحد کار

وضو دروازه گلستان نماز است

(تصویر مربوط به شیوه شماره ۳)



واحد کار شماره ۶۰



برنامه: محبوبیت واحد کار (۷): حرف شنوی

مبانی

وقتی از حرف شنوی دانش آموزان سخن گفته می‌شود بلا فاصله بحث دیگری به ذهن متبارد می‌شود که چرا تعداد زیادی از دانش آموزان در خانه و مدرسه از مریبیان واولیای خود حرف شنوی ندارند و از خواسته‌های آنان اطاعت نمی‌کنند. شاید بتوان عوامل متعددی را در این باره عنوان کرد ولی یکی از بارزترین عوامل، فاصله عمیقی است که میان مریبی و متربی وجود دارد. این فاصله علاوه بر میزان سن و قد و قدرت بدنی بین آنها، بیشتر در اثر تفاوت در علوم تجربیات، طرز تفکر، ارزشها، تمایلات و خواست هاست و در واقع تفاوت در دو عالم ناهمگونی است که به هریک از آنها تعلق دارد.

فاصله موجود بین آن دو موجب می‌گردد که کودک از مریبی و والدین خود احساس جدایی کند و در خیرخواهی آنان ایجاد شک نماید و اسرار و خواسته‌های درون خود را از آنان پنهان نماید و از فرامین و دستورات تربیتی وغیر آن سرپیچی نماید.

کودک یک انسان است و کارهایش را از روی علم و اراده انجام می‌دهد بنابراین مریبی و والدین موظفند شرایط مناسب و زمینه انتخاب را برای کودک فراهم سازند تا او بطبق میل و اختیار راه خود را انتخاب کند و خویشتن را بسازد.

دراین فرایнд مریبی در صورتی در کار خود موفق خواهد بود که با کودک تفاهم نماید و اعتماد و علاقه اورا جلب کند تا برنامه‌های او را از صمیم قلب بپذیرد و از روی میل و اختیار انجام دهد. زیرا که اگر ناخواسته چیزی بر او تحمیل شد یا مقاومت می‌کند و انجام نمی‌دهد یا اینکه با کراحت انجام می‌دهد. و در چنین صورتی از عواقب و نتایج سوء خالی نخواهد بود.

بنابراین مریبی باید قبل از هر چیز در صدد جلب اعتماد کودک و تحریک عواطف و علایق

اونسبت به انجام برنامه مطلوب وایجاد زمینه مناسب برای همکاری وی باشد. اولیای دانش آموزان و مریبان زمانی می توانند به حرف شنی و اطاعت کودک اطمینان پیدا کنند که: ۱ - کودک را خوب بشناسند. ۲ - خود رادر سرحد او تنزل دهنند و با زبان او سخن بگویند. (پیامبر اکرم ﷺ در این باره می فرمایند: هر کس که کودکی دارد باید برای او کودکی کند). ۳ - با او کاملاً مأнос شود و طرح دوستی بریزد. (حضرت رسول اکرم ﷺ می فرماید: خدا رحمت کند بندهای را که فرزند خویش رادر طریق صلاح و اطاعت یاری دهد، بدینوسیله که به او احسان نماید والفت بگیرد و در تعلیم و تأدیب او بکوشد). ۴ - بصورت زبانی و عملی مراتب دلسوزی و خیرخواهی خود را برایش به اثبات رساند (پیامبر گرامی اسلام فرموده اند کسی که با کودکان دلسوزی نکند از مانیست و سیره آنحضرت هم نشان دهنده دلسوزی و مهربانی شان به کودکان بوده وبالطف و احترام و محبت دل آنها را بدهست می آورده است). ۵ - ادب و احترام آنان را نگهدارد) در کتاب ارزشمند محقق البیضا جلد سوم آمده است که عادت رسول خدا چنین بود که برای کودکان کُنیه انتخاب می کرد و با کُنیه آنها را صدا می کرد و بدینوسیله قلب آنها را رام می کرد) ۶ - راز دار آنها باشند و اسرار او را برای هیچکس فاش نسازند. ۷ - اشتباهات و لغزشی او را ندیده بگیرند. ۸ - بانرمی و مدارا با او رفتار کنند و سختگیر باشند.

منقول است که هنگامی که رسول خدا از جایی مراجعت می کرد کودکان به استقبالش می شتافتند، وقتی آنان را مشاهده می نمود به احترام آنها توقف می کرد و به اصحاب دستور می داد آنها را بردارند. بعضی در جلو و بعضی را پشت سر سوار می کرد. به اصحاب نیز دستور می داد سایر کودکان را به مرکب خود سوار نمایند گاهی می شد که کودکان با یکدیگر تفاخر می نمودند بعضی می گفتند. رسول الله ما رادر جلو خود سوار کرد و تورا در پشت سر، بعضی می گفتند: به اصحاب دستور داد تو را سوار کنند. احترام به شخصیت فرزندان و دیگر کودکان برای پیامبر یک سیره و روش متعارف بود و بدین وسیله بروزگواری و اعتماد به نفس را در آنان پرورش می داد و از این طریق دل آنان آنرا به دست می آورد و در روحشان نفوذ می کرد.

هدف

ترغیب دانش آموزان به حرف شنی از اولیای خانه و مدرسه و بزرگترها و سایر خیرخواهان.

آزمون

دانش آموزان از دستورات اولیای خانه و مدرسه که خیرخواه آنها هستند، اطاعت می‌کنند.

شیوه‌ها

شیوه شماره ۱: قصه‌گویی و بحث و گفتگو

قصه زیر را برای دانش آموزان تعریف کنید این قصه نتایج تمرد از دستورات خیرخواهان و والدین را به نمایش می‌گذارد پس از پایان قصه زمینه مطلوبی بوجود می‌آید تا شما بتوانید طی بحث و گفتگویی را درباره ثمرات خوب اطاعت از والدین و معلمان را برای آنان تشریح نمایید با توجه به اینکه دانش آموزان در این دوره، سنین دوره اطاعت را سپری می‌کنند، تقویت این خصیصه فطری در رشد اخلاقی و علمی آنان موثر خواهد افتاد.

جوجه حرف نشنو

صبح بود. مرغ زرد بزرگ قدقد کرد و از لانه بیرون آمد. هفت تاجوجه کوچولوی اوهم از لانه بیرون آمدند. ولی جوجه هشتمی از لانه بیرون نیامد. مرغ زرد جلو لانه ایستاد. باز هم قدقد کرد. جوجه هشتمی سرش را از لانه بیرون آورد. به مادرش گفت: من بیرون نمی‌آیم. سرم درد می‌کند. می‌خواهم توی لانه بمانم.

مرغ زرد اوقاتش تلغخ شد. گفت: ای جوجه بد اخلاق، بازمی خواهی چه کارکنی؟ تو هیچ وقت آرام نمی‌مانی. من نمی‌توانم تو را تنها بگذارم. بیا با ما برویم. جوجه کوچولو گفت: نه.

مادر، من نمی‌توانم بیایم. سرم درد می‌کند. قول می‌دهم که از لانه بیرون نیایم. کاربدی هم نمی‌کنم.

مرغ زرد گفت: خوب، با ما نیا. ولی توی لانه بمان. از لانه بیرون نرو. اگر از لانه بیرون بروی، گربه تورا می‌گیرد و می‌خورد.

جوجه کوچولو گفت: نه، مادر. از لانه بیرون نمی‌روم.

سگ سیاه جلو لانه‌اش خوابیده بود. این سگ کنار لانه مرغ زرد لانه داشت. با مرغ زرد دوست بود.

حرفهای او را شنید.

مرغ زرد و جوجه هایش رفتند. از لانه دور شدند. جوجه کوچولو سرش را از لانه بیرون آورد.

نگاه کرد. دید که مادرش از لانه دور شده است. جست زد واز لانه بیرون آمد. با خودش گفت: حالا می‌روم و همه دشت رامی گردم. از هیچ چیز هم نمی‌ترسم. از گربه‌هم نمی‌ترسم. گربه‌ای اینجاها نیست. اگر هم باشد. با من کاری ندارد.

جوچه کوچولو داشت از لانه دور می‌شد. سگ سیاه او را دید. با خودش گفت: چه جوچه بدی! به مادرش گفت که توی لانه می‌ماند. حالا دارد تنها توی دشت می‌رود. آن وقت به دنبال جوچه کوچولو به راه افتاد. جوچه کوچولو رفت ورفت. به دشت سبز رسید. توی دشت ایستاد. فریاد زد: گربه، گربه، کجایی؟ اگر می‌توانی، بیا! بیا مرا بخور! من از تو نمی‌ترسم! کسی به جوچه کوچولو جوابی نداد. جوچه کوچولو قاه قاه خندید. باز به راه افتاد. رفت ورفت. به جوی آبی رسید. کنار جوی آب ایستاد. فریاد زد: گربه، گربه، کجایی؟ اگر می‌توانی، بیا! بیا مرا بخور! من از تو نمی‌ترسم!

کسی به جوچه کوچولو جوابی نداد. جوچه کوچولو باز هم قاه قاه خندید. باز به راه افتاد. از جوی آب گذشت. به تپه‌ای رسید. از تپه بالا رفت. بالای تپه ایستاد. فریاد زد: گربه، گربه، کجایی؟ اگر می‌توانی، بیا! بیا مرا بخور! من از تو نمی‌ترسم! باز کسی به جوچه کوچولو جوابی نداد. جوچه کوچولو قاه قاه خندید. باز به راه افتاد. از تپه پایین رفت. پایین تپه چند تا درخت بود. جوچه کوچولو کنار درختها رفت. فریاد زد: گربه، گربه، کجایی؟ اگر می‌توانی، بیا! بیا مرا بخور! من از تو نمی‌ترسم! ناگهان سری بزرگ با دوتاچشم از پشت درختی بیرون آمد. جوچه کوچولو از ترس دیگر نتوانست حرکت کند. چشمهای سرخی، او را نگاه می‌کردند. جوچه کوچولو گربه را شناخت. فهمید که این چشمهای گربه است. از ترس لرزید. فکر کرد که گربه همین حالا اورا می‌گیرد و می‌خورد. دراین وقت گربه فریادی کشید. دوید و فرار کرد. جوچه کوچولو همان جا ایستاده بود. هنوز هم از ترس نمی‌توانست حرکت کند. هنوز هم می‌لرزید. گربه رفت و دور شد جوچه کوچولو دید که سگ سیاه از پشت درخت بیرون آمد. از دیدن سگ خوشحال شد. کم کم توانست حرکت کند. توانست حرف بزند. به سگ گفت: متشکرم! متشکرم! اگر شما نیامده بودید، گربه مرا می‌خورد.

سگ سیاه گفت: بله، می‌خورد. بهتر هم بودکه بخورد. مگر خودت نمی‌گفتی که گربه، گربه، کجایی؟ بیا مرا بخور! بله، بهتر بود که گربه تورا می‌خورد. بهتر است که گربه همه جوچه‌های حرف نشنو را بخورد.

جوچه کوچولو گفت: ولی این بار آخر بود. دیگر کار بدی نمی‌کنم. دیگر یک جوچه

حرف شنو می‌شوم. سگ گفت: من هم امیدوارم.

نوشته: پیک کودک

شیوه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه:

برگ شکوفه این واحد کار تصاویری است که در آن دختر مریضی به توصیه‌های دکتر و والدین خود که خیرخواه اویند گوش کرده و عمل می‌نماید و درنتیجه در اندک زمانی بهبودی حاصل می‌نماید. دانش‌آموزان باید ضمن رنگ‌آمیزی این تصاویر قصه‌ای را برای آنها بنویسند یا تعریف کنند در هر حال پس از بازدید واستماع قصه‌ها در کلاس، برگ‌های شکوفه تکمیل شده در دفاتر شکوفه با یگانی می‌گردند.

ضمناً قصه زیر را می‌توانید به عنوان مکمل قصه‌های دانش‌آموزان، برای آنها بخوانید:

۱ - چند روز پیش، ماهگل سرماخورد و مریض شد. ماهگل، همراه مادرش نزد آقای دکتر رفت آقای دکتر، ماهگل را معاینه کرد و گفت: باید دارو بخوری و استراحت کنی تا خوب شوی.

۲ - ماهگل حرفهای آقای دکتر را گوش کرد. وقتی عطسه و یا سرفه می‌کرد با دستمال جلوی بینی و دهانش رامی گرفت، تادیگران سرما نخورند.

۳ - داروهاش را به موقع و سراسعاتی که آقای دکتر دستور داده بود مصرف کرد.

۴ - در رختخواب استراحت کرد و بازیگوشی نکرد.

۵ - آش گرم و خوشمزه‌ای را که مادرش پخته بود، خورد.

۶ - و حالا حال ماهگل خوب شده است و به مادرش می‌گوید: قول می‌دهم لباسهای گرم پوشم و مواطن خودم باشم تادیگر سرما نخورم. مادرش هم او را بوسید و گفت: آفرین به ماهگل. ماهگل بهتر از گلم.

شیوه شماره ۳: برگزاری مسابقه و بازی: بازی حرف چه کسی را گوش کنیم.

در این شیوه مسابقه‌ای را با شکل و عنوان، حرف چه کسی را گوش کنیم: برای دانش‌آموزان اجرا می‌کنیم.

در این مسابقه شما شخصیتهاي زير و ديگر شخصيتهايي که دانش‌آموزان بطور روزانه با

آنان ارتباط دارند را در تخته سیاه می‌نویسید و از دانش آموزان می‌خواهید که بگویند باید از کدامیک از آنان حرف شنونی داشته باشند. یا نداشته باشند.

پدر و مادر، معلم، آدم ناشناس، بچه‌های توی کوچه، کسی که به ما هدیه می‌دهد، آقای پلیس، خواهر و برادر بزرگتر، مدیر مدرسه و ناظم مدرسه و.... دانش آموزان این دو جواب را در مقابل شخصیتها خواهند داد.

- حرفها شونا گوش بکنیم، آویزه گوش بکنیم.

- حرفها شونا گوش نکنیم، زودی فراموش بکنیم.

شیوه شماره ۴؛ دعوت از مهمان آشنا

در این شیوه از مدیر یا ناظم مدرسه دعوت بکنید تا در کلاس حضور یافته و ضمن ارایه تذکرات لازم درباره مقررات مدرسه، علل و دلایل اطاعت از این مقررات را برای آنها بازگو کنند تا دانش آموزان با فلسفه و مبانی و فایده این فرامین آشنا شوند و با طیب خاطر از آنها حرف شنونی و اطاعت نمایند.

شیوه شماره ۵؛ شعر خوانی

شعر زیر را برای دانش آموزان بخوانید و سعی نمایید دانش آموزان آن را حفظ نمایند.

آسمان هم خندید

پدرم گفت: "برو" ، گفتم: "چشم"	مادرم، شاد شد از رفتارم
مادرم گفت: "بیا" ، گفتم: "چشم"	خنده بر روی پدر آوردم
هر چه گفتند به من، بالخند	به پدر، مادر خود در هر حال
گوش کردم همه را، گفتم: "چشم"	تا توانستم خوبی کردم
مصطفی رحماندوست	"پسرم از تو خدا هم راضی است.

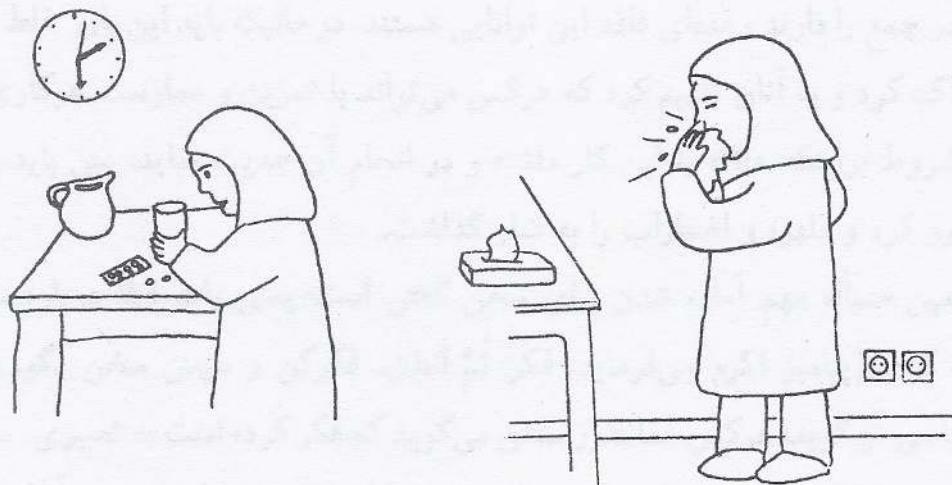
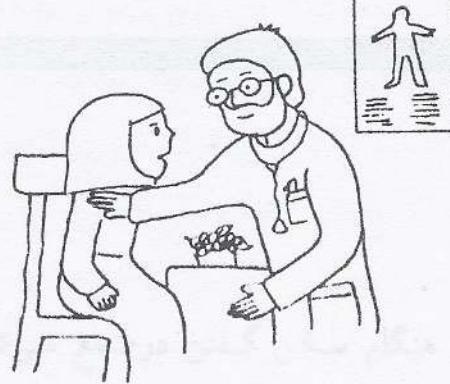
شیوه شماره ۶؛ شعار واحد کار

بد رو فراموش می‌کنم حرف خوبو گوش می‌کنم

واحد کار شماره ۷



واحد کار شماره ۷



برنامه: محبوبیت واحد کار (۸): سخن گفتن در جمع

مبانی

بعضی از دانش‌آموزان هنگام سخن گفتن در جمع می‌ترسند، زبانشان بند می‌آید، زانوهاشان به لرزه می‌افتد و قلبشان بشدت می‌تپد و گاهی عصبانی و مضطرب می‌شوند. در حالیکه اگر بخواهند بطور عادی با دوستان خود حرف بزنند مشکلی ندارند. اصلی‌ترین عاملی که موجب تزلزل در روحیه افراد می‌گردد نداشتن خود باوری، جرأت و اعتماد به نفس است. این دانش‌آموزان تصور می‌کنند که فقط بعضی از افراد استعداد و توان حضور و سخن گفتن در جمع را دارند و عده‌ای فاقد این توانایی هستند. در حالیکه باید این باور غلط را از ذهن آنان پاک کرد و به آنان تفهیم کرد که هرکس می‌تواند با تمرین و ممارست هر کاری را انجام دهد مشروط براینکه علاقه به این کار داشته و در انجام آن جدیت نماید. پس باید یأس را از خود دور کرد و دلهره و اضطراب را به کنار گذاشت.

دومین مسئله مهم آماده شدن برای سخن گفتن است یعنی باید قبل از درباره سخن خود اندیشه کرد. (پیامبر اکرم می‌فرماید: فَكَرْ ثُمَّ أَنْطِقْ. فکر کن و سپس سخن بگو. یک اصل روانشناسی می‌گوید: هرکس همانطور سخن می‌گوید که فکر کرده است به تعییری، سخن گفتن چهره بیرونی تفکر است. بنابراین باید مطالب خود را از زواید پیراسته نموده و آنرا بصورتی که حاضرین دوست دارند با جملات و کلمات زیبایی آراست و آن را به سهلترین صورت بیان داشت البته دادن ترتیب و توالی به سخن و کدگذاری مطلب و همراه داشتن نوشته‌ای که حاوی این ترتیب و توالی و کدگذاری باشد اعتماد به نفس گوینده را در حد بسیار بالایی تضمین می‌نماید. داشتن میل به سخن در جمع مورد نظر، روشن بودن مطالب برای سخنران تمرین

چندین باره مطالب در جمیع خصوصیت‌ها، از عوامل موثر در توفیق دانش‌آموزان در این امر است. نکته حائز اهمیتی که در این باره باید مورد توجه قرار گیرد این است که وقتی بطور عادی صحبت می‌کنیم شاید مخاطبین خیلی علاقه‌ای به شنیدن سخنان ما نداشته باشند و یا آمادگی آنرا نداشته باشند ولی وقتی جلسه‌ای برای سخن گفتن تشکیل می‌شود همه اطرافیان به این نیت در جمیع حضور پیدا می‌کنند که از عقیده ما مطلع شوند و تحت تاثیر مطالب قرار گیرند. پس باید از این موقعیت بهترین استفاده را بعمل آورد و باید دانست که خوب حرف زدن نعمتی بزرگ است، لذتی که برای گوینده - وقتی خود را موفق به بیان خواسته‌ها یش می‌بیند - دست می‌دهد از تمام لذات زندگی عالیتر و رضایت‌بخش‌تر است و وقتی ناطق، سخن خود را در شنونده موثر یافت نشاطی او را در بر می‌گیرد که میل به قطع سخن نمی‌یابد.

هدف

ترغیب دانش‌آموزان به سخن گفتن و اظهار نظر در جمیع.

آزمون

به مرور از واهمه، خجالت و اضطراب دانش‌آموزان به هنگام اظهار نظر در جمیع کاسته می‌شود.

شیوه‌ها

شیوه شماره ۱: قصه‌گویی و بحث و گفتگو

قصه زیررا که قطعه‌ای از کودکی حضرت جواد علیه السلام می‌باشد، برای دانش‌آموزان بخوانید. پس از اتمام قصه، این موضوع مطرح شود که علل ترس و اضطراب ما به هنگام سخن گفتن و اظهار نظر در جمیع چیست؟ با اظهار نظر دانش‌آموزان به جمع‌بندی مناسبی دست پیدا کنید.

قصه: آرام و بدون هراس

امام جواد علیه السلام در سن کودکی بود که پدر بزرگوار ایشان - حضرت رضا علیه السلام - به شهادت رسید. با آنکه این پدر و فرزند به یکدیگر بسیار علاقه‌مند بودند، اما امام جواد بعد از شهادت پدر سعی کرد روحیه خودش را حفظ کندو با تسلط بر خود و دادن آرامش به اطرافیان، نشان

دهد که باید به آنچه خداخواسته است راضی و خشنود باشند.

یکسال پس از شهادت امام رضا علیه السلام مأمون - خلیفه عباسی روزی به همراه گروهی از لشکریان خود برای شکار از قصرش خارج شد. امام جواد علیه السلام که در آن زمان کودکی بیش نبود. از کوچه‌ای در مسیر راه مأمون عبور می‌کرد. بچه‌ها در کوچه مشغول بازی بودند که ناگهان یکی از آنها فریاد زد و گفت: "مأمون عباسی، مأمون....." بچه‌ها تا از دور چشم‌شان به مأمون و لشکریانش افتاد، از بازی دست کشیدند و پا به فرار گذاشتند تاهرکدام خود را در گوش‌های پنهان کنند. تنها کسی که بدون هیچ ترسی سرجایش ایستاده بود و فرار بچه هارا تماشا می‌کرد امام جواد علیه السلام بود.

وقتی مأمون نزدیک شد. کودکی را دید که آرام و بدون هراس از کوچه عبور می‌کند. مأمون نگاهی به او انداخت و با تعجب پرسید: "آهای پسر! چرا تو مثل بقیه بچه‌ها فرار نکردی؟ مگر ندیدی که من در حال عبور هستم؟"

امام جواد علیه السلام در جواب مأمون فرمود: "من راه را برای کسی تنگ نکرده‌ام. کاربدی هم انجام نداده‌ام که ترسی داشته باشم؛ چرا باید فرار کنم درحالی که می‌دانم شما هم بجهت به کسی آزار نمی‌رسانی."

مأمون که از ادب و شهامت سخن گفتن کودک دچار تعجب و شگفتی شده بود با عصبانیت پرسید: "اسمت چیست و پسر چه کسی هستی؟!"

کودک جواب داد: "نامم محمد است و پسر علی بن موسی علیه السلام هستم!" مأمون او را شناخت و فهمید او پسر امام رضا علیه السلام است. مأمون سرش را از خجالت به زیرانداخت. او پدر این کودک را به شهادت رسانده بود.

آن روز، مردمی که در آنجا بودند، به پسر امام رضا علیه السلام به خاطر نترسیدن از مأمون و شهامتش در سخن گفتن آفرین گفتند و مأمون را لعنت کردند. نوشه: مهدی مراد حاصل

شیوه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه

برگ شکوفه این واحد کار نیز تصویر خوانی است دانش آموزان بعد از تحویل گرفتن این برگ شکوفه مدتی درباره آن فکر می‌کنند و پس از رنگ آمیزی آن درخانه و عودت آن به کلاس هر کدام از آنها قصه‌ای را که برای این تصاویر ساخته‌اند تعریف می‌نمایند. تفاوت عمل در تصویرخوانی این واحد کار با بقیه این است که ماسعی می‌کنیم دانش آموزان بتوانند هرچه

پخته‌تر و کامل‌تر مطالب خود را در حضور جمع بیان کنند و از گفته‌های خود دفاع نمایند تا به مرور اضطراب ناشی از اظهار نظر در جمع از آنها ذایل گردد. در حالیکه در سایر واحد کارها بیشتر توجه به محتوای قصه‌هاست.

برگهای شکوفه پس از اظهار نظر دانش‌آموزان در دفتر شکوفه‌ها با یگانی گردد. ضمناً قصه زیر را می‌توانید بعنوان تلقی خود از تصاویر مزبور، به دانش‌آموزان ارایه کنید.

سخن گفتن در جمع

تصویر ۱ - دانش‌آموزان کلاس دوم همه با هم به یک پارک جنگلی رفته بودند در پارک بعد از پیاده شدن از ماشین همه بچه‌ها شروع کردند به بازی کردن تنیس، قایم باشک، چند نفر گرگم به هوا، چند نفر هم فوتیال..... اما احمد که خجالت می‌کشید روی یک نیمکت نشست و برای خودش شروع کرد به خواندن یک کتاب

تصویر ۲ - یکی از دانش‌آموزان که مشغول بازی بود آمد کنار نیمکت تا توپش را بردارد اما دید احمد دارد کتاب را با دقت می‌خواند به احمد گفت: آیا می‌شود. ببینم چه کتابی را می‌خوانی؟ احمد گفت: بله یک کتاب قصه است بیا ببین. دوستش هم با علاقه‌آمد و کنار احمد ایستاد تا کتاب را تماشا کند.

تصویر ۳ - بچه‌هایی که بازی می‌کردند متوجه شدند که دوستشان به جای اینکه توپ را بیاورد ایستاده و دارد به حرفا‌های احمد گوش می‌دهد یکی دیگر از بچه‌ها را فرستادند تا برود و توپ را بیاورد. این یکی هم که آمد دید احمد چه قدر قشنگ کتاب می‌خواند. اصلاً توپ و بازی یادش رفت و ایستاد کنار احمد و به کتاب خواندن او گوش داد.

تصویر ۴ - بچه‌ها پیش خودشان گفتند: حتماً احمد حرفا‌های خوبی می‌زند بهتر است ماهم برویم پیش او تا ببینیم چه می‌گوید، خلاصه همگی آمدند و دور احمد حلقه زدند و از او خواهش کردند که کتاب را بلند بلند بخواند تا همه بتوانند از آن استفاده کنند. احمد گفت: آخر من خجالت می‌کشم و می‌ترسم بدیخوانم. که دوستان او گفتند: "نه تو خیلی خوب حرف می‌زدی و کتاب را می‌خواندی خواهش می‌کنیم که کتاب را ازاول با صدای بلند بخوان. احمد هم خوشحال شد و سینه‌اش را صاف کرد و با اطمینان شروع کرد به خواندن کتاب قصه.

شیوه شماره ۳: اجرای نمایشنامه عمه قزی و فلفلی

نمایش با شعر خواندن فلفلی شروع می‌شود:

فلفلی:

با خنده می‌گفت	آینه آورد	یک هفته لق بود
مقداد این را	خود را در آن دید	دندان مقداد
هم بچه هستم	با دیدن خود	دیشب سر شام
هم پیر حالا	خندید و خندید	دندانش افتاد

عمه قزی: چه شعر قشنگی خواندی فلفلی، شعر خیلی بازم‌های بود. این شعر مربوط به کتاب فارسی کلاس دوم است. مگر نه؟

(فلفلی در حالیکه از حرف عمه قزی خنده‌اش گرفته است می‌گوید)

فلفلی: نه عمه جان! این شعر را وقتی که کلاس آمادگی می‌رفتم یادگرفتم. دارم با خودم تمرین می‌کنم تا آن را سرکلاس بخوانم. خانم معلم دیروز به ما گفت هر کس شعر یا قصه‌ای یادگرفته است آن را سرکلاس برای بچه‌ها بگوید. من هم می‌خواهم این شعر را بخوانم ولی.... ولی..... آخه یک کمی می‌ترسم، یک کمی هم خجالت می‌کشم!

عمه قزی: ترس ندارد فلفلی جان! تو که شعرت را به این خوبی می‌خوانی! بچه‌هایی هم که سرکلاس نشسته‌اند، دوستان تو هستند و همه برایت مثل برادر می‌مانند. خانم معلم هم که مثل مادر خوب و مهربان است توهمند یک بچه شجاع شعرت را بخوان و نگران هیچ چیز نباش.

فلفلی: آخه عمه قزی جان می‌ترسم یک موقع هول بشوم و نتوانم شعرم را خوب بخوانم. آن وقت ممکن است بعضی از بچه‌ها به من بخندند.

عمه قزی: نه فلفلی جان. بچه‌های خوب هیچ وقت به کسی که چیزی را فراموش کرده است نمی‌خندند. اگر خدای نکرده کسی هم این اشتباه را بکند تو باید بیشتر هول بشوی. چون هر کسی ممکن است یک وقت چیزی را فراموش کند. تو می‌توانی شعرت را روی یک ورقه کاغذ بنویسی و بدھی به خانم معلم. و اگر جایی از شعر را فراموش کردی خانم معلم به تو کمک می‌کند.

فلفلی: راست می‌گویی عمه جان! چه فکر خوبی کردی. با این کار دیگر من خاطرم جمع می‌شود و با خیال راحت سرکلاس شعرم را می‌خوانم.

عمه قزی: فلفلی جان من هم که کوچک بودم بعضی وقتها که می خواستم در میان جمع حرف بزنم کمی خجالت می کشیدم. بعضی وقتها آنقدر هول می شدم که قلبم تندر تندر می زد. اما کم کم فهمیدم که این ترس چیز خوبی نیست و اگر کسی نتواند حرفش را جلوی دیگران بزند خیلی به ضررش تمام می شود.

فلفلی: عمه قزی، چند روز پیش که احمد پسر عموم رضا خانه ما بود موقع بازی مرا هول داد و دفتر نقاشی ام را پاره کرد. من خیلی ناراحت شدم. می خواستم از او پیش زن عموم آمجد شکایت کنم. اما احمد زودتر از من پیش مادرش رفت گفت فلفلی مرا زد و از اتاق بیرون کرد. من دوباره ناراحت شدم. خواستم جلوی میهمانها بگویم که احمد تقصیر دارد. اما نتوانستم حرفم را بزنم و همه فکر کردند من تقصیر دارم.

عمه قزی: آدم خیلی خوب است که هرجا لازم است حرف بزند و از خودش دفاع کند؛ اما این را فراموش نکن همیشه باید این کار را مؤدبانه انجام بدھی و طوری حرف نزنی که دیگران از دست تو ناراحت شوند.

فلفلی: چشم عمه قزی.... کفش قرمزی

عمه قزی: بازگفتی کفش قرمزی؟.... صبر کن ببینم....

(فلفلی در حالی که عمه قزی دنبالش می کند، می خندد و پا به فرار می گذارد)

شیوه شماره ۴: نقل خاطره

دراین شیوه از دانش آموزان بخواهید خاطرات خود از عید، مسافرت، تابستان، مهمانی، حادثه، اتفاق عجیب، خاطره شیرین یا تلخ و هر موضوع دیگری که می خواهند درباره آن صحبت کنند، برای دیگر دانش آموزان تعریف کنند. دادن فرصت بیشتر، کمکهای غیر مستقیم به آنان درحال سخن گفتن، آرام نگه داشتن دیگر دانش آموزان و تشویق آنان به گوش کردن به سخنان کسانی که خاطره می گویند از نکاتی است که باید در این شیوه بکار گرفته شود.

شیوه شماره ۵: حضور در مراسم صحیحگاه و ارایه مقاله یا سخنرانی

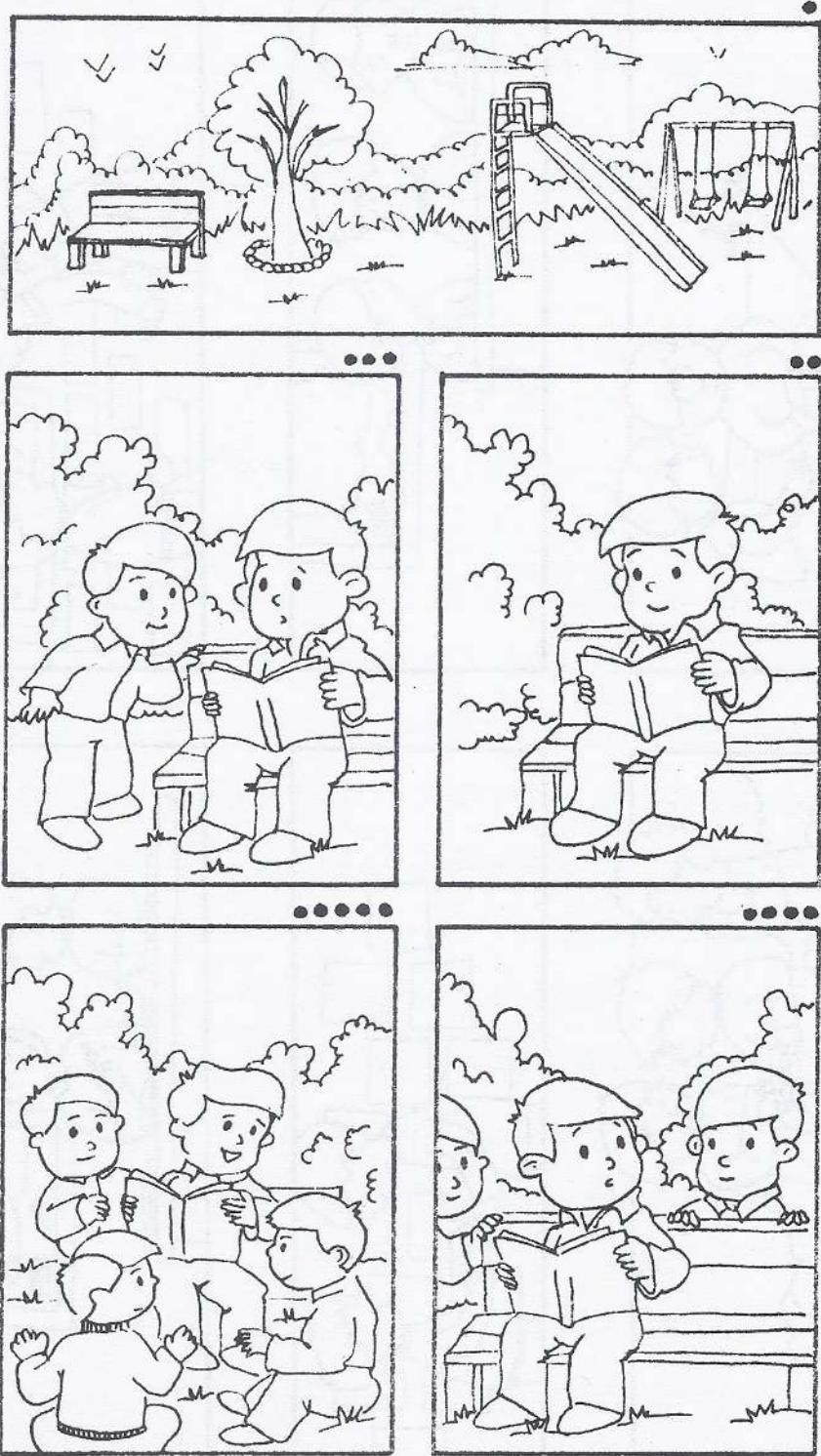
پس از اطمینان از اینکه دانش آموزان می توانند در جمیع بزرگتری سخن بگویند با همانگی مربی پرورشی و... از دانش آموزان بخواهیم متنی یا مقاله کوچکی را آماده کرده و در مراسم صحیحگاه بخوانند. دانش آموزان می توانند از حفظ اشعاری را بخوانند و یا حتی سخنرانی کنند.

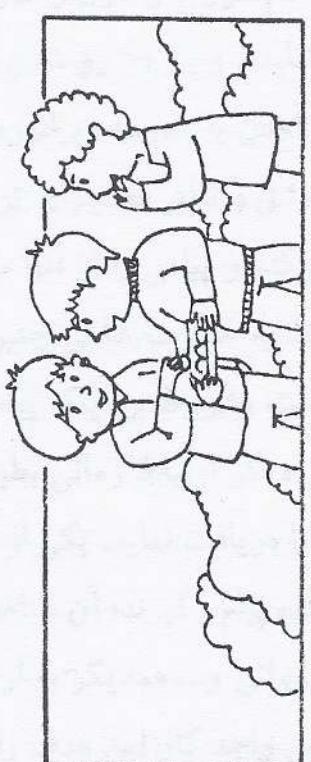
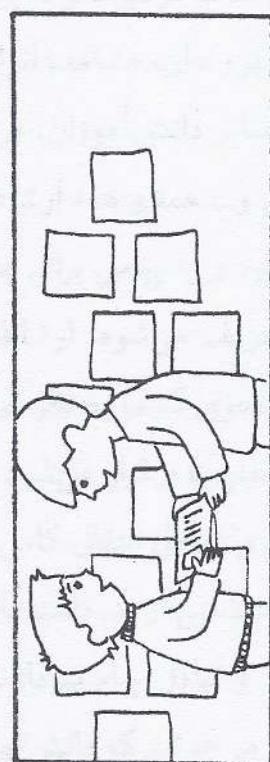
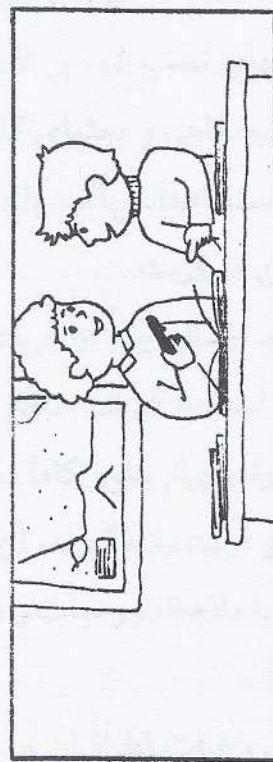
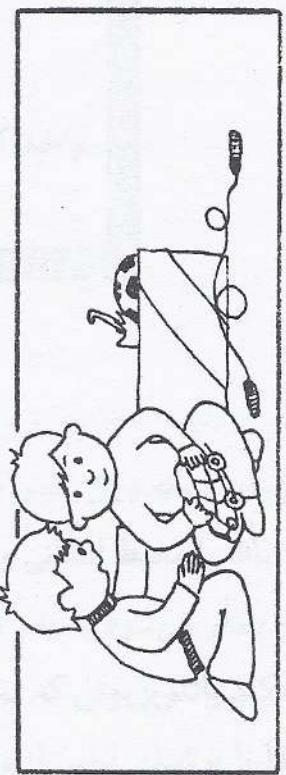
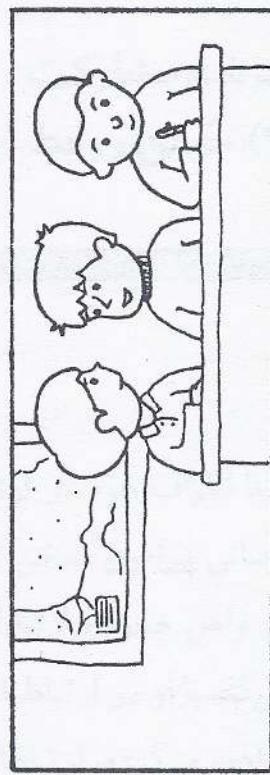
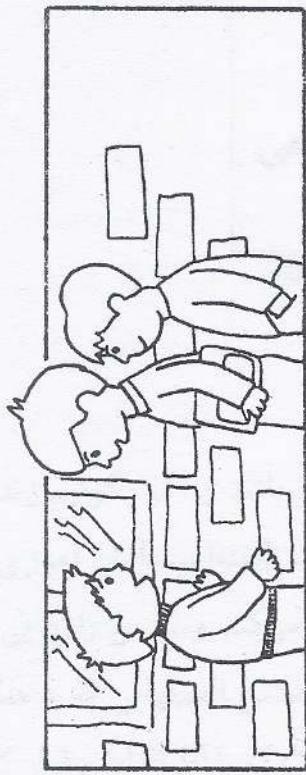
(حضرت رسول اکرم ﷺ)

فَكَرْ ثُمَّ أَنطِقَ اول فکر کن بعد حرف بزن

شیوه شماره ۷؛ مشارکت دانش آموزان برای تصمیم‌گیری درمورد نحوه اداره کلاس از دانش آموزان می‌خواهیم درمورد نحوه چیدن میز و نیمکت‌ها، طرز قرار گرفتن میز و صندلی معلم، محل نصب تابلو، چگونگی پرسش درس از آنها، نحوه انجام تکالیف، نحوه بازدید از تکالیف و... اظهار نظر نمایند. علاوه بر فوایدی که برنتایج نظارت دانش آموزان برای این موضوعات مترتب است، در این شیوه دانش آموزان مجبور به فکر کردن و اظهار نظر کردن نیز می‌شوند.

واحد کار شماره ۸





برنامه: مشارکت واحد کار (۹): حسن روابط اجتماعی

مبانی

انسان در شبانه روز بطور مرتب با اطراف خود در ارتباط می‌باشد و اگر بگوئیم زندگی یعنی "ارتباط با محیط انسانی و غیرانسانی پیرامون" سخن به گزاف نگفته‌ایم. دانش آموزی که از خواب بیدار می‌شود با پدر و مادر و اهل خانواده ارتباط پیدا می‌کند و سپس رادیویی که گوش می‌کند یا تلویزیونی که تماشا می‌کند با او در ارتباط است، عکس العملهایی که به هنگام صرف غذا یا پوشیدن لباس از وی مشاهده می‌گردد، ارتباطاتی است که با اطرافیان برقرار کرده است. هنگام خروج از منزل و همراهی همساگردی‌ها و سایر مردم، حضور در کوچه و خیابان و وسایط نقلیه... و رو در رو شدن با شهروندان، مشاهده انواع پیامهای نصب شده بر تابلوها و دیوارها، آمدن به مدرسه و برخورد با سایر دانش آموزان، مراسم صبحگاهی و بحثهای کلاس و درس و مشق و سایر فعالیتهای تربیتی و... همه و همه ارتباطاتی است که دانش آموز با دیگران برقرار می‌کند و پیامی را از آنها می‌گیرد و یا پیامی برای مخاطبین می‌فرستد.

ارتباط به صورت علمی چنین تعریف می‌شود: ارتباط فرایند ارسال پیام از فرستنده به گیرنده است مشروط بر اینکه پیام به نحوی که مورد نظر فرستنده است به گیرنده منتقل گردد. به معنای دیگر ارتباط زمانی بطور مطلوب برقرار می‌شود که گیرنده پیام بطور کامل منظور فرستنده را دریافت نماید. یکی از علل و عوامل انتقال کامل پیام از فرستنده به گیرنده آن است که فرستنده پیام و گیرنده آن شناخت متناسبی از هم داشته باشند و با ملاحظه روحیات و عوامل بهداشت روانی و... همیگر به ارتباط و تبادل پیام بپردازند.

در این واحد کار این هدف را پی می‌جوئیم که دانش آموزان روحیات اطرافیان خود را که معلمین و مسؤولین مدرسه، همساگردیها، والدین خود و سایر فامیلها و آشنایان است تا حدود

قابل قبولی شناسایی کنند و بتوانند در موقعیت‌های لازم روابط مناسبی را با آنها برقرار کنند و نیازهای اطلاعاتی و عملیاتی خود را مرتفع سازد تا بدینوسیله زمینه لازم برای تحصیل موفق و زندگی توأم با آرامش را داشته باشند. از عمدۀ طرق ایجاد حسن روابط اجتماعی، مؤدب به آداب بودن، داشتن حسن معاشرت با دیگران، برخورد توأم با خوشروی و نشاط، ابراز احساسات صمیمانه و... می‌باشد که داشتن چنین رفتارهایی از خصایص انسانهای کریم و بزرگوار است.

قرآن کریم با ارج نهادن به روابط انسانی و بالا بردن ارزش انسانها همه را موظف می‌دارد که با هم رفتاری نیکو و ملاطفت آمیز داشته باشند چنانکه در سوره کهف آیه ۲۸ خطاب به حضرت رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: کسانی را که هر بامداد و شامگاه پروردگارشان را می‌خوانند و بدنیال رضا و خشنودی او هستند پذیراباش و تحملشان کن و به قصد زینت زندگانی دنیوی، نگاه خود را از آنان بر مگردان.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: خنده رویی و برخورد شاد با مردم، کینه و عداوت را از دل آدمی می‌برد و محبت و دوستی می‌آورد و سبب ورود به بهشت می‌شود هم چنانکه عبوس بودن و با چهره درهم کشیده با مردم رو برو شدن، انسان را اهل دوزخ می‌کند و فرمود هرکس مردم را تفقد کند و احوال آنان را بپرسد مردم نیز از او تفقد و احوالپرسی می‌کنند و هرکس در برابر تلخی‌های روزگار ناشکیبا باشد عاجز و ناتوان خواهد گردید. اگر به مردم قرض دهید مردم نیز به شما قرض خواهند داد. و اگر هم شما آنان را به حال خود واگذارید، بهر حال آنان نیز شما را رها نخواهند کرد. راوی حدیث پرسید چه کنیم؟ امام فرمود: از آبرویت به آنها قرض بده (و در موارد لزوم گره گشای مشکلاتشان باش و برایشان وساطت و شفاعت کن) و آنرا برای روز نیازمندیت ذخیره نما.

از نظر امیرالمؤمنین علیه السلام چون انسان آن قدر ثروت و دارایی ندارد که بدانوسیله مردم را راضی نگاهدارد پس لازم است با چهره باز و برخوردي نیکو، آنان را از خود راضی بگرداند و فرمود با مردم چنان در آمیزید که اگر مردید بر شما بگریند و اگر زنده بودید شما را دوست داشته باشند که بشاشیت و خنده رویی رشته محبت و دوستی است.

از نظر پیامبر اسلام ﷺ رفق، آرامش، نکوکرداری و خوش اخلاقی با هرچیز همراه شود آنرا می‌آراید و زیبا نشان می‌دهد و با هرچیز نباشد آنرا معیوب و زشت می‌کند. نرمخویی و خوش رفتاری، اخلاق پربرکتی است هم چنانکه خشونت و تند خویی و بدرفتاری، شوم و

نامبارک است. ایشان می‌فرمایند هرکس با مردم مدارا و سازگاری کند، شهید از دنیا می‌رود و هرکس خوش رفتار و ملایم باشد خیر دنیا و آخرت نصیب او می‌شود و هر کس از این خلق نیکو محروم باشد از خیر دنیا و آخرت نیز محروم است و در سخنی دیگر می‌فرماید: خوش رفتاری و حسن کردار اگر مجسم می‌شد نیکوترين و زیباترین آفریده خدا بود و درمیان مخلوقات خدا، مخلوقی زیباتر از او وجود نداشت.

با اینکه اسلام این همه در مورد خوشرویی، نرمخویی و حسن اخلاق تأکید دارد اما برخی اوقات، تندی و خشونت را فضیلت و چاره ساز دانسته است و این نکته را امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده: گاهی که نرمخویی و ملاطفت مورد سوء استفاده می‌شود و منشاء تندی و خشونت طرف می‌گردد و به جای نرمش باید تندی کرد که چه بسا دوا درد می‌آورد و یا درد موجب بھبودی و دوای دردی می‌شود.

هدف

آشنایی دانش آموزان با شیوه‌های مناسب ارتباط با دیگران.

آزمون

دانش آموزان با بکارگیری شیوه‌های مناسب ارتباطی، روابط سالم و بهینه‌ای را با اطرافیان، برقرار می‌کنند.

شیوه‌ها

شیوه شماره ۱: قصه‌گویی و بحث و گفتگو

در این قصه به چند مورد که در ارتباط بچه‌ها با همدیگر اخلال ایجاد می‌کند اشاره شده و در نهایت قهرمان داستان به اشکالات ارتباطی خود پی می‌برد. در این واحد کار بهتر است دانش آموزان را با این مخلهای ارتباطی آشنا کنیم. شیوه مناسب این است که آنان خود بصورت بحث و گفتگو و اکتشافی به اخلال کننده‌ها اشاره نمایند.

قصه: تو بچه‌ای

خسرو از خانه بیرون رفت. خوشحال بود. می‌خندید. حَسَنَ وَ بَهْرَامْ داشتند توی کوچه بازی

می کردند. آنها دوستان خسرو بودند. خسرو پیش آنها رفت. می خواست با آنها بازی کند.
یک ساعت گذشت. خسرو به خانه برگشت. دیگر خوشحال نبود. نمی خندید. او قاتش تلخ
بود می خواست گریه کند مادرش گفت: خسرو، چرا برگشتی؟ چرا او قاتش تلخ است؟
خسرو گفت: حسن و بهرام نمی خواهند با من بازی کنند. به من می گویند: تو بچه‌ای. ما با
بچه‌ها بازی نمی کنیم.

مادر گفت: تو از حسن و بهرام کوچکتر نیستی.
خسرو گفت: می دانم. ولی آنها می گویند که من بچه‌ام. مادر، من می خواهم بازی کنم.
نمی خواهم تنها بازی کنم. می خواهم با کسی بازی کنم.
مادر گفت: خسرو، چرا با پرویز بازی نمی کنی؟ پرویز خیلی دلش می خواهد با تو بازی
کند.

پرویز برادر کوچک خسرو بود. پرویز چهار سال داشت. خسرو گفت: مادر، خوب حرفی
زدید. من با پرویز بازی می کنم. آن وقت به پرویز گفت: بیا با هم بازی کنیم.
خسرو و پرویز سرگرم بازی شدند. مادر از اتاق بیرون رفت. یک ساعت گذشت. خسرو
پیش مادر رفت. دوباره او قاتش تلخ بود. مادر گفت: خسرو، تو که باز اینجا هستی. چرا با
پرویز بازی نکردی؟

خسرو گفت: من نمی خواهم با پرویز بازی کنم. پرویز بچه است. با تخته های خانه‌ای
برایش ساختم. تخته‌ها ریختند. خانه خراب شد. پرویز گریه کرد. ماشینم را از دستش گرفتم.
نمی خواستم آن را کوک کنم. باز هم پرویز گریه کرد. پرویز مرتب گریه می کند. بچه است. من
نمی خواهم با او بازی کنم.

در این وقت خسرو ساكت شد. کمی فکر کرد و گفت: مادر، حالا فهمیدم که چرا حسن و
بهرام به من می گویند تو بچه‌ای. من هم، مثل پرویز، توی بازی او قاتم تلخ می شود. من هم
بعضی وقت‌ها گریه می کنم. دیگر توی بازی او قاتم تلخ نمی شود. دیگر گریه نمی کنم.
بعد خسرو از خانه بیرون رفت. خوشحال بود. می خندید. حسن و بهرام هنوز هم توی کوچه
بازی می کردند. خسرو پیش آنها رفت. آنها تا ظهر بازی کردند. ظهر، خسرو خوشحال به خانه
برگشت. هنوز هم می خندید.

نوشته: پیک دانش آموز

شیوه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه‌ها

در محاورات عمومی واژه‌هایی و جود دارد که با استعمال آنها، در اولین برخورد مخاطبین ذهنیت مثبتی نسبت به گوینده پیدا می‌کنند و ناخود آگاه زمینه خوش بینی و همکاری بوجود می‌آید. واژه‌هایی همچون: لطفاً، خواهش می‌کنم، سلام، عزیزم، فرزندم، پسرخوبم، پدر عزیز، مادر گرامی، و... از این قبیل‌اند.

برای تکمیل برگ شکوفه این واحد کار از دانش‌آموزان بخواهید ماهیه‌ای کوچکی را روی مقوا طراحی بکنند و سپس این واژه‌ها را روی آنها بنویسند و بعد آنها را بریده و بر روی دریابی که در برگ شکوفه این واحد کار طراحی شده، بچسبانند. در پایان دریابی از ماهیه‌ایی که کلمات سحرآمیز ارتباطی روی آنها نوشته شده، خواهند داشت. این برگها بعد از بازدید و اظهارنظر شما در دفتر شکوفه‌ها بایگانی گردد.

شیوه شماره ۳: برگزاری مسابقه کلمات

از دانش‌آموزان بپرسید که ما باید چگونه باشیم تا اینکه با دیگران بتوانیم به خوبی دوست بشویم و از طرفی ما باید چه صفاتی باید داشته باشیم تا دیگران به زودی با ما دوست بشوند. دانش‌آموزان به کلماتی مانند راستگو، امین، تمیز، با ادب، مهربان، خوشخو و.... اشاره می‌کنند. دانش‌آموزی که به بیشترین واژه‌ها اشاره کند، دلایل مربوط به آن را توضیح دهد برنده مسابقه است.

شیوه شماره ۴: برگزاری مسابقه بازی با کلمات

با درهم ریختن واژه‌های شیوه‌های شماره ۲ و شماره ۳ می‌توانید بین گروههایی که در کلاس تشکیل داده‌اید مسابقه‌ای برگزار کرده و به برنده‌گان آنها جوازی اهدا نمائید.

شیوه شماره ۵: اجرای شعر

سه شعر زیر را برای دانش‌آموزان بخوانید. دانش‌آموزان هر یک از آنها را که بیشتر دوست دارند حفظ کنند.

می‌توانم خنده باشم

می‌توانم با نگاهی
قدرِ بابا را بدانم
می‌توانم خستگی را
از تنِ دنیا برانم

احمد خدادوست

می‌توانم مثل باران
بر دلِ صحرا بیارم
می‌توانم دسته دسته
تویِ صحرا گل بکارم

می‌توانم با شقايق
گل بگويم، گل بخندم
می‌توانم راهِ غم را
بر دلِ دنيا بیندم

می‌توانم چون پرستو
پر بگيرم بار ديگر
می‌توانم خنده باشم
بر لبِ غمگين مادر

می‌توانم سبز باشم
مثل صحرا در بهاران
می‌توانم پاک باشم
همچو گلها زيرِ باران

مهربانی زیباست

به همه خواهم گفت
مهربانی زیباست
دوستی شیرین است
گل زیباییهاست.

سروده مصطفی رحماندوست

هر که راهش گم شد
هر که از پا افتاد
کلبه من اميد
به دلش خواهد داد

در کویری خالی
کلبه‌ای خواهم ساخت
داخل آن کلبه
فرش خواهم انداخت

بر در آن کلبه
منتظر خواهم ماند
هر که از راه آمد
به درون خواهم خواند

خسته‌ها را با مهر
باز، جان خواهم داد
ناتوانهارا هم
آب و نان خواهم داد

دور تادورش را
پر زگل خواهم کرد
ارغوانی، آبی
سرخ، نارنجی، زرد

گوسفندانی را
پرورش خواهم داد
گوشه‌ای خواهم ساخت
دنج، ساكت، آباد

من غمگین تو، اخمو	از آن درد	بدتر نیست	خندیدیم: هاهاها
من این سو تو، آن سو	بر رویم	خندیدی	غم پر زد از دلها
تو تنها من، تنها	پرسیدی	اسم را	"من" بودم "من" تنهاست
تو، آنجا من اینجا	خندیدم	منهم زود	"ما" گشتم "ما" زیباست
نهایی بد دردی است	پرسیدم	اسمت را	شعر از مصطفی رحماندوست

شیوه شماره ۶: قصه خوانی

قصه: یک حرف خوب

- آقای عطاوی... آقای عطاوی.

پدر بزرگ که آرام آرام از کنار کوچه می‌گذشت، با شنیدن صدا ایستاد و به پُشت سرش نگاه کرد. "بهرام" بود که دوان دوان به طرفش می‌آمد:

- سلام... سلام آقای عطاوی.

- سلام بهرام جان، حالت چطور است؟

- الحمد لله... شما... با من کاری داشتید که آمده بودید منزلمان؟

- بله... می خواستم در باره حامد با تو صحبت کنم. می خواستم بپرسم چی شده؟ تو و حامد چند سال است که باهم دوست هستید، توی یک مدرسه و یک کلاس هستید... پس چرا با هم حرف نمی‌زنید؟ چرا باهم قهر کرداید؟"

بهرام، کمی سکوت کرد و گفت: "حامد هر وقت چیزی از من می خواهد به او می‌دهم، ولی..."

پدر بزرگ ایستاد و پرسید: "ولی چی؟"

بهرام گفت: "ولی دو روز پیش که من یادم رفته بود مدادم را با خودم به مدرسه ببرم، مداد اضافی اش را به من نداد و گفت آن را می‌تراشی و کوچک می‌شود."

پدر بزرگ ایستاد و درحالی که به بهرام نگاه می‌کرد، گفت: "حامد کار بدی کرد:... من به جای او از تو معذرت می‌خواهم."

بعد هم، خم شد و پیشانی بهرام را بوسید و با او خدا حافظی کرد و رفت.

شب شده بود. پدر بزرگ نمازش را خوانده بود و داشت مطالعه می‌کرد. مادر حامد هم مشغول خیاطی بود. حامد رو کرد به خواهرش - سیما - و گفت: "اصلًا تو دیگر خواهر من نیستی."

سیما هم گفت: "نیستم که نیستم."

حامد گفت: "دوست هم ندارم."

سیما جواب داد: "من هم هیچ وقت با تو بازی نمی‌کنم."

"پدر بزرگ، عینکش را برداشت و از سیما پرسید: چی شده سیما جان؟ دعواستان شده؟"

سیما گفت: "مداد قرمز خودش را گم کرده، حالا می‌خواهد مداد مرا بردارد..."

حامد که معلوم بود خیلی عصبانی شده، داد کشید: "می‌ترسی مدادت را بخورم؟" بعد هم

گریه‌اش گرفت و رو به مادرش گفت: "حاضر نیست پنج دقیقه مدادش را به من بدهد..."

مادر با تعجب به سیما گفت: "تو واقعاً حاضر نیستی مدادت را به برادرت بدهی؟"

سیما گفت: "نه... نمی‌دهم."

پدر بزرگ خنده‌ای کرد و گفت: "من می‌دانم چرا سیما مدادش را به حامد نمی‌دهد. سیما از این می‌ترسد که حامد مدادش را بتراشد و مدادش کوچک بشود."

حامد با شنیدن این حرف، سرش را پایین انداخت. یادش افتاد که خودش هم دو سه روز

پیش مدادش را به بهرام نداده بود و به او گفته بود: "مدادم را می‌تراشی و کوچک می‌شود."

یک ساعت بعد، وقتی سیما و مادر به اتاق دیگر رفتندتا سفره شام را بیندازند، حامد زیر چشمی به پدر بزرگ نگاه کرد و خجالت کشید چیزی بگوید. پدر بزرگ بلند شد آمد، کنار حامد نشست و با مهربانی گفت: "حضرت علی علیله می‌فرمایند: با مردم همان طور رفتار کن که دوست داری با تو رفتار کنند. همان قدر که تو از خواهرت ناراحت شدی، بهرام هم از کار تو و حرف تو ناراحت شده است..."

حامد گفت: "حالا چه کار کنم که بهرام با من آشتبای کند؟"

پدر بزرگ گفت: "همین فردا برو و جلوی بهرام، بخند، سلام کن و بگو بهرام جان، من از تو

معدرت می‌خواهم."

حامد، لبخند زد، با خوشحالی روی پدر بزرگش را بوسید و گفت: چشم. همین کار را

می‌کنم. حرف حضرت علی را هم هیچ وقت فراموش نمی‌کنم."

نوشته: حمید گروگان

قصه فقیر و دارا

پیغمبر اسلام ﷺ، مانند همیشه، در جایی که همه به دیدنش می‌آمدند نشسته بود. یاران و پیروان دور پیغمبر بزرگوار حلقه زده بودند و به سخنانش از جان و دل گوش می‌دادند. در این میان، یکی از مسلمانان که مردی فقیر بود و لباسی پاره به تن داشت، از راه رسید. در آیین مسلمانان، هر کس، وقتی که به جایی وارد می‌شود، باید در نزدیکترین جایی که خالی باشد بنشیند. یک مسلمان هرگز نباید در فکر این باشدکه در جایی بنشیند که به او بیشتر احترام بگذارند.

مرد فقیر هم همین کار را کرد. چشمش به جایی خالی افتاد. رفت و آنجا نشست. نمی‌دانست که پهلوی مردی بسیار دara نشسته است.

مرد دارا، تا چشمش به لباس پاره مرد فقیر افتاد، خودش را جمع کرد و کمی کنار کشید. پیغمبر اسلام، که رفتار مرد دارا را می‌دید، به او رو کرد و فرمود: ترسیدی که چیز از فقر او به تو بچسبید؟

مرد گفت: نه، ای پیغمبر خدا.

پیغمبر فرمود: ترسیدی که چیزی از دارایی تو به او برسد؟

مرد گفت: نه، ای پیغمبر خدا.

پیغمبر فرمود: پس چرا خودت را آن طور از این مرد کنار کشیدی؟

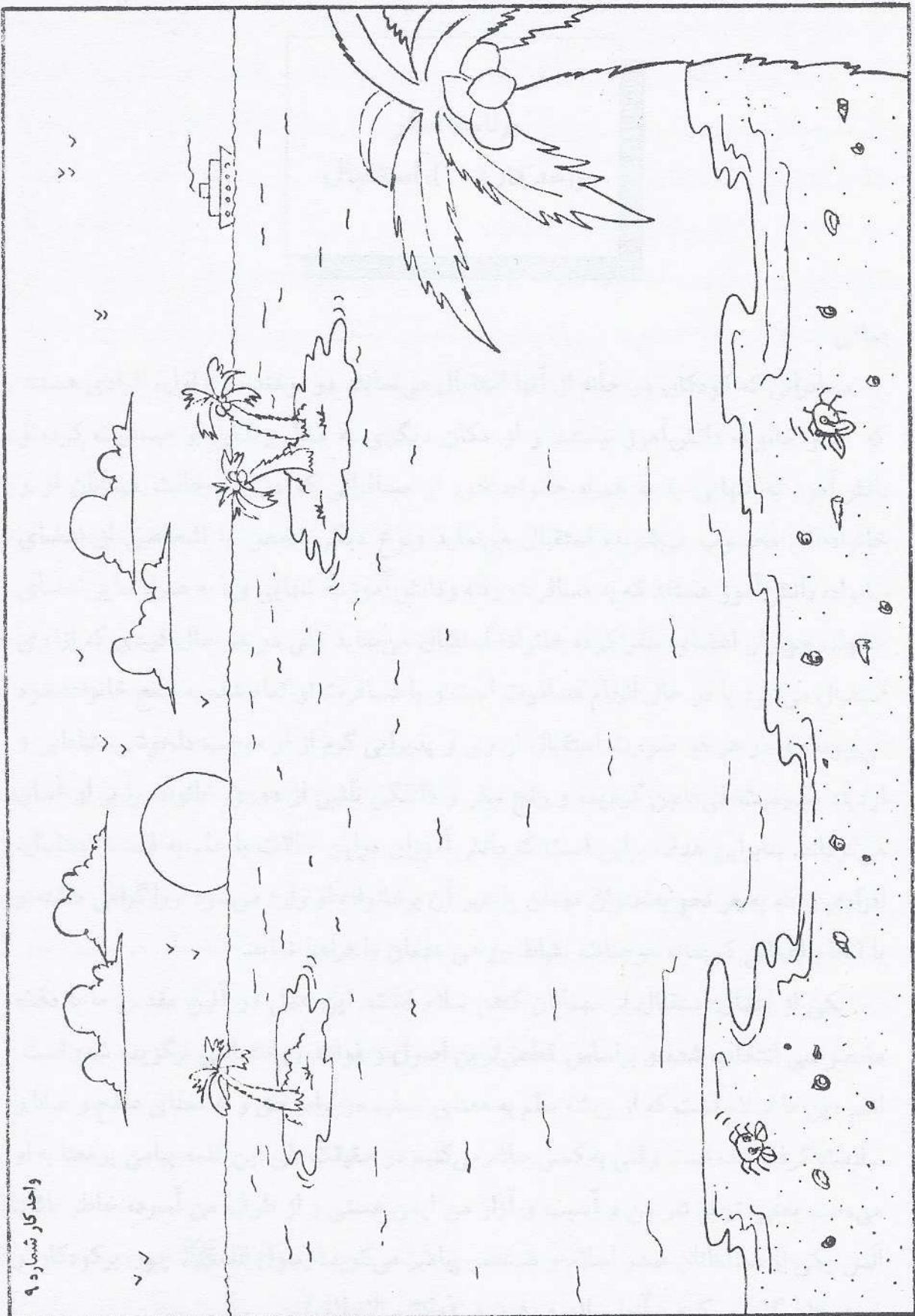
مرد گفت: می‌دانم که کار بسیار بدی کردم. به همین سبب حاضرم که نیمی از داراییم را به این برادر مسلمان ببخشم تا او از کار بدی که کرده‌ام بگذرد.

مرد فقیر گفت: ولی من حاضر نیستم که چیزی از دارایی تو را قبول کنم.

مردمی که آنجا نشسته بودند و همه چیز را شنیده بودند پرسیدند: چرا؟

مرد گفت: چون می‌ترسم من هم دارا بشوم و روزی با یک برادر مسلمان چنان رفتاری بکنم که امروز این مرد با من کرد.

نوشته: پیک کودک



برنامه: سفر واحد کار (۱۰): استقبال

مبانی

مسافرانی که کودکان در خانه از آنها استقبال می‌نمایند دو نوع‌und، نوع اول، افرادی هستند که عضو خانواده دانش‌آموز نیستند و از مکان دیگری به محل زندگی او مسافت کرده و دانش‌آموز به تنها‌یی یا به همراه خانواده خود از مسافرانی که در این حالت مهمانان او و خانواده‌اش محسوب می‌شوند، استقبال می‌نماید و نوع دیگر شخص یا اشخاصی از اعضای خانواده‌اش دانش‌آموز هستند که به مسافت رفته و دانش‌آموز به تنها‌یی و یا به همراه سایر اعضای خانواده خود از اعضای سفر کرده خانواده استقبال می‌نماید ولی در هر حال فردی که از وی استقبال می‌شود یا در حال انجام مسافت است و یا مسافت او تمام شده به جمع خانواده خود می‌پیوندد و در هر دو صورت استقبال از وی و پذیرایی گرم از او موجب دلخوشی، شادابی و ازدیاد صمیمیت فی‌مایین گردیده و رنج سفر و دلتنگی ناشی از دوری خانواده را بر او آسان می‌گردد. بنابراین هدف براین است که دانش‌آموزان در این حالات با علم به فلسفه استقبال، افرادی را که به هر نحو به عنوان مهمان یا غیر آن برخانواده او وارد می‌شود اورا گرامی داشته و با انجام اعمالی کریمانه موجبات نشاط روحی مهمان را فراهم نماید.

یکی از اعمال استقبال از مهمانان گفتن سلام است. این عمل در آئین مقدس ما با دقت مخصوصی انتخاب شده و براساس قطعی‌ترین اصول و قواعد روانشناسی برگزیده شده است. اسم دین ما اسلام است که از ریشه سلم به معنای تسلیم در برابر حق و به معنای صلح و صفا و سلامت گرفته شده است وقتی به کسی سلام می‌کنیم در حقیقت طی این کلمه پیامی پرمونا به او می‌دهیم یعنی: تو از شر من و آسیب و آزار من ایمن هستی و از طرف من آسوده خاطر باش. آنس یکی از مسلمانان صدر اسلام و هم‌عصر پیامبر می‌گوید: رسول الله ﷺ چون برکودکان و خردسالان گذر می‌کرد برآنها سلام می‌فرمود. (مکارم الاخلاق)

در کتاب محجةالبیضاً آمده است که حضرت رسول اکرم فرمود: موقعي که یک مسلمان به برادر مسلمان خود سلام کند فرشتگان ۷۰ بار به او درود می‌فرستند و به عکس فرشتگان در شکفت می‌مانند موقعي که مسلمانی بر برادر دینی اش گذر کند و به او سلام نگوید.
از نظر امام صادق علیه السلام بخیل واقعی کسی است که از سلام کردن بخل می‌ورزد و آنکس که در سلام گفتن پیشقدم شده و جلو می‌افتد نزد خداوند مقربتر و به رسول الله علیه السلام شایسته‌تر است
(المحجةالبیضاً)

از دیگر اعمالی که در مراسم استقبال انجام می‌گردد مصافحة، معانقه و روبوسی است هم چنانکه در باره سلام اشاره شد، اسلام در برنامه‌های تربیتی و اخلاقی خود می‌کوشد تا بذر محبت و دوستی در دل بندگان خدا کاشته شود و نهال عشق و علاقه در میان بشر هرچه بیشتر با رورتر گردد.

به فرمایش پیامبر بزرگوار هر گاه با برادران دینی دیدار می‌کنیم باید سلام بگوئیم و باهم دست بدھیم و به هنگام جدایی برای یکدیگر طلب مغفرت نمائیم (کتاب خصال ص ۲۰)
و نیز فرمود: تمامَ تَحَيَاتِكُمْ بَيْنُكُمْ بِالْمُضَافَحة (المحجةالبیضاً جلد ۳)
تهنیت و درود شما برای هم‌دیگر همان مصافحة و دست دادن شماست و کاملترین تهنیت‌ها و درودها، مصافحة و دست دادن است.

حضرت علی بن ابیطالب می‌فرماید:
إِذَا لَقِيْتُمْ إِخْوَانَكُمْ فَتَضَافَحُوا وَ أَظْهِرُوا لَهُمُ الْبَشَاشَةَ وَ الْبِشَرَ، تَتَفَرَّقُوا وَ مَا عَلَيْكُمْ مِنَ الْأَوْزَارِ قَدْ ذَهَبَ. (خصال حدیث اربعه)

وقتی برادرانتان را دیدار کردید پس مصافحة کنید و دست در دست هم گذارید و با لبخندو روی خندان با آنان ملاقات نمائید که وقتی از هم جدا می‌شوید همه گناهاتان آمرزیده است.
حضرت ابوالحسن علیه السلام نیز فرمود: (به هنگام مصافحة) انسان می‌تواند خویشاوندان محرم خود را براساس عاطفه خویش ببوسد و همچنین می‌تواند برگونه‌های برادرش بوسه زند و پیشانی و میان دو چشم امام و رهبر را نیز می‌توان بوسید.

اهداف

- ۱ - آشنایی دانش آموزان با مراسم استقبال و حکمت آنان.
- ۲ - انجام عملی مراسم استقبال در موقعیتهاي عيني.

آزمون

- ۱ - دانش آموزان مراسم استقبال و فلسفه آن را با زبان خود توضیح می‌دهد
- ۲ - دانش آموزان در موقعیتها عینی از اطرافیان استقبال می‌کنند.

شیوه‌ها

شیوه شماره ۱: قصه‌گویی و بحث و گفتگو

قصه زیر را برای دانش آموزان بخوانید پس از تمام شدن قصه در باره فلسفه استقبال و نحوه استقبال از افراد مختلف و انواع آن بحث و گفتگو کنید.

قصه‌های خاله کوکب

آن شب قرار بود عمورضا از مکه بیاید. من و خاله کوکب لباسهایمان را پوشیده بودیم مادر هم آماده شده بود که دسته جمعی به فرودگاه برویم. خاله کوکب خیلی خوشحال بود و می‌گفت: "باید از امروز به بعد "عمورضا" بگوییم " حاج آقا رضا" من خندیدم گفتم: " خاله جان اما من و مجید باید بگوئیم حاج عمو رضا، مگر نه؟"

خاله کوکب در حالی که چادرش را از توی کمد در می‌آورد گفت: "شما هرچه می‌خواهید بگوئید فقط زود حاضر شوید که خیلی دیر شده است." مادر گفت: " راستی هنوز مجید آماده نشده است او با دوستانش توی کوچه مشغول بازی است."

خاله کوکب مجید را از پنجره چند بار صدا زد. تا آنکه بالاخره مجید بازی را رها کرد و پیش ما آمد. مجید با عجله دست و صورتش را شست و گوشة اتاق نشست. اما مثل آنکه دلش پیش بچه‌ها بود و هنوز دوست داشت توی کوچه بازی کند. خاله کوکب نگاهی به او انداخت و گفت: "مجید جان! همه ما حاضر هستیم پدرت تلفن زده او هم توی راه هست، ممکن است تا ۲۰ دقیقه دیگر به خانه برسد."

مجید از جایش بلند شد و گفت: " خاله جان! ما باید حتماً به استقبال عمو رضا برویم؟" خاله کوکب گفت: " استقبال یک سنت خوب و اسلامی است. استقبال از یک نفر نشان می‌دهد که ما تاچه اندازه‌ای اورا دوست داریم و برایش احترام قایل هستیم. من می‌دانم که تو و سمیه چقدر عمو رضا را دوست دارید. آیا نباید این علاقه و احترام را در عمل به عمورضا نشان بدهیم. استقبال از یک دوست، از یک بزرگتر و کسی که ما اورا می‌شناسیم باعث می‌شود که او در میان ما احساس محبت و صمیمیت کند. حرفلهای امروز ما مرا یاد قصه‌ای انداخت."

حرف خاله کوکب که به اینجا رسید، مجید با خوشحالی گفت: "جانم جان! خاله جان! ما آماده شنیدن قصه‌های قشنگ شما هستیم."

خاله کوکب وقتی دید من و مجید مشتاق شنیدن قصه او هستیم، کنار ما روی زمین نشست و گفت: "در زمان امام هادی علیه السلام متوكل - خلیفه عباسی وقتی فهمید که مردم در مدینه چقدر امام را دوست دارند، ناراحت شد. او دلش نمی‌خواست مردم به امام علاقمند شوند بنابراین نامه‌ای برای امام هادی فرستاد و از ایشان دعوت کرد که به شهر "سامرا" برود. خبر سفر اجباری امام از مدینه به سامرا، باعث شد که مردم سامرا خیلی خوشحال شوند. اهالی شهرهایی که در مسیر سفر امام قرار گرفته بودند، در انتظار امام از روزها قبل خودشان را آماده کرده بودند تا از امام استقبال کنند. مردم شهرهایی که در سر راه سفر امام هادی بودند همه با خوشحالی به استقبال امام می‌آمدند و زمانی که امام شهر آنها را ترک می‌کرد بسیار ناراحت می‌شدند، تا آنکه خبر ورود امام هادی به شهر سامرا به مردم آن شهر رسید. مردم از ساعتها قبل در کوچه و بازار منتظر ورود امام بودند. خلیفه عباسی به یکی از دوستانش که قدرت زیادی داشت دستور داد تا برنامه حرکت امام هادی علیه السلام را طوری تنظیم کند که ایشان در روشنایی روز به سامرا نرسد. متوكل - خلیفه عباسی - می‌خواست که وقتی هوا تاریک است و مردم خسته هستند، امام وارد شهر سامرا بشود تاکسی به استقبال ایشان نیاید. وقتی که شب شد، هیچ کس به خانه نرفت و مردم همچنان در انتظار ماندند تا امام خود را زیارت کنند. مردم آن شب با استقبال گرم خود نشان دادند که تا چه اندازه امام هادی علیه السلام را دوست دارند و برای او احترام قایل هستند."

قصه خاله کوکب که به اینجا رسید ناگهان زنگ در خانه به صدا درآمد. مجید با سرعت از جایش بلند شد و به طرف در رفت، او همان طوری که می‌دوید گفت: "می‌خواهم از امروز اولین کسی باشم که به استقبال پدر می‌روم."

من، مادر و خاله کوکب به هم نگاه کردیم و خندیدیم.

نوشته: مهدی مراد حاصل

شیوه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه

زمان اجرای این واحد کار هفته دوم بهمن ماه می‌باشد که مصادف با هفته استقبال از دهه مبارکه فجر می‌باشد. بدین خاطر برگ شکوفه این واحد کار نیز طرحی از بازگشت امام

خمینی علیه السلام به وطن اسلامی می‌باشد. این برگ را جهت رنگ آمیزی در اختیار دانش‌آموزان قرار دهید و پس از رنگ آمیزی آن خاطراتی را از این روز تاریخی برای دانش‌آموزان بازگو نمایید. این برگها پس از بازدید شما، در دفتر شکوفه‌ها بایگانی می‌گردد.

شیوه شماره ۳: نقل خاطره

از دانش‌آموزان بخواهید از خاطرات مراسم استقبال از اعضا خانواده و با دیگران که تا حال در آن شرکت داشته‌اند، تعریف کنند، به هنگام تعریف خاطرات از آنان بخواهید که بگویند در این مراسم از چه وسائلی استفاده به عمل آمد و چه کسانی حضور داشتند و چه کارهایی انجام دادند. (نقل این گونه مسائل دانش‌آموزان را با فرهنگ استقبال بیشتر آشنا خواهد کرد).
توضیح: دانش‌آموزان می‌توانند خاطرات خود را بنویسیند یا نقاشی کنند.

شیوه شماره ۴: قصه‌گویی

قصه استقبال

خبر سفرِ اجباری امام از مدینه به سامرا در همه جا پیچید، اهالی شهرهایی که در مسیر سفر امام قرار گرفته بودند، در انتظار آمدن امام لحظه شماری می‌کردند. پیش از ورود امام هادی به هر شهری، مردم آن شهر به استقبالِ ایشان می‌آمدند. کاروانی که امام را همراهی می‌کردند، کم کم به شهر "بغداد" نزدیک شدند. مردم بغداد چند روز بود انتظار دیدن امام را می‌کشیدند. آنها از شهر خارج شده بودند و چشم به راه ورودِ امام به بغداد بودند.

استقبالِ مردم بغداد از امام هادی آنقدر پرشور بود که تمام فعالیتهای شهر بغداد را به تعطیلی کشید. حتی "اسحاق" استاندار بغداد هم مجبور شد، مثل همه مردم برای استقبال امام از شهر خارج شود.

خبر ورود امام هادی به هر شهری و شادمانی مردم آن شهر، هر روز به خلیفه می‌رسید. خلیفه نامه‌ای به اسحاق نوشت و در آن نامه به اسحاق دستور داد که جلو حرکت امام هادی را بگیرد و برنامه حرکت ایشان را طوری تنظیم کند که امام در روشنایی روز به سامرا نرسد. خلیفه می‌خواست که وقتی هوا تاریک است و مردم خسته هستند، امام وارد سامرا بشود تا کسی به استقبال ایشان نیاید.

اسحاق دستور متوكل را انجام داد. با برنامه ریزی او کاروان امام از بغداد خارج شد و به طرف سامرا به راه افتاد. اسحاق مطمئن بود که امام هادی نیمه‌های شب به سامرا می‌رسد. همین طور هم شد. کاروان امام هادی علیهم السلام، وقتی که شب شده بود و هوا کامل‌اً تاریک بود، به سامرا رسید، اما این نقشه فایده‌ای برای متوكل نداشت. زیرا مردم سامرا از صبح زود تمام کارها ایشان را تعطیل کرده بودند و برای استقبال از امام و خوش آمدگویی به ایشان از شهر خارج شده بودند.

وقتی که شب شد، هیچ کس به خانه نرفت. مردم همچنان در انتظار ماندند تا امام را زودتر ببینند.

وقتی امام هادی به شهر سامرا رسیدند فریاد شادی آسمان شهر را پُر کرد. این فریادها به گوش متوكل - خلیفه عباسی - که از قصرش خارج نشده بود رسید. او هنوز در این فکر بود که به شخصیت امام هادی ضربه‌ای وارد کند و علاقه مردم به امام را کم کند. امام در میان مردم شهر سامرا، وارد شهر شدند. جمعیت آنقدر زیاد بود که کسی نمی‌توانست امام هادی را وسط آن همه جمعیت تشخیص بدهد. سربازان خلیفه که می‌ترسیدند مردم از فرصت استفاده کنند و بر علیه متوكل شورش کنند، همه جا در رفت و آمد بودند و اوضاع را زیر نظر داشتند.

امام همراه مأموران خلیفه وارد قصر خلیفه شدند. خلیفه نمی‌خواست در داخل قصرش هم به استقبال امام برود. دوست نداشت که وزیران و فرماندهان سپاهش به امام هادی احترام بگذارند. ولی امام هادی چهره‌ای پرجاذبه داشت و حرکات و رفتارش احترام‌انگیز بود. جاذبه امام، نقشه‌های خلیفه را حتی در درون قصر او هم به هم زد. همه درباریان به صف ایستادند و مراسم احترام را برای امام هادی انجام دادند.

خلیفه مجبور شد که با روی خوش، به سوی امام برود، اما به مأمورانش دستور داد که جای نامناسبی برای زندگی امام در نظر بگیرند. آن شب، مأموران خلیفه امام را به محلی بردنده که محل زندگی فقیران و بینوایان بود، امام سه چهار شب در آنجا بودند. حضور امام در آن محل، محبوبیت بیشتری برای ایشان به وجود آورد، پس از آن امام هادی مزرعه‌ای خریدند و در سامرا مشغول کارکشاورزی شدند. شبها به کمک بینوایان و درماندهان می‌رفتند و روزها هم، به کار مزرعه می‌رسیدند وهم به گرفتاریهای مردم رسیدگی می‌کردند. علاقه مردم به امام هادی علیهم السلام روز به روز بیشتر می‌شد. متوكل از علاقه زیاد مردم به امام هادی رنج می‌کشید، اما قدرت آن را نداشت که بیش از آن برای امام هادی علیهم السلام مشکل و ناراحتی به وجود بیاورد.

شیوه شماره ۵: اجرای شعر

شعر زیر را برای دانشآموزان بخوانید (در صورتی که بتوانند آنرا حفظ نمایند)

استقبال

اما تو نبودی، آه!	وقتی که پدر دور است	از خانه پدر رفته
شب ماند و نیامد ماه!	هم خانه ما کور است	تنها به سفر رفته
آن روز خوشم، آن روز	هم جان همه اینجا	اینجا همه دلتنگیم،
که تو برسی از راه	پژمرده و بی نور است	صبر همه سر رفته

شعر: محمود کیانوش

الآن یکی در زد	برگرد، پدر، برگرد،
یک دفعه دلم پر زد	ای رفته سفر برگرد!
گفتم: پدرم آمد	برخیز و برای ما
ماه از دل شب سرزد!	سوغات بخر، برگرد!

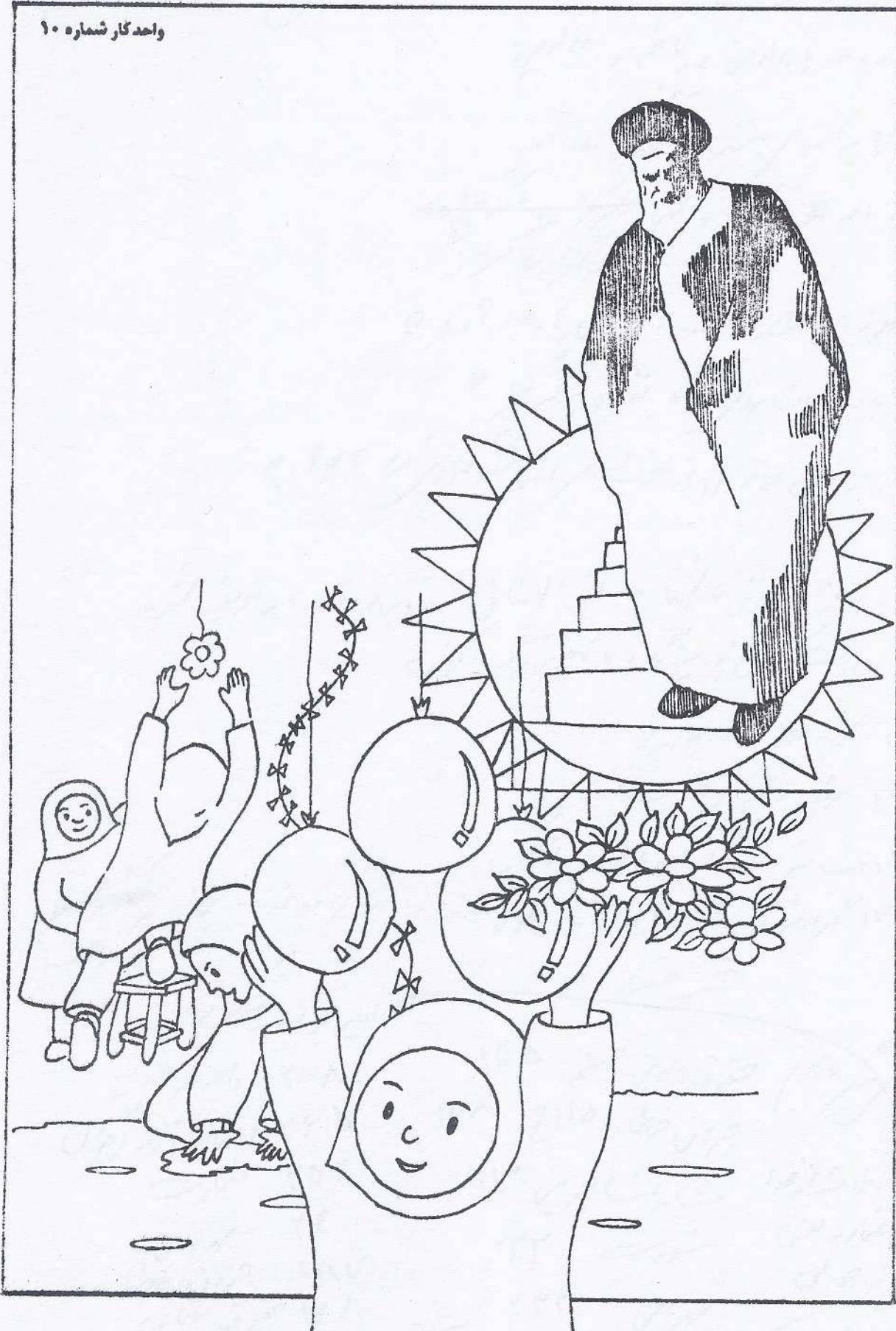
شیوه شماره ۶: شعار واحد کار

با سلام و لبخند به استقبال خوبان و عزیزان می‌رویم.

شیوه شماره ۷: به استقبال دهه فجر برویم

برای تزیین کلاس و مدرسه و انجام کارهای فرهنگی و هنری در دهه مبارکه فجر دانشآموزان را به گروههای مختلف تقسیم کنید و به هر یک از آنان در این باب مسؤولیتها را محول نمائید. بهتر است به هنگام توجیه دانشآموزان برای انجام مسؤولیتها به دانشآموزان گفته شود همانطور که در استقبال فامیل و افراد خانه خود را آماده و پاکیزه می‌کنیم لازمه استقبال از دهه فجر نیز، تمهید چنین مقدماتی است.

واحدگار شماره ۱۰



برنامه: آداب معاشرت واحد کار (۱۱): پدربزرگ و مادربزرگ

مبانی

درخانواده‌های هسته‌ای کودک باوالدین و برادران و خواهران خود زندگی می‌کند و همه عالم کودک را، همین افراد محدود تشکیل می‌دهد. فرزندهای اول درخانواده‌های هسته‌ای بجز پدر و مادر افراد بسیار محدودی را ملاقات می‌کنند. و تجارب و مهارت‌های زندگی را غالباً از والدین خود فرا می‌گیرند. اما بر عکس خانواده هسته‌ای، درخانواده‌ای گسترده که در آنها پدر بزرگها و مادربزرگها و احتمالاً عموهایا و عمه‌ها نیز حضور دارند، فرزندان تجارب زیادی را کسب می‌کنند. تعامل و تبادل متعددی را تجربه می‌نمایند. با واژه‌ها و خزانه لغات پر جمتری مواجه می‌باشند. قصه‌ها، متلها و فورکلورهایی که معمولاً پدر بزرگها و مادربزرگها برای نوه‌هایشان تعریف می‌کنند آنها را بادنیای بیرون از خانواده و ارتباطات انسانها و... آشنا می‌سازد پدربزرگها و مادربزرگها درخانواده‌های گسترده مرکز ثقل خانواده محسوب می‌شوند، وجود آنها موجب می‌گردد بسیاری از مشکلهای خانوادگی یا زمینه بروز پیدا نکند و یا در صورت بروز با اندک اشاره و راهنمایی آنان مرتفع گردد. تجربی که از آنان به نسل جدید خانواده منتقل می‌گردد آنها را از آزمودن بسیاری از آزمودهای باز می‌دارد. و زندگی را به کام فرزندان و نوه‌ها شیرین و گوارا می‌سازد، پدر بزرگها و مادربزرگها در این گونه خانواده‌ها در بسیاری موارد مخزن اسرار، ملجم مظلومین، مرجع داوری و عدالت، مرکز عطوفت و مهربانی هستند و آنان بهترین عامل جامعه پذیری در ابعاد اعتقادی، فرهنگی و اجتماعی می‌باشند حضرت امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

يَخْفَظُ الْأَطْفَالُ بِصَلَاحٍ آبَائِهِمْ

فرزندان بشر با صلاحیت اخلاقی پدران خود از خطر انحراف مصون می‌مانند.
بدینجهت جایگاه پدربزرگها و مادربزرگها باید درخانواده‌ها حفظ شود و برای حفظ این پایگاه

ارجمند باید کودکان و فرزندان خانواده یعنی نوه‌ها با موقعیت و ارزش این ستونهای خیمه خانواده‌های گستره‌ده آشنا شوند و آن را ارج نهاده و محترم بشمارند از نظر پیامبر اکرم تجلیل پیرمردان و کهنسالان جامعه، بمنزله تجلیل و تکریم خداوند است آنحضرت می‌فرماید: من تعظیم اللہ "عَزَّ وَ جَلَّ" اجلال ذی الشَّیْبَةِ الْمُؤْمِنِ (بحار جلد ۷۴) و در کلامی دیگر می‌فرماید:

الْبَرَكَةُ مَعَ أَكَابِرَكُمْ... الشَّيْخُ فِي أَهْلِهِ كَالْبَرُ فِي أُمَّتِهِ

یعنی خیرو برکت بالشخص مسن و بزرگ است و پیرمرد در میان خانواده‌اش مانند پیغمبر در میان امت خویش است.

رسول بزرگوار اسلام در فرازی دیگر می‌فرمایند: هر کس امتیاز بزرگسالان و پیر مردان را بشناسد و آنان را به سبب سن و سالشان احترام کند خداوند او را از ترس و وحشت قیامت در امان نگاه می‌دارد و احترام مومن ریش سفید به مثابه بزرگداشت و تکریم خداوند عز و جل است. (ثواب الاعمال صفحه ۲۲۴)

انس می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ مرا به داشتن پنج خصلت توصیه فرمود از آن جمله گفت: بزرگان را احترام کن تادر روز قیامت از رفقای من شوی، (ثواب الاعمال صفحه ۲۸۴)

هدف

آشنایی با جایگاه و منزلت پدر بزرگها و مادر بزرگها ولزوم حفظ حرمت آنان.

آزمون

دانش آموزان با توجه به منزلت پدر بزرگها و مادر بزرگها در موقعیتهای عینی به آنان احترام می‌گذارند.

شیوه‌ها

شیوه شماره ۱: قصه‌گویی و بحث و گفتگو

قصه زیر را که در مورد جایگاه مادر بزرگهاست و نقش آنها رادر کار دانی و بزرگ خانواده بودن، نشان می‌دهد، برای دانش آموزان بخوانید. تعریف این قصه زمینه را برای طرح مسائل پدر بزرگها و مادر بزرگها ولزوم حفظ حرمت آنها فراهم می‌سازد. پس از پایان قصه بحث و گفتگو درباره موضوع واحد کار را آغاز نمایند.

قصه هديه به مادر بزرگ

پدر آن روز خيلي ناراحت بود. مدت‌ها بود که پيش مادر بزرگ نرفته بوديم. صبح که پدر از خانه بیرون رفت از سميي پرسیدم: "تو فکر می‌کني که پدر نگران حال مادر بزرگ است؟" سميي گفت: "هر وقت پدر تا اين اندازه اوقاتش تلخ می‌شود، مادر می‌گويد باید به ديدن مادر بزرگ برويم." به سميي گفتم: "اي کاش مادر بزرگ در شهرستان زندگي نمی‌کرد و پيش ما بود. هر وقت دلمان تنگ می‌شد پيش او می‌رفتيم." مادر که از توی آشپزخانه صدای ما را می‌شنيد گفت: "مادر بزرگ خودش دوست دارد در شهرستان زندگي کند. چند بار من، پدرت و عمه ات از او خواستيم پيش ما بماند اما او می‌گويد هیچ‌جا شهر آدم و خانه آدم نمی‌شود، هر کسی دوست دارد توی خانه خودش زندگي کند." به مادر گفتم: "چه خوب می‌شد چند روزی پيش مادر بزرگ می‌رفتيم." مادر گفت: "اتفاقاً پدرت ديشب همین حرف را زد اگر شما در سهایتان را خوب بخوانيد و برای آخر هفته کار زيادي نداشته باشيد برای ديدن مادر بزرگ به شهرستان می‌رويم."

من و سميي از خوشحالی فرياد زديم و قول داديم که در سهایمان را طوري بخوانيم که آخر هفته کاري برای انجام آن نداشته باشيم. شب که پدر به خانه آمد از اين خبر خيلي خوشحال شد، پدر به ما گفت که چرا مادر بزرگ را اينقدر دوست دارد. پدر گفت که مادر بزرگها و پدر بزرگها چراغ روشن هر خانواده هستند. آنها خيلي برای ما زحمت کشide‌اند و ما باید در روزهایي که آنها پير و ناتوان شده‌اند کنارشان باشيم و با علاقه و احترام به آنها محبت کنيم."

پنجشنبه ساعت ۲ بعد از ظهر بود که به طرف شهری که مادر بزرگ در آن زندگي می‌کرد حرکت کرديم چهار ساعت بعد به آنجا رسيديم. وقتی به خانه مادر بزرگ رسيديم، من چند شاخه گلی که خريده بودم به مادر بزرگ دادم، مادر بزرگ از ديدن ما خيلي خوشحال شد ما را بوسيد و گلها را از من گرفت و روی تاقچه گذاشت. مادر بزرگ از اتاق بیرون رفت تابراي ما شربت و چای بياورد. به مادرم گفتم: "اين گلها را باید در آب بگذارم."

مادر گفت: همین جا بنشين سميي جان! مادر بزرگ خودش می‌داند که چه باید بکند او خانم با ادبی است. هر آدم با ادبی وقتی که برايش هديه‌ای می‌آورند، آن هديه را باز می‌کند. از کسی که برايش هديه آورده تشکر می‌کند. بعد هم اگر آن هديه گل باشد، گلها را در گلدان پر از آب می‌گذارد."

چند لحظه بعد مادر بزرگ با سینی چای و شیرینی وارد اتاق شد. چای و شیرینی را به ما تعارف کرد. بعد به طرف تاقچه رفت، گلها را برداشت و بو کرد و در حالی که به طرف من می‌آمد مرا بوسید و گفت: "شما خودتان گل بودید چرا گل آوردید و زحمت کشیدید." مادر بزرگ بعد از آنکه از من تشکر کرد با خودش زیر لب گفت: به به چه گلهای قشنگی." بعد هم گلدان قشنگی را پر از آب کرد و گلها را توی آن گذاشت.

جمعه عصر من و محمد به همراه بابا و مامان از خانه مادر بزرگ بیرون آمدیم. ولی من همه حواسم پیش مادر بزرگ بود.

روز یکشنبه مادر بزرگ تلفن زد و حال همه ما را پرسید. او به من گفت که هنوز هم آن گلهای سرخ روی میز اتاق توی گلدان تازه و قشنگ مانده‌اند وقتی مادر بزرگ در باره گلها حرف می‌زد دوست داشتم مثل یک پروانه پر بزنم و پیش مادر بزرگ بروم و روی گلهایی که برایش هدیه برده بودم بنشیم. نوشته: مهدی مراد حاصل

شیوه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه

برگ شکوفه این واحدکار پدر بزرگی را نشان می‌دهد که به نوه‌اش سببی را هدیه می‌کند. از دانش آموزان بخواهید این برگ را رنگ کرده و حدس بزنند که چه گفتگویی بین این دختر و پدر بزرگ انجام گرفته است.

برگهای شکوفه پس از بازدید شما و اظهار نظر دانش آموزان در باره گفتگوی دختر و پدر بزرگش در دفتر شکوفه‌ها بایگانی گردد. گفتگوی زیر می‌تواند به عنوان "گفتگوی پیشنهادی" شما به دانش آموزان ارایه گردد.

گفتگوی زهرا با پدر بزرگ

زهرا - پدر بزرگ، پدر بزرگ، سلام. حال شما چطوره؟

پدر بزرگ - سلام به دختر کوچولوی خودم. من الحمد لله خوبم تو چه طوری؟

پدر بزرگ خنده‌ای کرد و گفت:

- خیلی خوب است اما چرا به این فکر افتاده‌ای؟

- پدر بزرگ من یک فکری کرده‌ام و می‌خواهم یک جشن تولد برای شما بگیرم و همه

بچه‌ها و نوه‌هایتان را دعوت کنم و یک کیک بزرگ که روی آن هشتادتا شمع روشن شود هم می‌خریم، آیا موافقتید؟

- آخر آقاجون آموزگار گفته است که باید به پدر بزرگها و مادر بزرگ‌هایمان بیشتر از همیشه احترام بگذاریم من هم برای همین می‌خواهم یک جشن تولد برای شما و مادر بزرگ بگیرم.
- آفرین به تو و آموزگار مهربان شما، اما دخترم من راضی به زحمت شما نیستم اگر می‌خواهید به من و مادر بزرگ احترام بیشتری بگذارید کافی است که:..... به حرفاهاي ما خوب گوش کنید. در کارها به ما کمک کنید، قرص یا داروهایمان را برایمان بیاورید.

شیوه شماره ۳: نقل خاطره یک روز با پدر بزرگ یا مادر بزرگ

از دانش آموزان بخواهید خاطرات خود را در ایامی که با پدر بزرگ یا مادر بزرگ گذرانده‌اند، برای دیگر دانش آموزان تعریف کنند. تأکید بیشتر در نقل خاطره‌ها باید بر حفظ حرمت پدر بزرگها و مادر بزرگها و راهنمایی آنها در زندگی کودکان مرکز باشد.

شیوه شماره ۴: اجرای شعر

دو شعر زیر را که در باره قصه‌های مادر بزرگها می‌باشد برای دانش آموزان اجرا گردد حتی الامکان یکی از آنها توسط دانش آموزان حفظ گردد.

مادر بزرگ خوبم

آی قصه قصه قصه
نون و پنیر و پسته
مادر بزرگ خوبم
پهلوی من نشسته

عینک او همیشه
سواره روی بینی
شیشه عینکش هست
بزرگ و ذره بینی

موی سرش مثل برف
سفید و نقره رنگه
لبهای مادر بزرگ
گل گلی و قشنگه

وقتی که مادر بزرگ
قصه برام می‌خونه
خانه کوچک ما
مثل بهشت می‌مونه

قصه‌های مادر بزرگ

مادر بزرگ پیرم	دیشب که قصه می‌گفت
می‌خواستم بمیرم	آن لحظه من برایش
تا شهر آرزوها	با قصه‌اش پریدم
هر چیز خوب و زیبا	در شهر آرزو بود
همراه قصه او	رفتم به شهر شادی
پر شور و پرهیاهو	شهری که بود بسیار
با بالهای رنگی	پرواز کردم آن شب
تا قلعه‌های سنگی	تا باع نقره‌ای رنگ
شب بود و نور مهتاب	شب بود و قصه او
شب بود و لذت خواب	شب بود و چشم خسته
همواره زنده باشد	مادر بزرگ، ای کاش
گلهای خنده باشد	پیوسته بر لبانش
مصطفی رحماندوست	

شیوه شماره ۵: قصه‌گویی

خنده پدر بزرگ

پدر بزرگ، کنارم نشست و خنديido گفت: "خوش به حالت! تو کلاس دوم رفته‌ای و من هنوز کلاس اول را تمام نکرده‌ام!"

پدر بزرگ وقتی می‌خندید، قیافه‌اش خیلی با مَزه می‌شد. به پدر بزرگ گفت: "پدر جان! شما کی به کلاس اول رفتید؟ وقتی که خیلی کوچک بودید؟"

پدر بزرگ تسبیح سبز رنگش را از جیبیش بیرون آورد و گفت: "دانه‌های این تسبیح را می‌توانی بشماری؟"

گفت: "بله که می‌توانم! من کلاس دوم هستم."

پدر بزرگ تسبیح را به دستم داد و گفت: "به هفتاد که رسیدی، دست نگه‌دار." همین کار را کردم. وقتی هفتاد دانه تسبیح را شمردم به پدر بزرگ نگاه کردم و گفت: "این هم هفتاد دانه تسبیح!"

پدر بزرگ خنده‌ای کرد و در حالیکه دستش را به ریش سفیدش می‌کشید گفت: "من حدود هفتاد سال پیش رفتم کلاس اول. اما یاد نیست که به چه دلیلی نتوانستم به کلاس دوم بروم. آن زمان مثل حالا نبود. امکان درس خواندن برای همه پیش نمی‌آمد. بیشتر بچه‌ها دو سه سال که درس می‌خوانند، مدرسه را رها می‌کردند و به دنبال کار و شغل می‌رفتند. بیشتر پدر و مادرها بی سواد بودند و نمی‌دانستند که درس خواندن چقدر برای انسان فایده دارد. حالا وضع فرق کرده است. بیشتر مردم سواد دارند. خیلی از پدر و مادرها با سواد شده‌اند و دلشان می‌خواهد که بچه‌هایشان با سواد باشند. خوش به حال شما بچه‌ها که می‌توانید سواد داشته باشید و درس بخوانید. حالا فهمیدی چرا گفتم من هنوز کلاس اول را تمام نکرده‌ام؟"

سرم را تکان دادم و گفتم: "بله، متوجه شدم پدر بزرگ! حالا شما خیلی دوست دارید مثیل من به کلاس دوم بیایید؟"

پدر بزرگ خنديد و گفت: "بله که دوست دارم. اما هنوز کلاس اول را خوب بلد نیستم. پارسال رفتم اسمم را در نهضت سواد آموزی نوشتیم، اما چون کسی نبود به من کمک کند، نتوانستم درس را تمام کنم. مادرت گرفتار کارهای خانه و بچه داری بود. پدرت هم که صبح می‌رفت و شب می‌آمد. توهم که خودت تازه رفته بودی کلاس اول.

به پدر بزرگ گفت: "خوب، امسال که می‌توانم به شما کمک کنم."

پدر بزرگ دستی به سرم کشید و گفت: "بله که می‌توانی، اما اول باید درس‌های خود را بخوانی و مشقهايت را بنویسی."

پیشانی پدر بزرگ را بوسیدم و گفتم: "من حاضرم که از همین امشب شروع کنم." پدر بزرگ با خوشحالی از جایش بلند شد و گفت: "من هم حاضرم! پس تا من نماز را می‌خوانم، تو مشقهايت را بنویس تا بتوانی با خیال راحت به من درس بدھی."

بعد از نماز، وقتی من مشقهايم تمام شد. پدر بزرگ کنارم نشست و گفت: "من خیلی خوشحالم که تو معلم من هستی." من هم به پدر بزرگ گفتم: "پدر بزرگ: من خیلی خوشحالم که می‌توانم با این کار کوچکی که انجام می‌دهم زحمت‌های شما را جبران کنم. من هم دوست دارم احترام به بزرگترها را با کمکی که به آنها می‌کنم نشان بدهم.

آن شب تا ساعت ۹ از روی کتاب نهضت سوادآموزی به پدر بزرگ خواندن یاد دادم. پدر بزرگ، مرد خیلی با هوشی است. همان شب، درس اول را یادگرفت. دلش می‌خواست درس دوم را هم یاد بگیرد، اما من به او گفتم که معلم ما سال گذشته هر روز فقط یک درس به ما یاد می‌داد. پدر بزرگ هم قبول کرد.

موقع خواب، پدر بزرگ مرا صدا زد و گفت: "زهرا جان! من دلم می‌خواهد هر شب برای تویک قصه تازه بگوییم اما قصه‌های مرا بارها شنیده‌ای."

گفتم: "عیبی ندارد. باز هم از همان قصه‌ها برایم بگویید. ان شاء الله وقتی با سواد شدید، باهم می‌نشینیم و کتابهای تازه و قصه‌های جدید می‌خوانیم."

پدر بزرگ که از این حرف من خیلی خوشحال شده بود، سرم را روی سینه‌اش گذاشت و در حالیکه موهایم را نوازش می‌کرد، قصه قشنگی را برایم گفت. قصه مربوط به دختر کوچولویی بود که معلم پدر بزرگش شده بود و هر شب به او خواندن و نوشتمن یاد می‌داد!

نوشته: مهدی مراد حاصل

واحد کار شماره ۱۱



برنامه: رفع عیبها واحد کار (۱۲): دوری از تهمت زدن

مبانی

از اموری که در اسلام منع شدید شده است غیبت مومن است و آن گفتن و اظهار نمودن عیب و لغزش از شخص با ایمان است که در او مستور باشد و او به اظهار و نقل آن راضی نباشد. ولی بدتر از غیبت بهتان و تهمت است و آن نسبت دادن عیب و لغزش به شخص با ایمان به دروغ و افتراست و واضح است که براثر غیبت نمودن از مومن یا به بهتان به او، هتك آبرو و احترام مومن می‌شود و او از آن آزار و اذیت می‌کشد و این ستم بزرگی به او خواهد بود که از نظر اشخاص عاقل و شرافتمند، بسیار زیانبارتر از ستم مالی است؛ چرا که مردم حاضرند مال را در راه حفظ آبروی خود صرف کنند. قرآن کریم در سوره احزاب آیه ۵۸ می‌فرماید:

وَالَّذِينَ يُوذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا أَكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا

آنکه مردان و زنان با ایمان را به غیر آنچه اکتساب نموده‌اند (یعنی نسبت دادن امری به آنان که نکرده و نگفته باشند) بیازارند، حتماً بهتانی و گناهی آشکار را به دوش گرفته‌اند.

حضرت رسول اکرم ﷺ می‌فرمایند پنج گناه است که محو شدنی نیست: شریک قرار دادن برای خدا، کشتن انسانها به ناحق، بهتان زدن به مومن، فرار از جنگ و قسم ناحق که بوسیله آن مال کسان را ببرند.

بدون شک اگر انسان بخواهد در جامعه از احترام و توجه مردم برخودار باشد، باید خود در احترام و بزرگداشت آنان کوشاباشد. کسانی که مردم را بدیده حقارت و پستی می‌نگرد و آنان را مورد بی‌حرمتی قرار می‌دهند و نسبتهای ناروا به آنها می‌دهند خواه ناخواه در زندگی مورد اهانت و تحقیر قرار می‌گیرند.

رسول اکرم ﷺ فرمود: هر کس مومن فقیری را تحقیر کند، خدای عز و جل، او را دشمن

خواهد داشت و اورا حقیر و پست خواهد ساخت مگر آنکه از این کردار زشت دست بکشد.
خداوند به انسان کرامت بخشید و فرمود: هرکس دوستی از دوستان را مورد اهانت قرار
دهد برای جنگ با من کمین کرده است و من در کمک و یاری به دوستان و اولیايم سریعکارام
(اصول کافی) و هرکس بندۀ مومن را خوار بدارد به مبارزه با من برخاسته و با من در افتاده
است. (بحار الانوار).

برای ریشه کن کردن تهمت در بین دانش آموزان، زدودن عوامل این خصیصه قبیح است.
حسادت، عیب جویی، رقابت ناسالم، بخل، حرص و طمع از عواملی هستند که انسان را به سوی
این صفت رذیله سوق می‌دهند، مجریان محترم باید با تألیف قلوب، ایجاد حسن ظن و تحکیم
مبانی دوستی‌ها و صمیمیتها و جلب مشارکت آنان و تقویت روحیه تعاون و همکاری
زمینه‌های تهمت زدن را از بین ببرند

هدف

آشنایی دانش آموزان با علل زشتی تهمت زدن و دوری از این عمل مذموم.

آزمون

دانش آموزان از تهمت زدن به دیگران خودداری می‌کنند.

شیوه‌ها

شیوه شماره ۱: اجرای نمایشنامه بحث و گفتگو

انسانها در موقع عادی به همدیگر تهمت نمی‌زنند بلکه گاهی زمینه‌هایی پیش می‌آید که
آن زمینه‌ها موجب می‌شوند افرادی که از بعضی از مشکلات اخلاقی رنج می‌برند به تهمت زدن
به دیگران پردازنند نمایشنامه زیر یکی از این زمینه‌ها را نشان می‌دهد پس از اجرای این
نمایشنامه بحث و گفتگویی درباره این زمینه با دانش آموزان به عمل آید و به علل قبیح این
اخلاق زشت اشاره گردد.

نمایشنامه عم قزی و فلفلی

مجری می‌تواند از شیوه "نمایش عروسکی" پیروزی به نام "عم قزی" در دست راست و
کودکی به نام "فلفلی" در دست چپ، برای اجرای نمایش استفاده نماید.

عم قزی: فلفلی! فلفلی، کجایی بیا کارت دارم.

فلفلی: آمدم، چیه عمه جان چکارم دارم؟ داشتم درس می خواندم.

عم قزی: من خوشحالم که تو مشق هایت را می نویسی و تکالیفت را خوب انجام می دهی
اما چرا بعضی نمره هایت کم می شود؟

فلفلی: نمره هایم کم می شود؟ مثلا چه نمره کمی گرفته ام؟

عم قزی: مثلا دیروز نمره دیکته ات شده است ۱۶، درست است؟!

فلفلی: بله.... اما عم قزی شما از کجا فهمیدید که نمره من ۱۶ شده است؟

عم قزی: خوب فهمیدم دیگه. این مهم نیست که من از کجا فهمیدم که نمره دیکته ات کم شده است. مهم این است که تو بیشتر تلاش کنی.

فلفلی: باشد عمه جان، من تلاش می کنم اما لطفاً به من بگوئید از کجا فهمیدید نمره من کم شده است. من که به شما چیزی نگفتم شما هم از من سوال نکردید. پس چه طوری متوجه شدید نمره دیکته ام شده است ۱۶. آهان فهمیدم حتما احمد به شما گفته است.

عم قزی: احمد؟! احمد کیه؟ فهمیدم! احمد همان نیست که صبح ها درخانه می آید تا باهم به مدرسه بروید؟

فلفلی: چرا عمه جان اسم او احمد است. پس من درست فکر می کردم او بچه فضولی است.

عم قزی: نه تو درست فکر نکردی، احمد پسرخوبی است و اصلا هم فضولی نکرده و چیزی به من نگفته است.

فلفلی: آهان. فهمیدم کارفرشاد است. فرشاد که همسایه ماست توی مدرسه ما درس می خواند
حتما از دوستانم نمره دیکته مرا پرسیده و به مادرش گفته. شما هم از مادر فرشاد سوال کردید
و فهمیدید که نمره دیکته من کم شده است.

عم قزی: فلفلی تو امروز به چند نفر تهمت زدی. یکی به احمد، یکی به فرشاد و یکی هم به
مادر فرشاد. تازه درباره من هم اشتباه فکر کردی. من از کسی به غیراز تو درباره درسها یت
سؤال نمی کنم. چون تو همیشه راستش را به من می گویی چرا باید از دیگران سوال کنم. تو
امروز گناه کردی و به دیگران تهمت زدی؟

فلفلی: عمه جان تهمت یعنی چه؟

عم قزی: تهمت یعنی اینکه درباره دیگران حرفی بزنیم و یا فکری بکنیم که حقیقت ندارد.
این کار را خدا دوست ندارد. تو اگر مطمئن نبودی پس چرا کاری را که آنها انجام نداده اند به

آنها نسبت دادی. زود توبه کن و از خدا بخواه تا تورا ببخشد.
فلفلی: باشد عمه جان من از خدا می‌خواهم مرا ببخشد و دیگر این کار را تکرار نمی‌کنم اما
شما هنوز نگفته‌اید از کجا فهمیدید نمره دیکته من کم شده است.

عم قزی: امروز که دفتر دیکته ات روی میز بود بازکردم و مثل همیشه نمره هایت را دیدم.

فلفلی: خیلی ممنون که بالا خرده گفتید. من از شما تشکر می‌کنم عمه قزی.... کفش قرمزی

عم قزی: باز هم گفتی کفش قرمزی..... صبرکن ببینم

(عم قزی در حالی که دنبال فلفلی می‌کرد. فلفلی پا به فرار می‌گذارد)

شیوه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه‌ها

برگ شکوفه این واحد کار تصویر خوانی است همانطور که در شیوه شماره یک هم اشاره شد بروز زمینه‌هایی موجب تهمت زدن افراد به یکدیگر می‌شود. تصاویری که در این برگ شکوفه آمده است نیز به یکی از این زمینه‌ها می‌پردازد. دانش آموزان باید ضمن رنگ آمیزی این تصاویر قصه مربوط به آن را بسازند و به کلاس ارائه نمایند. قصه زیربطور مشروح به تشریح این تصاویر پرداخته است. برگهای شکوفه پس از ارایه قصه‌ها و بازدید شما، در دفتر شکوفه‌ها بایگانی می‌گردد.

مداد سارا

زنگ تازه خورده بود و هنوز خانم معلم به کلاس نیامده بود. عده زیادی از بچه‌ها دور "سارا" و "فرشته" جمع شده بودند و آنها را نگاه می‌کردند. سارا با ناراحتی به فرشته گفت: "میدانم که تو این کار را کرده‌ای. خودت می‌گفتی که مدادم خیلی قشنگ است."

فرشته جواب داد: "بله، من گفتم. ولی باور کن که آن را برنداشته‌ام."

سارا دوباره به تندي گفت: "مگر مداد يكدفعه غيب می‌شود؟! پس تو آن را برداشت‌های و حالا هم باید مدادم را بدھی."

فرشته که دیگر از حرفهای سارا بسیار ناراحت شده بود و جلو بچه‌های دیگر هم خجالت می‌کشید، با بغض گفت: "سارا جان، باور کن اشتباه می‌کنی، من هیچ وقت این کار را نمی‌کنم." در همین وقت، خانم معلم وارد کلاس شد. بچه‌ها سر جای خود نشستند و سارا و فرشته هم مسافت شدند. آن روز بعد از اینکه مدرسه تعطیل شد، فرشته ناراحت و غمگین کیفیش را برداشت و از کلاس بیرون آمد. سارا هم با عصبانیت دنبالش رفت و گفت: "یادت نرود! فردا

باید مدادم را بیاوری."

فرشته حرفی نزد او فقط با غصه و چشمها یی گریان کمی به سارا نگاه کرد و بعد رفت.

شب، سارا بعد از اینکه درسها یش را خواند و تکالیف را نوشت، پیش مادرش به آشپزخانه

رفت. مادر با دیدن او گفت: "یک مداد ارزش این را ندارد که چند روز ناراحت باشی."

سارا گفت: من آن را خیلی دوست داشتم. تازه، این کار فرشته خیلی بد بود که...."

مادر ناراحت شد و گفت: "تو که مطمئن نیستی، چرا درباره او با این بدی حرف می‌زنی؟"

- مطمئن هستم؛ چون خودش گفت: "کاش من هم یک مداد مثل همین داشتم."

مادر گفت: "دیگر این حرف را نزن! بهتر است بروی و وسایلت را مرتب کنی."

سارا به اتاق آمد و به سراغ کمدش رفت. در آن را باز کرد و کتابها و دفترهایش را دید که روی

هم ریخته‌اند. آنها را بیرون آورد و مرتب روی هم چید. با دستمال توی کمد را پاک کرد. ناگهان

ته کمد دستش به چیزی خورد. آن را بیرون آورد و دید که همان مداد گمشده‌اش است، تعجب

کرد. در همان وقت به یاد فرشته و حرفهایی که به او زده بود، افتاد. دلش می‌خواست گریه کند.

در همین وقت مادر وارد اتاق شد. سارا مداد را به او نشان داد و آهسته گفت: "مدادم توی کمد بود."

مادر سرش را تکان داد و گفت: "نگفتم همه جا را با دقت بگرد و این قدر زود و باعجله
قضاؤت نکن! یادت می‌آید که چه حرفهایی درباره فرشته زدی؟"

سارا از خجالت سرش را پایین انداخت و گفت: "حالا چه کار کنم؟ اصلاً نمی‌دانم به فرشته
چه بگویم."

مادر گفت: "باید از او معذرت بخواهی و او را راضی کنی تا تورا ببخشد."

روز بعد، سارا با یک شاخه گل به مدرسه رفت. آن روز در زنگ تفریح، هر کس سارا و
فرشته را می‌دید که با هم می‌گویند و می‌خندند، خوشحال می‌شد و از مهربانی فرشته تعریف
می‌کرد.

نوشته: نورا حق پرست

شیوه شماره ۳: پیدا کردن کلمات در جدول

این جدول را در تابلو کلاس رسم کنید و از دانش آموزان بخواهید کلمات زیر را در داخل
جدول پیدا کرده و دور آن خط بکشند، حروف باقیمانده رمز جدول است که پیامی را درباره

این واحد کار به دانش آموزان ارایه می‌کند. (تهمت نزن)

راستگو - شیراز - والی - نیک - دوم - آخر - سی - پر - کرامت

ن	ر	ا	س	ت	گ	و	ت	ا	و	ا	ن
د	ن	ن	ت	ش	ر	ا	ز	ا	خ	ن	ن
و	ی	س	س	ی	م	پ	ر	ز	ل	ر	ی
م	ک	ن	ک	ر	ا	م	م	ت	ی	ر	ه

شیوه شماره ۴: قصه‌گویی

دزد را بگیرید

چند روز بود که همه از دزد صحبت می‌کردند. بچه‌ها می‌گفتند: "دزدی در محله پیدا شده است. او شبها به خانه‌ها می‌رود و وسایلی را برمی‌دارد."

چند روز بود که "هما" بدون کیف به مدرسه می‌رفت؛ چون در دزدی خانه آنها، کیف او را برده بودند. "عباس آقا" پدرهم، یک بار بچه‌ها را جمع کرد و گفت: "بچه‌ها! خیلی مواظب باشید. چون ممکن است دزد روزها در محله گشته بزند و بفهمد که در کدام خانه کسی نیست و شبها برای دزدی به همان خانه بروند. حواستان را خوب جمع کنید و اگر آدم غریبه‌ای را در محله دیدید و به او شک کردید، به بزرگترهایتان اطلاع دهید."

بچه‌ها حرفهای عباس آقara خوب گوش کردند و بعد هر کس به دنبال کار خودش رفت؛ اما "کبری" و هما با هم ماندند و راجع به موضوع فکر کردند. هما گفت: "باید حواسمان جمع باشد. نباید بگذاریم دزد باز هم این طرفها پیدایش شود."

کبری گفت: "من از پنجره خانه مان کوچه را می‌پایم."

یک ساعت از این حرفها گذشت. در تمام این مدت، کبری پشت پنجره نشسته بود و به عابرانی که از کوچه می‌گذشتند، نگاه می‌کرد و مشخصات آنها را می‌نوشت. مشخصات یک دستفروش، یک سبزی فروش، یک مرد فقیر و یک پسر بچه را یادداشت کرد. داشت از این کار خسته می‌شد که ناگهان سایه کسی را دید که نزدیک می‌شد. کبری صورتش را به نرده پنجره چسباند و سعی کرد او را ببیند. مردی قد بلند بود که عینکی سیاه به چشم داشت.

او آرام آرام راه می‌رفت و با دقت خانه‌های کوچه را نگاه می‌کرد. گاهی پشت در خانه‌ای می‌ایستاد و سرش را به در نزدیک می‌کرد و بعد به سراغ خانه دیگر می‌رفت. کبری با خودش

گفت: "غلط نکنم این همان دزد است. آمده است خانه‌ها را شناسایی کند." و زود مشخصات مرد را نوشت. مرد سرک کشید تا طرف دیگر کوچه راهم ببیند. گاهی هم دور و اطراف را نگاه می‌کرد. کبری با خودش گفت: "می‌ترسد کسی او را ببیند. چه قدر دور و برش را می‌پاید."

مرد لحظه‌ای جلو خانه همانشست و از جیبش کاغذهایی را بیرون آورد. کبری گفت: "دارد پلاک خانه هما را یادداشت می‌کند. او از کجا فهمیده است که هما اینها امشب خانه نیستند؟!" کبری دیگر مطمئن شده بود که آن مرد دزد است. با خودش فکر کرد که اگر حرفی نزند، ممکن است مرد فرار کند. اگر فریاد بزنند هم ممکن است مرد فرار کند. پس تصمیم گرفت موضوع را با تلفن به همسایه‌ها خبردهد، برای همین، زود تلفن را برداشت و به خانه هما، "زهرا خانم"، "صدیقه" و چند همسایه دیگر زنگ زد. به همه آنها هم فقط گفت: "دزد توی کوچه است. زود بیایید بیرون."

دريک چشم به هم زدن، همه همسایه‌ها ریختند توی کوچه. "حسن آقا" پدر صدیقه که اول بیرون آمده بود. زود دویید و مرد غریبه را بغل کرد تا فرار نکند. بقیه هم ریختند سراو. دریک لحظه کبری آن قدر هیجان زده بود که نمی‌دانست چه کند. دادمی‌زد: "خوب بگردیدش! یک وقت تفنج نداشته باشد."

مرد فریاد می‌زد: "اشتباه گرفته‌اید!" در همین وقت، عباس آقا از خانه بیرون آمد. وقتی به مرد رسید، با تعجب گفت: "آقای احمدی، سلام! شما کجا، اینجا کجا؟ خوش آمدید!" همه همسایه‌ها متعجب به آنها نگاه کردند. مرد مانده بود که چه بگوید. حسن آقا که هنوز دست مرد را گرفته بود، گفت: "شما ایشان را می‌شناسید؟"

"عباس آقا" گفت: "بله! آقای احمدی شوهر عمه بنده است." حسن آقا که خجالت کشیده بود، زود دستهای آقای احمدی رارها کرد و دور وبر را نگاه کرد. همه ساکت شدند. عباس آقا که حسابی ناراحت شده بود، گفت: "کی گفت که ایشان را بگیرید؟"

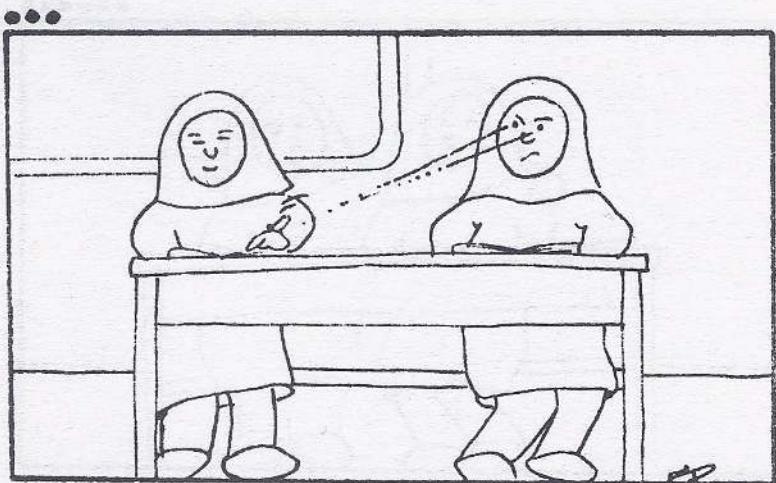
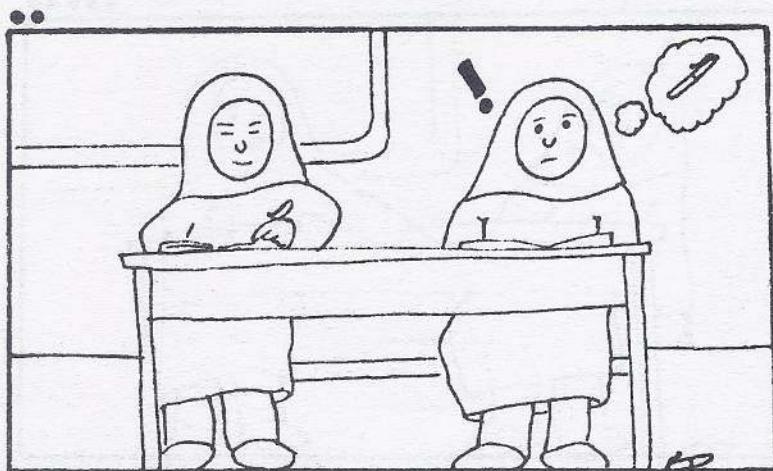
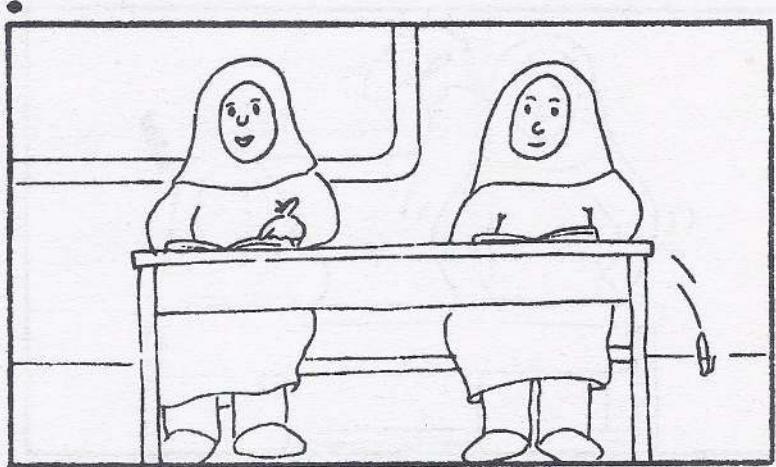
کسی چیزی نگفت. مرد گفت: "البته اشکالی ندارد. گاهی پیش می‌آید." همسایه‌ها یکی به خانه رفتند. کبری که هنوز پشت پنجره بود، داشت مرد را نگاه می‌کرد. عباس آقا، دست آقای احمدی را گرفت و به خانه برد. کبری نمی‌دانست چه طور باید

موضوع را به آنها بگوید. اما می‌دانست که باید یک تصمیم دیگر بگیرد. تصمیم کبری چه بود؟
رشد نوآموز - آبان ۱۳۷۶

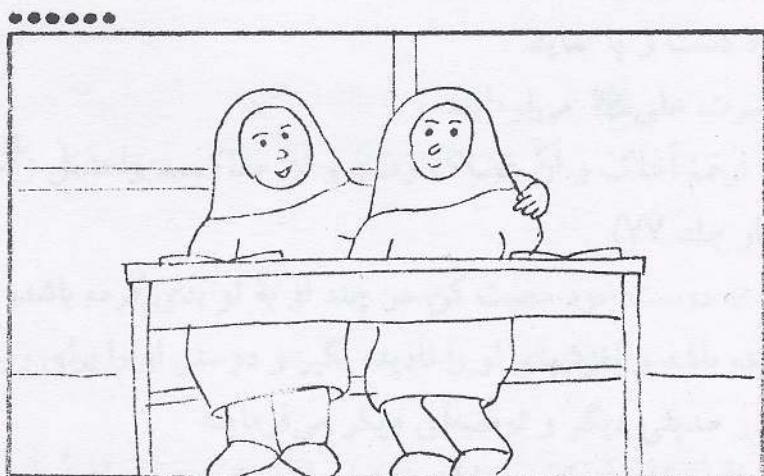
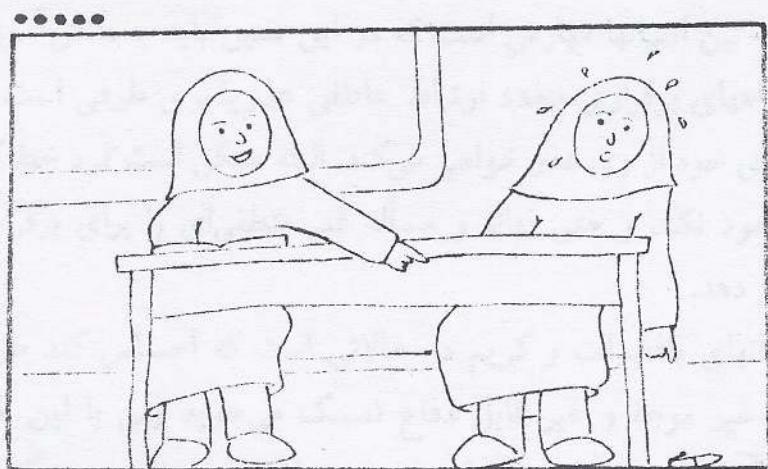
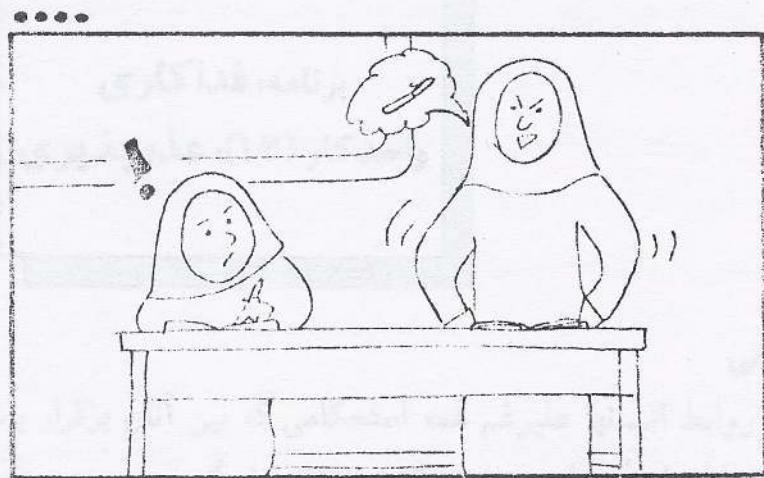
شیوه شماره ۵: شعار واحد کار

بادیگران مهربان باشیم و بدیها را به آنان نسبت ندهیم.

واحد کار شماره ۱۲



واحد کار شماره ۱۲



برنامه: فداکاری واحد کار (۱۳): عذرپذیری

مبانی

روابط انسانها علیرغم همه استحکامی که بین آنان برقرار باشد گاهی ممکن است، بر اثر سوء تفاهمات و یا به علل دیگری خدش دار گردد و به هیچ وجه نمی‌توان از به هم خوردن روابط صمیمانه افراد جلوگیری کرد. اما بررسی علل و عوامل بروز این اختلافات و برقراری مجدد روابط سالم و صمیمانه بین انسانها مهارتی است که در این سنین باید به دانش آموزان آموزش داده شود. یکی از راههای برقراری مجدد ارتباط عاطفی عذرپذیری طرفی است که طرف خطاکار با علم به خطای خود از وی عذر خواهی می‌کند. البته ممکن است فرد خطاکار مستقیماً اعتراف به خطای خود نکند و حتی ببهنه و مسأله غیر منطقی‌ای را برای برقراری ارتباط مجدد مستمسک قرار دهد.

بزرگواری و کرامت انسانهای بافضیلت و کریم در حالاتی است که احساس کند طرف مقابل او هر چند به عذری غیر موجه و غیر قابل دفاع تمسمک می‌جوید ولی با این حال گذشته‌ها را فراموش نماید و آغوش پر مهر خود را برای دوست خطاکار ولی نادم خود بگشاید و بدی را با خوبیها جواب گوید و حتی خود پیش دستی نموده و عذری را برای دوست خطاکار خود دست و پا نماید.

حضرت علی علیل می‌فرماید:

ارَحْمَاكَ وَأَنْ عَصَاكَ وَصَلَّهُ وَأَنْ حَفَاكَ.... وَاحْتَمِلْ زَلَّةَ وَلِيَكَ لِوقْتٍ وَثُبَّةَ عَدُوكَ. (بحار جلد ۷۷)

به دوست خود محبت کن هر چند او به تو بدی کرده باشد، با او پیوند برقرار کن اگر چه بريده باشد و لغزشهاي او را ناديده بگير و دوستي او را برای روز مقابله با دشمن ذخیره نماه و در حدیثی دیگر و توصیه‌ای دیگر می‌فرماید:

إِقْبَلَ عَذَرَ أَخِيكَ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ عُذْرٌ فَالْتَّمَسْ لَهُ عُذْرًا. (بحار الانوار جلد ۷۷)

عذر دوست را در برابر خطأ و اشتباه پذیر و اگر او عذری نداشته باشد تو زرنگی کن و برای خطای او دربارهات عذری بتراش.

و در کتاب شریف نهج البلاغه، برای حفظ دوست و دوستیها بیان زیبایی را ارایه کرده و می‌فرماید با دوست که با تو قهر کرده، پیوند برقرار کن و اگر او با تو مهربان شده و از تو دوری گزیده، تو مهربان باش و نزدیک شو؛ هر گاه او به تو بخل ورزید، تو عطاکن؛ وقتی او با تو برخوردي تند کرد تو نرمش نشان بده، و اگر در رفتار با تو مرتكب خطأ شد او را معذور بدار و با او آنچنان باش که گویا خدمتکار او هستی و او ولی نعمت تو می‌باشد. اما بهوش باش که این کارها را بجا انجام بدھی نه بی جا و نه با غیر اهل آن.

در بخش دیگری از نهج البلاغه چنین آمده است:

با رفیقت که به تو تندي کرده، به نرمی رفتار کن که شاید او را وادار به نرمش کنی و با دشمنت بزرگوارانه برخورد کن که آن شیرین ترین نوع پیروزی است و هر گاه با دوست خود به اصطلاح قهر کرده‌ای و روابط شما تیره شد، جایی برای بازگشت باقی بگذار و همه راههای بازگشت را پشت سرت خراب مکن.

هدف

ترغیب دانش آموزان به پذیرش عذرخواهی دیگران.

آزمون

دانش آموزان به مرور عذرخواهی دیگران رامی‌پذیرند و آنان رابه هنگام خطامورد بخشنی قرار می‌دهند.

شیوه‌ها

شیوه شماره ۱: قصه‌گویی و بحث و گفتگو

قصه سنجاب کوچولو را برای دانش آموزان تعریف کنید. در اینجا صحنه‌ای از خطای فردی و سپس معذرت خواهی او به تصویر کشیده شده است، با مشارکت دانش آموزان نمونه هایی از این نوع صحنه‌ها را یاد آور شده و به آنان گوشزد نمایید که پذیرش عذرخواهی دیگران موجب عمیقتر شدن دوستی‌ها و همدلی‌ها می‌گردد. البته اگر مسایل مبتلا به دانش آموزان در مدرسه که روزانه بارها و بارها در بین آنان روی می‌دهد، در نظر باشد ملموس‌تر خواهد بود.

سنجباب کوچولو

آن روز صبح سنجاب کوچولو شاد و سرحال از لانه بیرون آمد و نگاهی به اطراف انداخت.

نسیم صبحگاهی می‌وزید و نور طلایی خورشید از میان گلها و درختان به کف جنگل می‌تاشد.
سنجب کوچولو در هوای لطیف صبح پاییزی با قدمهای کوتاه، جست و خیز می‌کرد و جلو
می‌رفت که ناگهان خارپشتی را دید. سنجب نگاهی به او انداخت و بدون آن که حرفی بزند از
کنارش گذشت.

خارپشت که از شب گذشته تشنه بود و به دنبال آب می‌گشت، نگاهی به سنجب انداخت و
گفت: "آهای دوست عزیز! کمی آرام‌تر برو. من در این جنگل غریب هستم و به دنبال چشمۀ
آب می‌گردم، آیا تو می‌دانی چشمۀ کجاست؟"
سنجب از زیر چشم به خارپشت نگاهی کرد و گفت: "بله می‌دانم من هم دارم به طرف
چشمۀ می‌روم."

خارپشت گفت: "خیلی ممنون می‌شوم اگر صبر کنی با هم برویم."
سنجب که نمی‌خواست با او همراه شود، با ناراحتی داد زد و گفت: "من از لباسهای پر از
خار تو خوش نمی‌آید. لازم نیست همراه من بیایی. خودت تنها برو. گفتم که از خارهای تو بدم
می‌آید."

خارپشت از حرف سنجب دلش شکست و ناراحت شد؛ ولی به روی خودش نیاورد و
گفت: "درست است که لباس من پر از خار است؛ اما آن قدر هم که تو خیال می‌کنی موجود
بدی نیستم. وجود این خارها روی پشتمن که دست خودم نبوده. هیچ کار خدا بی علت نیست.
خدای مهربان مرا به این شکل خلق کرده است. همین خارها که به نظر تو زشت می‌آید. بارها و
بارها مرا از مرگ نجات داده است..."

سنجب حرف خارپشت را قطع کرد و با صدای بلند خنده کرد و خودپسندانه گفت: "تو با این
خارهای مسخرهات به درد هیچ کاری نمی‌خوری. حالا از سر راه من کنار برو، عجله دارم."
سنجب این را گفت و با سرعت به سمت چشمۀ حرکت کرد. هنوز چند قدمی نرفته بود که
از میان درختان گرگ گرسنه‌ای بیرون آمد و در حالی که دندانهای تیز و سفیدش را بهم
می‌فرشد، نگاه ترسناکی به سنجب انداخت.

سنجب از ترس تمام بدنش شروع به لرزیدن کرد. نمی‌دانست چه کار باید بکند. گرگ
وقتی دید سنجب بدون حرکت در جای خودش ایستاده آرام آرام، جلو رفت و گفت: "بیا جلو!
بیا سنجب کوچولوی لذید! آخ که چقدر گرسنه‌ام، بیا جلو!"

سنجب کوچولو که بدنش از ترس می‌لرزید با التماس گفت: "تورا خدا مرا نخور. پدر و
مادرم منتظرم هستند تا من برگردم. صبر کن تا من یک بار دیگر آنها را ببینم، قول می‌دهم
پیش تو برگردم. آن وقت هر کاری که دلت خواست انجام بده، خواهش می‌کنم."

گرگ خنده و حشتناکی کرد و گفت: "کجا می خواهی بروی کوچولو! تو با این قد و اندازهات می خواهی مرا گول بزنی؟... هه هه... هه."

گرگ خندهای کرد و به طرف سنجاب حمله کرد. در این موقع، خارپشت خود را جلوی گرگ انداخت و گفت: "جناب گرگ! خواهش می کنم به جای سنجاب کوچولو مرا بخورید. من کسی را ندارم که منتظرم باشد. این سنجاب هنوز خیلی کوچک است گوشت زیادی هم ندارد. اگر پدر و مادرش بفهمند تو او را خوردهای تو را می کشند، ولی من کسی را ندارم که انتقام مرا از تو بگیرد."

گرگ لحظه‌ای فکر کرد و با خودش گفت: "بد نمی گوید. اول خارپشت را می خورم و بعدش هم می روم سراغ سنجاب کوچولو!"

بعد گفت: "اشکالی ندارد. برای من زیاد فرقی نمی کند."

سپس گرگ جلو رفت تا خارپشت را به قول خودش نوش جان کند؛ اما همین که او را در دهانش گذاشت، خارهای تیز خارپشت دهان و زیان گرگ را زخمی کرد. خون از دهان گرگ بیرون ریخت و فریادش به هوا بلند شد. خارپشت را به کناری پرت کرد و پا به فرار گذاشت. بعد از فرار گرگ، سنجاب با شرمدگی پیش خارپشت آمد و گفت: "مرا ببخش! من سنجاب خودخواهی هستم؛ اما تو یک خارپشت فداکار، زیبا و باهوشی. مرا ببخش و از این که تو را به خاطر خارهای مفیدی که داری مسخره کردم معذرت می خواهم.

خارپشت لبخندی زد و گفت: "بسیار خوب از امروز به بعد تو هم جزء دوستان من قرار گرفتی. وقتی کسی از من عذرخواهی می کند، دیگر نمی توانم کینه‌ای نسبت به او داشته باشم.

نوشته: مهدی مراد حاصل

شیوه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه

در برگ شکوفه این واحد قصه‌ای به صورت ناتمام مطرح گردیده و طرحی هم درباره این قصه ارایه شده است از دانش آموزان بخواهید با مد نظر داشتن آنچه از طرح استنباط می کنند قصه را تکمیل کنند. برگ شکوفه پس از رنگ آمیزی و تکمیل آن توسط تک تک دانش آموزان و اظهار نظر شما درباره آنها، در دفتر شکوفه‌ها بایگانی می گردد.

شیوه شماره ۳: نقل خاطره

از دانش آموزان بخواهید خاطره‌هایی را از عذرپذیری خود، یا پدر و مادر و سایر اطرافیان که خود شاهد آن بوده‌اند تعریف کنند. البته بهتر است در نقل این خاطره‌ها به اشتباهاتی که عذر

خواهنه داشته است تا حدودی اشاره گردد که موجب بدآموزی نشود و بیشتر به بزرگواری و گذشت عذر پذیرنده پرداخته شود.

شیوه شماره ۴: حل جدول

جدول زیر را در تخته سیاه کلاس طراحی نمایید و از دانش‌آموزان بخواهید آن را حل کرده و به رمز آن پی ببرند.

رمز جدول این است: باز هم تو را دوست دارم (یعنی بعد از خطایی که انجام دادی من گذشت می‌کنم و هنوز هم تو را دوست دارم.)

- ۱ - میوه‌ای است.
 ۲ - خداوند زمین و..... را خلق کرده است.
 ۳ - دیر نیست.
 ۴ - علامت جمع.
 ۵ - با اهمیت.
 ۶ - من نیستم، او هم نیست.
 ۷ - آسوده.
 ۸ - دین ما مسلمانان.
 ۹ - رفیق.
 ۱۰ - ابزار.
 ۱۱ - شب در آسمان می‌درخشد.
 ۱۲ - علم.
 ۱۳ - دام ماهیگیری.
 ۱۴ - از القاب پیامبر اکرم ﷺ.
 ۱۵ - مردها دارند.
 ۱۶ - ماه محبت.

شیوه شماره ۵: قصه‌گویی

مهربانی علی علی‌الله

دخترک خرما را جلوی اربابش گذاشت. ارباب نگاهی به خرما و نگاهی به دخترک کرد. نگاهش سرد بود. عصبانی به نظر می‌رسید. دخترک سرش را پایین انداخت. نگاهش مثل

سنچاقک معصوم بر نان‌های گرد و تازه، و ظرف پر از انگور که در جلوی ارباب بود، پرپر زد، ناگهان صدای تلخ ارباب در گوشش پیچید: این چه خرمایی است که خریده‌ای! مگر خرما نخورده‌ای تا بدانی؟ زود باش از هر که خریده‌ای پس بده و پولش را بیاور.

دخترک دستهایش لرزید. گلدان کوچک دلش شکست. سبد خرما را برداشت و به راه افتاد. در راه گاه فکر می‌کرد مرد خرما فروش دلش به حالت خواهد سوت و خرما را پس خواهد گرفت؛ ولی وقتی قیافه خشن او را به یاد می‌آورد، ناامیدی در دلش چنگ می‌زد. زیر لب دعا می‌کرد و از خدا یاری می‌خواست.

از پیچ و خم کوچه‌ها گذشت. به بازار رسید. حرفهایی که می‌خواست به خرما فروش بزند چند بار زیر لب تکرار کرد. نزدیک مغازه خرما فروش، قدمهایش کوتاه‌تر شد. ساعت قلبش تندتر از پیش زد.

کمی کنار مغازه ایستاد و نگاهی به درون مغازه انداخت. خرما فروش داشت باکسی حرف می‌زد. عرق گونه‌هایش را با آستینش پاک کرد. این پا و آن پا کرد. دو قدم به جلو برداشت.

- سلام.

نگاه سنگین و سرد خرما فروش را بر صورت خیس و کبودش احساس کرد.

- چه می‌خواهی دختر؟

دخترک گفت: ب... ب... بخشید آقا، اربابم این را نپسندید. می‌گوید پولش را بده.

صدای خرما فروش مثل تیری بر قلبش نشست.

- نپسندید یعنی چه، خودش باید بخرد تا این حرفها هم نباشد. نه، نه، چیز فروخته شده را پس نمی‌گیریم.

دخترک مانده بود چه بگوید. هر طور بود باید خرما را پس می‌داد.

- خواهش می‌کنم آقا! ارباب کتکم می‌زند.

خرما فروش صدایش را بلندتر کرد: به من چه می‌خواستی نخری.

- خواهش می‌کنم!

- اگر تا صبح هم خواهش کنی فایده‌ای ندارد. همین که گفتم، جنس فروخته شده پس گرفته نمی‌شود.

دخترک دو قدم به عقب برداشت. گوشهای نشست. سرش را بر زانوهای لاغرش گذاشت و زار و زار گریه کرد. ناگهان سایه کسی را بالای سرش حس کرد. سرش را بلند کرد. نگاهش با

چهره مردی آشنا شد. مرد، چهره‌ای زیبا و نورانی داشت. آسمان نگاهش سرشار از محبت بود.
نور امیدی بر قلب دخترک تایید. مرد گفت: دخترم چه شده، چرا گریه می‌کنی؟
دختر با دست اشاره به مغازه خرما فروشی کرد: این آقا خرما را پس نمی‌گیرد. آخر اربابم
این خرمها را نپسندید.

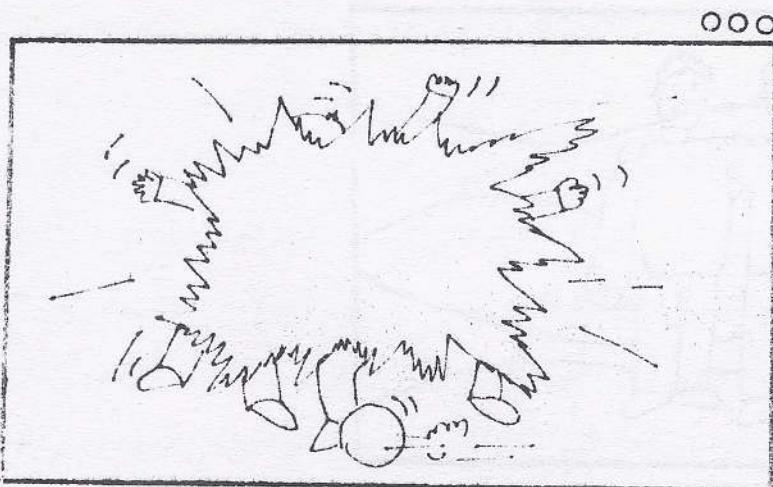
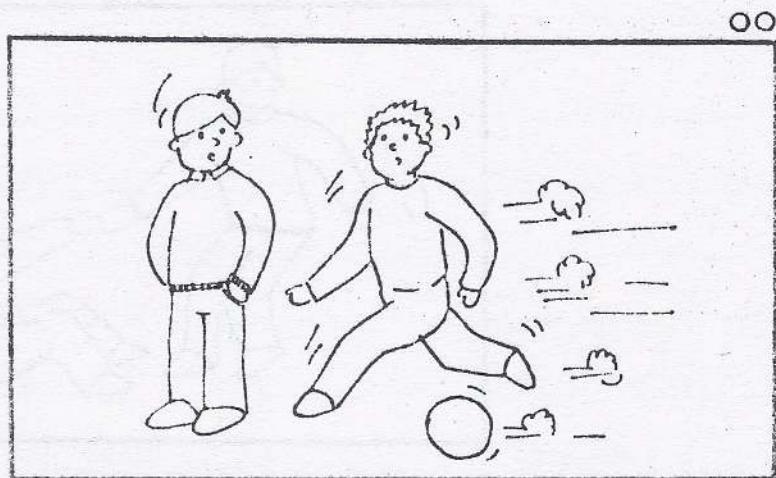
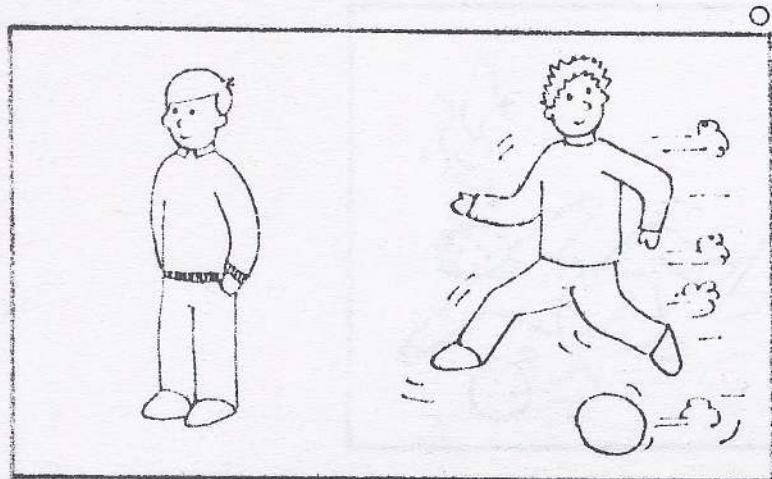
مرد، سبد خرما را از دست دخترک گرفت، جلو رفت: آقا این دختر اختیاری از خودش
ندارد، این را بردار، پولش را بده.

خرما فروش چشمهاش را تنگ‌تر کرد. ناگهان بر سر مرد فریاد کشید و به او حمله کرد:
یعنی چه آقا، شما چه کاره‌اید که درکار مردم دخالت می‌کنید!
رهگذرها و مغازه‌دارها از سر و صدای خرما فروش جلوی مغازه‌اش جمع شدند. بیشتر
مردم، مرد را می‌شناختند و با احترام به او نگاه می‌کردند. یک نفر از میان جمعیت به خرما
فروش گفت: آیا این آقا را می‌شناسی؟ این امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

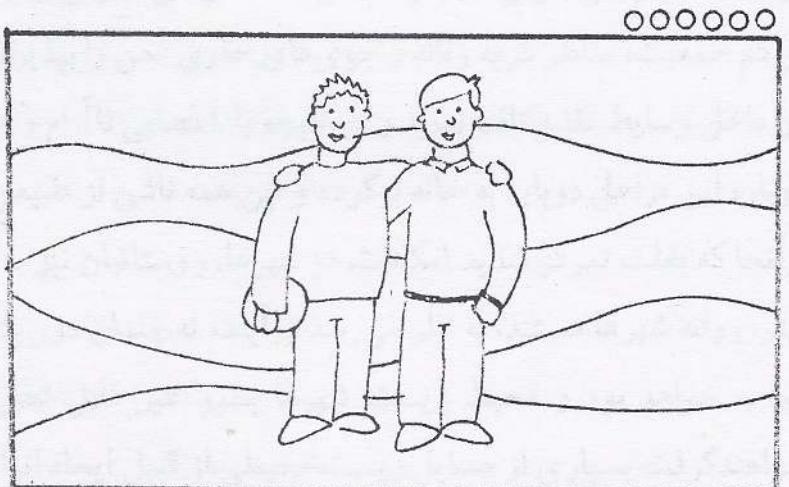
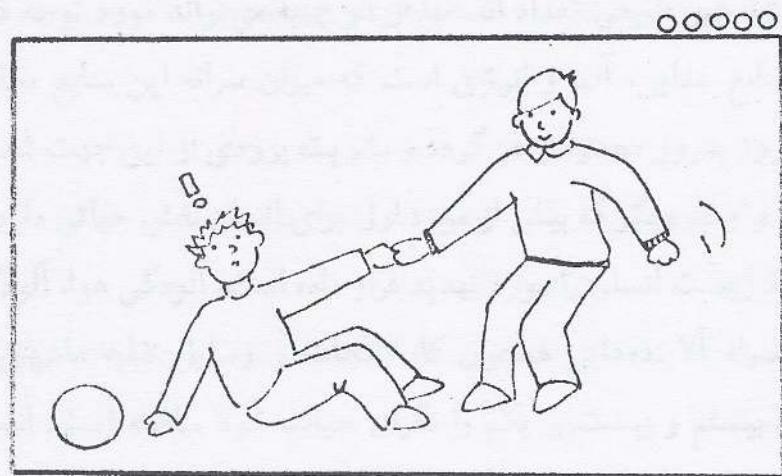
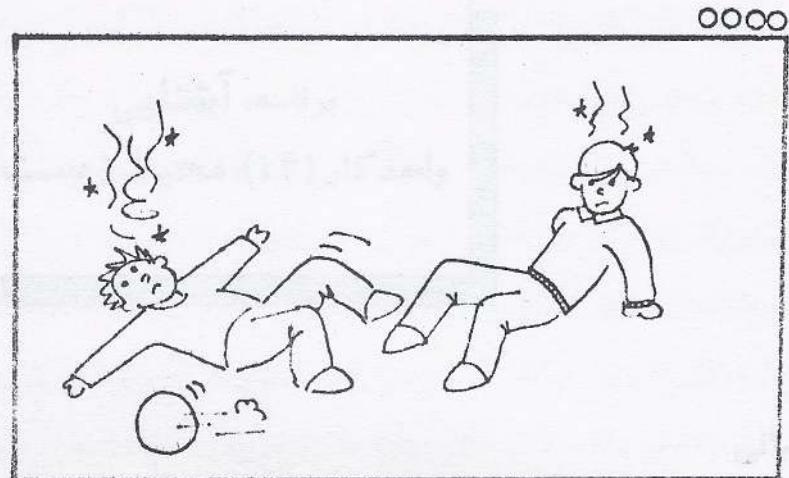
خرما فروش با شنیدن نام علی، رنگ از صورتش پرید و دستپاچه شد. به دست و پای علی
افتاد. خواهش و التماس می‌کرد که علی او را ببخشد و رفتار بد او را به دل نگیرد. علی گفت:
اگر رفتار و اخلاقت را عوض کنی تو را می‌بخشم و از تو راضی خواهم بود.
دخترک با این که پولش را گرفته بود، هنوز بین مردم ایستاده بود و علی را تماشا می‌کرد.
مهربانی علی چون کبوتری سفید در دل کوچکش لانه کرده بود.

نوشته: محمود پور وهاب

واحد کار شماره ۱۳



واحد کار شماره ۱۳



برنامه: آشنایی واحد کار (۱۴): محیط زیست

مبانی

تعداد جمعیت بشر از سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۷۸ به دو برابر یعنی از ۳ میلیارد نفر به ۶ میلیارد نفر رسیده است آثار سوء رشد غیر طبیعی تعداد انسانها از دو جنبه می‌تواند مورد توجه قرار گیرد، جنبه نخست کمبود منابع غذایی، آب و انرژی است که میزان سرانه این منابع بخاطر افزایش مجهول القوه انسان، روز به روز محدودتر می‌گردد و بشریت بزودی از این جهت شدیداً در مضيقه قرار خواهد گرفت و جنبه دیگر که بیش از مورد اول برای انسان نقش حیاتی دارد از ناحیه خطراتی است که محیط زیست انسان را مورد تهدید قرار داده است، آلودگی هوا، آلودگی صوتی و آلایش محیطی بوسیله آلاینده‌هایی همچون کارخانجات و وسائل نقلیه ماشینی از عواملی است که انسان قرن پیشتر و بیست و یکم را نگران حیات خود ساخته است. انسان امروزی برای امرار معاش یا تحصیل یا انجام هر کار دیگری ناچار است روزانه خانه خود را ترک کند، آلودگی هوا شهر را تحمل کند، آلودگی صوتی را پذیرا گردد و ترافیک سنگین، تراکم جمعیت، مناظر کریه زباله و جوی‌های حاوی لجن را پذیرد و چندین ساعت عمر خود را در داخل وسایط نقلیه تلف نماید و در نتیجه با اعصابی نارام و جسمی خسته و کوفته با تکرار دوباره این مراحل دوباره به خانه برگردد و این همه ناشی از طبیعی نبودن محیط زیست است و از آنجا که بعلت تمرکز شدید امکانات در شهرها، روستائیان نیز با آرزوی برخورداری از زندگی بهتر، روانه شهرها هستند، به نظر می‌رسد در آینده نه چندان دور بشریت با فاجعه انسانی بزرگی مواجه خواهد بود و محیط زیست شهرها بطور غیر قابل تصوری در معرض نابودی قرار خواهد گرفت بسیاری از مسایل زیست محیطی از قبیل ایجاد انواع آلودگیها و استفاده مفرط از منابع طبیعی و... جملگی ناشی از عدم آگاهی انسان نسبت به آثار سوء این مسایل است، دست

یافتن به این آگاهی تنها از طریق آموزش و بخصوص آموزش عملی میسر است. بنابراین هدف نهایی در این واحد کار توسعه و افزایش آگاهی‌های زیست محیطی دانش آموزان می‌باشد. محیطی که دانش آموز در آن قرار دارد، محیط خانه، مدرسه و فاصله بین این دو می‌باشد نقشی که دانش آموز برای سالم نگه داشتن این محیطها می‌تواند ایفا کند، شامل پاکیزه نگه داشتن و جلوگیری از آلوده شدن این محیط‌ها، جلوگیری از آلایش و مصرف بی‌رویه آب، سالم نگه داشتن فضاهای سبز و درختان و گیاهان، جلوگیری از تولید غیر معقول زباله و... می‌باشد بنابراین با تبیین این منطق که انسان کریم برای حفظ طبیعت و لطافت محیط خدمت به همنوع، موظف است در سلامت و پاکیزه نگه داشتن محیط زیست بکوشد و این امر در منابع دینی ما هم مورد توجه و دقت بوده است. در مورده که برای نظافت مسجد آمده است از حضرت رسول ﷺ نقل شده اَنَّ الْجَنَّةَ وَ الْخُورَ لَتَشْتَاقُ إِلَيْيَّا مِنْ يَكْسَحُ الْمَسَاجِدَ وَ تَأْخُذُ مِنْهُ القذی یعنی بهشت و حورالعین مشتاق دیدار کسی هستند که مسجد را جارو و آن را گردگیری نمایند. در مورد نظافت خانه نیز از آن حضرت روایت شده که كَنْسُ الْبَيْتِ يَنْفِي الْفَقَرَ یعنی جارو کردن خانه فقر را می‌زداید و همچنین در روایتی دیگر از آن بزرگوار نقل شده که: لَا تَقْسِدْ عَلَى الْقَوْمِ مَاءَ هُمْ: آب مورد نیاز مردم را آلوده نکن. برای بهداشت محیط و حفظ آن از آلودگی نیز روایاتی رسیده است: اَنْ جَمْلَهُ أَمَامٌ عَلَى عَلَيْهِ الْكِتَابِ مَنْ فَرَمَيْدَ لِأَنَّهُ زَرَّابَ خَلْفَ الْبَابِ فَإِنَّهُ مَأْوَى الشَّيْطَانِ، خاکروبه را پشت در انباشته نکنید که جایگاه شیطان است و همچنین از حضرت رسول اکرم ﷺ نقل گردیده است که: أَمِطِ الْأَذَى عَنْ طَرِيقِ الْمُسْلِمِينَ فَهُوَ لَكَ صَدَقَةٌ آنچه را که باعث آزار می‌شود از سر راه مسلمانان دور کن که این کار برای تو صدقه است.

در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: چون رسول خدا ﷺ می‌خواست لشکر بفرستد بعد از سفارشات لازم نسبت به تقوی و آداب جنگ فرمود:... به درخت خرما آتش نزنید، آنرا با آب غرق نکنید و هیچ وقت درخت میوه داری را قطع نکنید و زراعتی را آتش نزنید، زیرا شما نمی‌دانید ممکن است به آن نیازمند گردید.

هدف

۱ - آشنایی دانش آموزان با محیط زیست.

۲ - ترغیب دانش آموزان به سالم نگهداشتن محیط زیست.

آزمون

- ۱ - دانش آموزان با محیط زیست آشنا می شوند.
- ۲ - دانش آموزان متناسب با تواناییهای خود محیط زیست خود را پاکیزه و سالم نگه می دارند.

شیوه ها

شیوه شماره ۱: قصه گویی و بحث و گفتگو

محیط زیست کودک را حداکثر خانه، مدرسه و فاصله بین آن دو تشکیل می دهد. بحث هایی که در کلاس پیرامون این موضوع مطرح می گردد، باید حول محور این دو محیط و فاصله آندو باشد و آنان در باره نحوه سالم نگه داشتن و پاکیزه کردن این محیطها گفتگو کرده و تصمیمات کاربردی بگیرند با تعریف قصه زیر دانش آموزان را برانگیزید که در این باره به مباحثه پردازند.

پاکیزگی و زیبایی

یک هفته بیشتر نیست که به این مدرسه تازه آمدہ ام. تا هفته پیش با پدر و مادرم در شهر دیگری زندگی می کردم و در یکی از دبستانهای همان شهر درس می خواندم. پیش از اینکه به این مدرسه بیایم، فکر می کردم که همه مدرسه ها مثل هم هستند. ولی این مدرسه تازه مثل مدرسه ای نیست که من در آن درس می خواندم. البته اینجا هم کلاس و حیاط و وسائل بازی و معلم و کتاب و تخته سیاه دارد. خیلی چیزها دارد که آنها را در همه مدرسه ها می توانیم بینیم. ولی برنامه ها و کارهایی دارد، روش و نظم و ترتیبی دارد که من تا آن روز ندیده بودم. اینکه می گوییم آن روز، همان روز اولی را می گوییم که به این مدرسه آمدم. بگذارید اول داستان همان روز اول را برایتان تعریف کنم. بعد هم برایتان می گوییم که این مدرسه چه جور مدرسه ای است.

روز اول که وارد حیاط مدرسه شدم، از پاکیزگی و زیبایی مدرسه تعجب کردم. ساختمان مدرسه بزرگ و نو نیست. ولی همین ساختمان کوچک و قدیمی آن قدر پاکیزه و زیباست که آدم از دیدنش خیلی لذت می برد. باغچه های کوچک آن پراز گل و گیاه است. هیچ بچه ای این گله را نمی چیند و توی باغچه نمی رود. یک ذره کاغذ و پوست میوه و از این جور چیزها در هیچ جای مدرسه نمی توانی پیدا کنی. راه رو مدرسه و کلاسها همه پاکیزه و زیبا هستند.

توی کلاس که نشسته بودم، در این فکر بودم که حتماً بابای مدرسه زحمتش خیلی زیاد است. حتماً برای پاکیزه کردن مدرسه بعد از هر زنگ تفریح و عصرها و صبحها خیلی زحمت می‌کشد. زنگ تفریح را زدند و ما توی حیاط آمدیم. فقط یک ساعت بود که به آن مدرسه آمده بودم. در همان یک ساعت چند تا دوست پیدا کرده بودم. بچه‌ها حتی یک لحظه مرا تنها نگذاشتند. با همان دوستها رفتم توی حیاط تا بازی کنیم. وسط بازی من دستم را توی جیبم کردم تا دستمالم را بیرون بیاورم. یک تکه کاغذ توی جیبم بود. آن را هم بیرون آوردم و انداختم توی باگچه. یکی از بچه‌ها دید که من چه کار کردم. ناگهان ایستاد و خیره خیره به من نگاه کرد. بچه‌های دیگر هم ایستادند و همان طور ساكت به من نگاه کردند.

گفتم: چرا بازی نمی‌کنید؟

مهرداد گفت: باید اول آن تکه کاغذ را از توی باگچه برداری.

گفتم: آن را ببابای مدرسه، وقتی که حیاط را پاکیزه می‌کند، برمی‌دارد.

سهراب گفت: نه، این کار ببابای مدرسه نیست. او فقط عصرها اتاقها و راهرو و حیاط مدرسه را پاکیزه می‌کند. این مدرسه مثل خانهٔ ماست. ما نباید هرچه به دستمان آمد این طرف و آن طرف بیندازیم و مدرسه‌مان را کثیف و زشت کنیم.

از کاری که کرده بودم خیلی خجالت کشیدم. کاغذ را برداشت. داشتم فکر می‌کردم که آن را کجا بیندازم که دیدم مهرداد دارد یک سطل را به من نشان می‌دهد. رفتم و کاغذ را توی آن سطل انداختم.

از همان وقت فهمیدم که این مدرسه با مدرسه قبلی من خیلی فرق دارد. از همان وقت فهمیدم که بچه‌های این مدرسه با بچه‌های مدرسه قبلی من خیلی فرق دارند. از همان وقت دیگر مواطن بودم که همان کارهایی را بکنم که بچه‌های دیگر می‌کردند. چهار تا سطل در چهار گوشهٔ حیاط مدرسه گذاشته بودند. بچه‌ها هر چیز را که می‌خواستند دور بریزند، توی این سطلها می‌ریختند. توی راهرو و توی کلاسها هم سطلهای کوچکتری بود. برای همین بود که هیچ جای مدرسه چیز کثیفی به چشم نمی‌خورد. برای همین بود که مدرسه پاکیزه و زیباشد. بچه‌ها روی دیوارها و میزها و درها نه خطی کشیده بودند، نه نقاشی کرده بودند و نه چیزی نوشته بودند، مثل این بود که دیوارها را تازه رنگ کرده‌اند.

برای همین چیزهایست که می‌گوییم مدرسهٔ تازهٔ من با مدرسهٔ قبلی من خیلی فرق دارد. این مدرسه برای همهٔ ما مثل یک خانهٔ بزرگ است. برای همین است که مدرسه مان را مثل خانهٔ

خودمان دوست داریم. این خانه بزرگ ما هم پاکیزه است و هم زیبا و هم پر از شادی و مهربانی. اگر همه مانمی خواستیم و همکاری نمی کردیم، مدرسه مان این قدر خوب نمی شد. دلم می خواهد آنها که خیابانها و شهر ما را کثیف و زشت می کنند به مدرسه ما بیایند. آن وقت می بینند که با همکاری چقدر آسان می شود همه شهر را پاکیزه و زیبا نگه داشت.

نوشته: پیک دانشآموز

شیوه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه

برگ شکوفه این واحد کار نقش آب را در زندگی گیاهان نشان می دهد. دانش آموزان ضمن رنگ آمیزی برگ شکوفه این واحد کار بحثی در باره آب با هم دیگر داشته باشند و به فواید آن در زندگی انسانها و گیاهان و... بپردازند.

این برگها پس از رنگ آمیزی و اظهار نظر دانش آموزان در دفتر شکوفه ها بایگانی گردد.

شیوه شماره ۳: اجرای شعر

دو شعر زیر در باره طبیعت و نظافت محیط زیست می باشد، این دو شعر برای دانش آموزان اجرا گردد. در صورت تمایل یکی از آنها حفظ شود.

خانه پروانه

زیبایی گلها را	پروانه ای آنجا بود	در خانه بی بی بود
در با غچه باید دید	با خشم سخن می گفت	یک با غچه کوچک
هرگز گل زیبا را	او هرچه دلش می خواست	گلهای قشنگی داشت
از شاخه نباید چید	بی ترس به من می گفت	هم لادن و هم می خک

گل خانه پروانه	می گفت: "چرا گل را	من رفتم و آهسته
گل سفره زنبور است	از با غچه می چینی؟	یک شاخه گل چیدم
هر کس که نمی بیند	خوابیده ام اینجا من	ناگاه صدایی گفت:
چشم دل او کور است"	آیا تو نمی بینی؟	"ای وای" چه ترسیدم

جواد محقق

مرد و گرگ و میش

مرد رفتگر	هیچ جا نبود	روز پیش بود	صبح بود، صبح
کارهای او	یک صدای پا	خواب مانده بود	زود زود زود
خوب و با ثمر	یک نفر ولی	نور و آفتاب	چون هنوز هم
از تلاش او	گرم کار بود	بچه‌ها همه	شب نرفته بود
شهر پاک شد	خواب خواب خواب	گرچه کوچه ها	آسمان شهر
پاک پاک از	تارتار بود	هیچ کس نبود	گرگ و میش بود
گرد و خاک شد	آن یکی که بود؟	توی کوچه ها	شب رمق نداشت
شعر: مصطفی رحماندوست			

شیوه شماره ۴: اجرای نمایشنامه

نمایشنامه "عم قزی و فلفلی"

مجری می‌تواند از شیوه "نمایش عروسکی" پیرزنی به نام "عم قزی" در دست راست و کودکی به نام "فلفلی" در دست چپ برای اجرای نمایش استفاده نماید.
 فلفلی: عم قزی جان این گل را برای شما چیده‌ام.

عم قزی: از اینکه به یاد من بودی ممنونم: اما بگو ببینم این گل را از کجا چیده‌ای؟
 فلفلی: از توی پارک.

عم قزی: امان از دست تو! چرا این کار را کردی. گل و گیاه برای زیبایی و پاکیزگی محیط زندگی ماست نباید آنها را چید و از بین برد.

فلفلی: آخه عمه جان توی پارک خیلی گل بود من فقط یکی از آنها را چیدم. آخه من شما را خیلی دوست دارم می‌خواستم با این کار شما را خوشحال کنم.

عم قزی: با این کاری که کردی من خیلی ناراحت شدم. اگر دفعه بعد خواستی گل به کسی هدیه بدهی باید از یک گل فروشی تهیه کنی. اگر همه بچه‌ها مثل تو بخواهند یک گل از پارک بکنند بعد از چند روز دیگر هیچ گلی در پارک نمی‌ماند.

فلفلی: باشد عم قزی قول می‌دهم دیگر این کار را نکنم اما بشرطی که شما اجازه بدهی من اسم شما را روی درخت بنویسم. من امسال کلاس دوم هستم و خواندن و نوشتن را یاد گرفتم.

عم قزی: از اینکه تو خواندن و نوشتن را یاد گرفتی خوشحالم ولی چرا اسم مرا روی درخت

بنویسی با چه وسیله‌ای می‌خواهی این کار را انجام بدهی؟

فلفی: با یک چیز نوک تیز مثل چاقو، اسم شما را یادگاری روی درخت می‌نویسم!

عم قزی: ای خدا مرگم بده! این هم شد کار؟

فلفلی: خوب مگه چیه عم قزی؟!

عم قزی: ببین پسرجان: درخت هم مثل ما جاندار است. اگر پوست درختی زخمی شود. از همان راه زخم درخت دچار بیماری می‌شود. اگر درختها زبان داشتند به ما می‌گفتند که اگر کسی به ساقه آنها صدمه بزنند، کار بدی انجام داده است. درختها آب و غذا را از ریشه به وسیله ساقه به برگها می‌رسانند. مثل اینکه کسی با یک چیز نوک تیز به پوست بدن تو آسیب بزنند. تو به این کار راضی می‌شوی؟

فلفلی: نه غم قزی جان معلومه که راضی نمی‌شوم. من تا امروز نمی‌دانستم که گیاهان هم مثل ما جاندار هستند.

عم قزی: اگر ما طبیعت را دوست داشته باشیم، درختان و گیاهان را دوست داشته باشیم و از آنها خوب نگهداری کنیم آنها هم ما را دوست دارند. درختان و گیاهان باعث می‌شوند که ما زندگی خوب و سالمی داشته باشیم. حالا به جای اینکه روی ساقه درخت اسم مرا یادگاری بنویسی برو دفتر نقاشی ات را بیاور و یک منظرة زیبا بکش منظره‌ای که در آن یک پسر خوب به نام فلفلی با آب پاش به درختها آب می‌دهد.

فلفلی: چشم عم قزی کفش قرمزی.

عم قزی: باز گفتی کفش قرمزی... صبر کن ببینم...

فلفلی در حالی که عم قزی دنبالش می‌کند، می‌خندد و پا به فرار می‌گذارد.

شیوه شماره ۵: قصه گویی

قصه رنگ و درخت

آن روز پدر بزرگ در خانه ما میهمان بود. او لبخند می‌زد و مثل همیشه خوشحال و خندان بود.

پدر بزرگ وقتی می‌خندید، صورتش خیلی با مزه می‌شد. آن روز پدر کنارم روی زمین نشست و گفت: "رضاجان چه کار می‌کنی؟" به پدر بزرگ نگاه کردم و گفتم: "همه مشق هایم را نوشته‌ام، حالا می‌خواهم یک نقاشی قشنگ بکشم."

پدر بزرگ از پشت شیشه عینکش به دفترم نگاه کرد و گفت: "چرا این درختی که کشیده‌ای رنگ نکرده؟"

به پدر بزرگ گفتم: "من همیشه ساقه درختها را رنگ قهوه‌ای می‌زنم و برگهای آن را با مداد سبز رنگ‌آمیزی می‌کنم."

پدر بزرگ گفت: "تو از رنگهای خوبی استفاده می‌کنی، اما بهتر است بدانی که درخت همیشه به این شکل و رنگی که تو نقاشی می‌کنم نیست. درخت یک نوع گیاه است که انواع مختلف دارد. درست است که درختها همه زیبا و قشنگ هستند، ولی درختها همه مثل هم نیستند، بعضی کوچک هستند و بعضی خیلی بزرگ!"

به پدر بزرگ گفتم: "ولی پدرجان از نظر رنگ همه درختها فقط دو رنگ دارند، ساقه آنها قهوه‌ای رنگ و برگهای آنها همیشه سبز است مگر نه؟!"

پدر بزرگ خنده‌ای کرد و در حالی که دستش را به ریش سفیدش می‌کشید گفت: "اگر تو جعبه مداد رنگی هایت را بیاوری من به تو می‌گویم که همه رنگها در درختها وجود دارد." وقتی مداد رنگی‌هایم را کنار دستم گذاشتم پدر بزرگ گفت خوب حالا که آماده شدی پس

شروع می‌کنیم:

برگهای بعضی از درختها همیشه سبز است.

من مداد "سبز" را به پدر بزرگ دادم.

پدر بزرگ گفت: برگهای بیشتر درختان در پاییز زرد می‌شود."

من مداد "زرد" را به پدر بزرگ دادم.

پدر بزرگ گفت: "سیب سرخ میوه یک درخت است."

من مداد "قرمز" را به پدر بزرگ دادم.

پدر بزرگ گفت: "پرتقال میوه یک درخت است."

من مداد "نارنجی" را به پدر بزرگ دادم.

پدر بزرگ گفت: "ساقه بیشتر درختها قهوه‌ای است."

من مداد "قهقهه‌ای" را به پدر بزرگ دادم.

پدر بزرگ گفت: "آفرین حتماً می‌دانی که شاه توت میوه خوشمزه یک درخت است."

من مداد بنفسش را به پدر بزرگ دادم.

پدر بزرگ خنده‌ید و گفت: "خوب بگو ببینم تا حالا چند رنگ از مدادهایت را به من داده‌ای؟"

خندیدم و گفتم: "شش رنگ."

سبز - زرد - قرمز - نارنجی - قهوه‌ای - بنفش

به پدر بزرگ گفتم: "من تا بحال به این فکر نکرده بودم که در یک درخت این همه رنگ می‌تواند وجود داشته باشد!"

پدر بزرگ دستی به سرم کشید و گفت: "رضا جان! چیزهای دیگری هم در باره درخت هست که تو اگر بدانی، دوست داری هر سال یک "نهال" یعنی یک درخت کوچک در با غچه خانه تان بکاری. ما همه در سایه درختها می‌نشینیم. از چوب درخت میز و صندلی و کاغذ درست می‌کنیم. کشتی‌های بزرگ و قایق‌های کوچک را از چوب می‌سازیم.

به پدر بزرگ گفتم: "پرندگان از میوه درختها می‌خورند و در میان شاخه‌ها و برگ‌های درختها لانه می‌سازند."

پدر بزرگ خندید و گفت: "راست می‌گویی یاد پرندگان نبودم به غیر از پرندگان، انسانها هم از میوه درختان استفاده می‌کنند برگ بعضی از درختان خاصیت دارویی دارد."

حرف پدر بزرگ که تمام شد، من به فکر فرو رفتم. با خودم گفتم "چه خوب است قبل از رسیدن فصل بهار با کمک پدر بزرگ یک نهال در با غچه خانه‌مان بکاریم. نهالی که همه رنگها را روی خود داشته باشد و پرندگان زیبا هر سال میان شاخه‌های آن لانه بسازند.

وقتی پدر بزرگ فهمید من چه آرزویی دارم خوشحال شد و گفت: "پس با هم به انتظار رسیدن بهار خواهیم ماند."

نوشته: مهدی مراد حاصل

شیوه شماره ۶: انجام تحقیق

از دانش آموزان بخواهید با مراجعه به مجلات، روزنامه‌ها یا کتابهای درسی پاسخ سوالاتی را که شما برایشان مطرح می‌نمائید، بیابند و آن را بصورت یک مقاله ارایه کنند. موضوع تحقیق می‌تواند شامل این سوالات باشد.

- در صورت آلودگی محیط زیست چه اتفاقی می‌افتد؟

- اگر همه درختان را قطع کنند چه اتفاقی می‌افتد؟

- اگر آبها آلوده شود چه اتفاقی می‌افتد؟

-

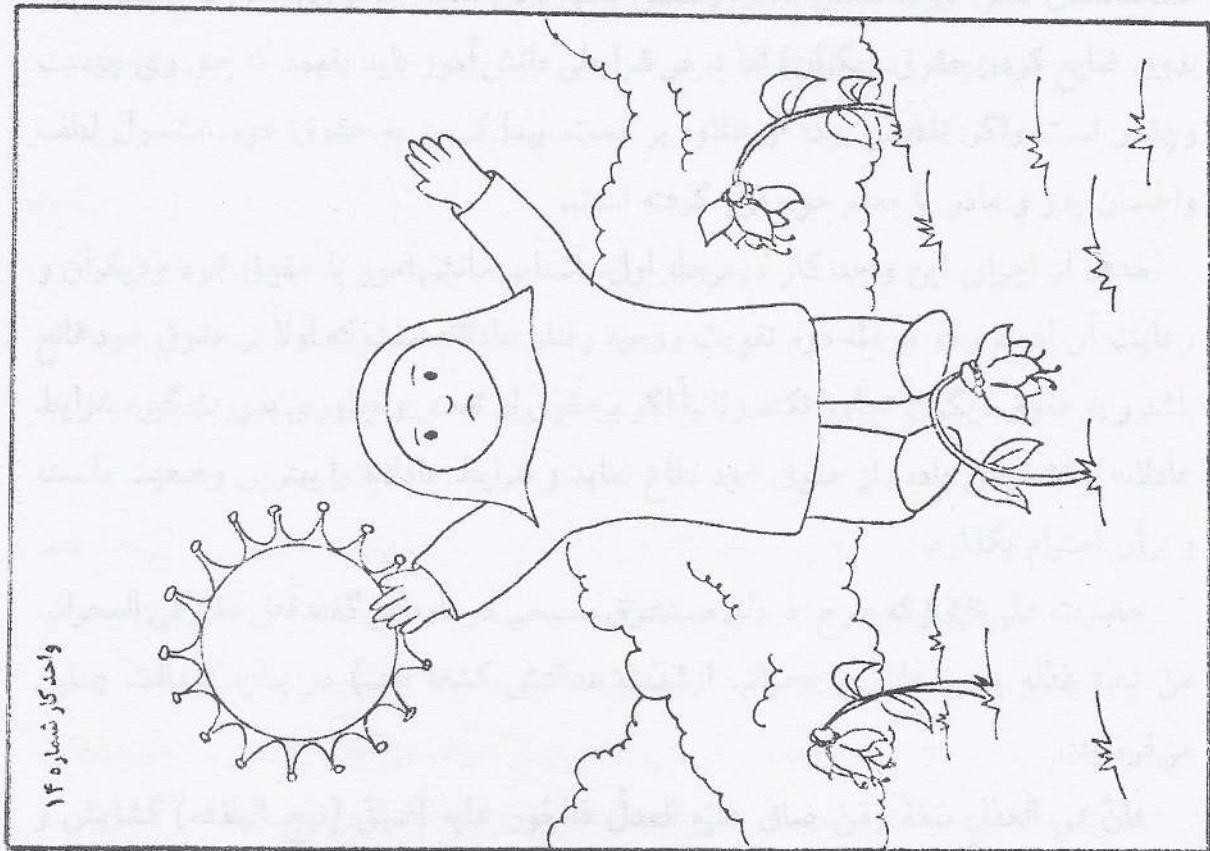
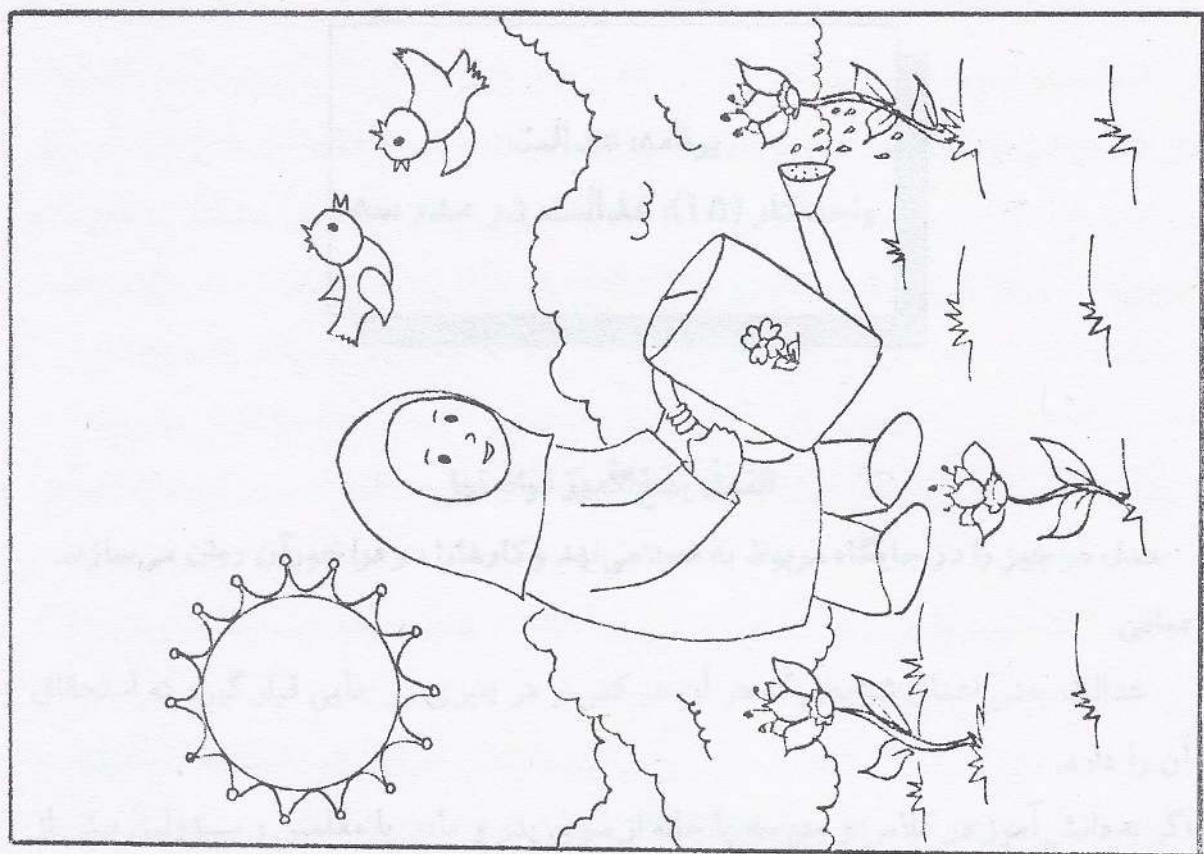
شیوه شماره ۷: گردش علمی

شما مجری محترم می‌توانید یک روز دانش‌آموزان را به پارک یا باغ یا کشتزاری برده و موضوعات مربوط به محیط زیست را در آن محیط به بحث بگذارید و از گیاهان آنجا بطور عینی بازدید کرده و دانش‌آموزان را با این نوع مسائل آشنا نمائید.

شیوه شماره ۸: برگزاری مسابقه نقاشی درباره محیط زیست

شیوه شماره ۹: قلمه زدن

می‌توانید یک گلدان کوچکی را به کلاس بیاورید و قلمه زدن را بصورت عینی به دانش‌آموزان یاد بدهید و متعاقب آن بحثی درباره تکثیر گیاهان داشته باشید.



برنامه: عدالت واحد کار (۱۵): عدالت در مدرسه

الْعَدْلُ يَضْعُفُ الْأُمُورَ مَوَاضِعُهَا

عدل هر چیز را در جایگاه مربوط به خود می‌نهد و کارهارا در فراخور آن روان می‌سازد.
مبانی

عدالت یعنی اعمال شرایطی که در آن هر کس و هر چیزی در جایی قرار گیرد که استحقاق آن را دارد.

اگر به دانش آموز در کلاس و مدرسه یا خانه از سوی پدر و مادر یا معلمان و مسؤولین بیش از استحقاقشان تعلق گیرد، تفضل است. (تفضل یعنی دادن امتیاز به فردی بیش از استحقاق وی بدون ضایع کردن حقوق دیگران) اما در هر شرایطی دانش آموز باید بفهمد که حق وی چیست و چقدر است و اگر تفضیلی بوده او علاوه بر دست پیدا کردن به حقوق خود، مشمول لطف و احسان پدر و مادر یا معلم خود قرار گرفته است.

هدف از اجرای این واحد کار در مرحله اول، آشنایی دانش آموز با حقوق خود و دیگران و رعایت آن است و در مرحله دوم تقویت روحیه رفتار عادلانه است که اولاً بر حقوق خود قانع باشد و به حقوق دیگران تجاوز نکند و ثانياً اگر بر حقوق او تعدی و تجاوزی صورت گیرد شرایط عادلانه را تشخیص داده و از حقوق خود دفاع نماید و شرایط عادلانه را بهترین وضعیت دانسته و بر آن احترام بگذارد.

حضرت علی علیه السلام (که جرج جرداق مستشرق مسیحی در باره اش گفته قتل علی فی المحراب مِنْ شِدَّةَ عَدْلِهِ یعنی علی در محراب از شدت عدالت کشته شد.) در باره عدالت چنین می فرماید:

فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَمَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالجُورُ عَلَيْهِ أَضَيقُ (نهج البلاغه) گشايش و

آزادگی در عدل است و کسیکه محیط عدل و داد در نظرش تنگ آید عرصه جور و ستم بروی تنگتر خواهد بود. و در حدیثی می‌فرماید:

الْعَدْلُ جُنَاحُ الْوَاقِيَةِ وَ جَنَاحُ الْبَاقِيَةِ. (بحار جلد ۱۷)

عدل سپری است که کشور را از حوادث نامطلوب و ویرانه و سقوط مصون می‌دارد و عدل بهشتی است که همواره ثابت و پایدار است:

حضرت رسول اکرم که خود برترین مربی بشریت می‌باشد برای توفیق والدین در تربیت فرزندانشان به آنان توصیه می‌کند:

إِعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ، كَمَا تَحِبُّونَ أَنْ يَعْدِلُوا إِبْنَيْكُمْ

بین فرزندان خود به عدالت رفتار کنید همانطور که مایلید بین شما به عدل و داد رفتار کنند.

از حضرت سجاد علیه السلام در خواست شد که آنها را از جمیع مناهج و طرق دین آگاه سازند: ایشان فرمودند:

قُولُ الْحَقَّ وَ الْحُكْمُ بِالْعَدْلِ وَ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ.

و در قرآن مجید نیز به انجام رفتار عادلانه در سوره ۱۶ آیه ۹۰ چنین امر شده است
إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ

خداوند به رفتار عادلانه و انجام احسان به دیگران (تفاضل) امر می‌کند.

هدف

- ۱ - ترغیب دانشآموزان به قانع بودن به حقوق خود (که طبق موازین تعیین شده است)
- ۲ - ترغیب دانشآموزان به رعایت حقوق دیگران (که طبق موازین تعیین شده است).
- ۳ - ترغیب دانشآموزان به تشخیص رفتار عادلانه و عمل به آن.

آزمون

- ۱ - دانشآموزان نسبت به حقوق خود و دیگران عادلانه رفتار می‌کنند.
- ۲ - دانشآموزان در موقعیتهای عینی که در آنها مقرراتی وجود ندارد رفتار عادلانه را تشخیص داده و به آن عمل می‌نمایند.

شیوه شماره ۱: قصه‌گویی و بحث و گفتگو

عدالت در مدرسه با عدالت خارج از آن تفاوتی ندارد ولی از آنجا اسم این واحد کار عدالت در مدرسه می‌باشد که می‌خواهیم دانشآموزان در رفتارهایی که در مدرسه از آنها صادر می‌گردد عدالت را بشناسند و آن رامراعات نمایند. ضمن تعریف قصه زیر، عدالت در تعدادی از امورات مدرسه را با دانشآموزان به بحث بگذارید مسایلی همچون استفاده از وقت معلم، امکانات مدرسه، فرصتهای آموزش و.....

اشک شادی

آن سال من در یک مدرسه معلم بودم. مدرسه مادر جایی بود که دور و بر آن مردم فقیری زندگی می‌کردند.

نزدیک مدرسه ما دکان کوچکی بود که بچه‌ها دفتر و مداد و وسایل مدرسه‌شان را از آن می‌خریدند.

اسم صاحب آن دکان راهنوز به یاد دارم. بچه‌ها به او باباعلی می‌گفتند. مردی با خدا، با ایمان و بسیار دوست داشتنی و مهربان بود. وسایل کار بچه‌ها را ارزانتر از همه جا می‌فروخت. گاهی هم که پولی پسانداز می‌کرد، بدون آنکه کسی بفهمد، آن پول را برای کمک به مردمی فقیرتر از خودش خرج می‌کرد.

آن روز صبح زود، مثل همیشه، از جلوی دکان باباعلی رد شدم. با هم سلام و احوالپرسی کردیم. باباعلی مرا به گوشه‌ای کشید و گفت: "خیلی دلم می‌خواست کار و کاسبیم بهتر بود و می‌توانستم برای همه بچه‌های این مدرسه لباس نو بخرم. اما عید نزدیک است و من پول زیادی ندارم. آن قدر دارم که برای یکی از بچه‌ها یک پیراهن نو بخرم. دلم نمی‌خواهد کسی بداند که این پیراهن را من خریده‌ام. از شما خواهش می‌کنم که این سه هزار تومان را بگیرید و برای یکی از بچه‌ها پیراهن بخرید." از او تشکر کردم و دعايش کردم و راه افتادم و رفتم به مدرسه.

تا وقتی که زنگ کلاس را زدند، همه‌اش در این فکر بودم که برای کدام یک از بچه‌ها باید پیراهن بخرم. دلم می‌سوخت. همه‌شان فقیر بودند و لباس درست و حسابی نداشتند. عاقبت به فکرم رسید که بهتر است، بدون اینکه اسمی از باباعلی ببرم، موضوع را با خود بچه‌ها در میان بگذارم. همین کار را هم کردم. گفتمن: "دوستی سه هزار تومان به من داده است تا برای عید یکی از شما یک پیراهن نو بخرم. خودتان بگویید که این یک نفر چه کسی باید باشد."

همه‌شان خوشحال شدند. در نگاه یکایک آنها می‌خواندم که هر کس آرزو دارد که پیراهن نو مال او باشد. اما در این میان نگاه من، بیش از همه، متوجه جعفر بود. جعفر نه پدر داشت و نه مادر. با مادر بزرگ پیر و بیمارش زندگی می‌کرد. تابستانها که مدرسه تعطیل بود کار می‌کرد. در همه سال تحصیلی هم عصرها توی قهوه خانه‌ای شاگردی می‌کرد تا بتواند خرج خودش و مادر بزرگش را در بیاورد. همه می‌دانستند که او از همه فقیرتر است.

یکی از بچه‌ها دستش را بلند کرد و گفت: "آقا، من یک پیشنهاد دارم." پیشنهادش این بود که قرعه بکشیم. همه بچه‌ها پیشنهاد او را قبول کردند. همین کار را هم کردیم. پنجاه و سه تا کاغذ کوچک و یک جور تهیه کردم. هر تکه کاغذ را به یکی از بچه‌ها دادم تا اسم خودش را روی آن بنویسد. بعد مبصر کلاس کلاهی آورد. همه بچه‌ها کاغذها یشان را لوله کردند و آنها را توی کلاه ریختند. مبصر کلاه را آورد و روی میز من گذاشت.

نگاهی به همه بچه‌ها کردم. خدا می‌دانست که در دل کوچک آنها چه می‌گذشت. در آن میان جعفر سرش را پایین انداخته بود، گویی در دلش می‌گفت: "ای کاش این پیراهن مال من می‌شد! آن وقت مادر بزرگ، برای یک بار هم که شده است، خوشحال می‌شد که من روز عید لباس نو می‌پوشم."

اگر کسی در آن لحظه به کلاس می‌آمد باور نمی‌کرد که توی این کلاس پنجاه و چهار نفر آدم زنده هستند. همه ساكت بودیم. من هم دیگر حرفی نداشتیم که بزنم. در میان آن سکوت تلخ یکی از بچه‌ها را صدا زدم و گفتم: "یکی از این قرعه‌ها را از توی کلاه بردار تا ببینم چه کسی صاحب پیراهن نو می‌شود."

همه نگاهها به دست او دوخته شده بود، ناگهان اسم جعفر سکوت راشکست. بله روی کاغذی که از میان آن پنجاه سه کاغذ بیرون کشیده شده بود اسم جعفر بود. بچه‌ها برای جعفر هورا کشیدند و شادی کردند. اما جعفر در عالم خودش بود هرگز او را مثل آن روز ندیده بودم. رنگش پریده بود. گیج شده بود. نگاهش سرگردان بود. باورش نمی‌شد که به آرزویش رسیده باشد. اما پیدا بود که از ته دل خوشحال است.

هنوز بچه‌ها شادی می‌کردند که صدای زنگ تفریح بلند شد. در یک چشم به هم زدن همه‌شان رفتند. من ماندم و آن کلاه پر از کاغذهای لوله شده و احساس شادی که به دل جعفر نشسته بود. نمی‌دانم چه شد که دستم بی اختیار توی کلاه رفت و کاغذی را بیرون آورد. روی آن نوشته شده بود: جعفر روی بعدی آن یکی هم اسم جعفر بود. هر پنجاه و سه نفر اسم جعفر را

روی کاغذهایشان نوشته بودند.

به زحمت توانستم کاغذها را توی جیبم بریزم و اشکم را پاک کنم و به دفتر مدرسه بروم. آن روز در آن مدرسه از آن پنجاه و سه دوست درس عدالت و مهربانی را آموختم. آنها به من یاد دادند که بچه‌ها هم با آن قلب کوچک خودشان می‌توانند عدالت را یعنی خودشان در مدرسه رعایت کنند.

منع: با مختصر تغییرات از پیک دانش‌آموز

دوره هفتم صفحه ۲۵۸

شیوه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه

برگ شکوفه این واحد کار حل جدولی است که تعدادی از سوالات آن مربوط به مسائل عدل و عدالت است. دانش‌آموزان آن راحل نموده و پس از رنگ‌آمیزی حواشی آن و بعد از بازدید، در دفتر شکوفه‌ها بایگانی گردد.

شیوه شماره ۳: تفهیم معنی عدالت و تفاوت آن با تساوی

باید با ذکر مثالهایی به دانش‌آموزان تفهیم کیم که عدالت، مساوات نیست بلکه در جامعه هر فردی باید به اندازه توانایی و استعداد خود بخوردار گردد. به عنوان مثال: دادن نمره بیست به همه دانش‌آموزان مساوات است ولی عدالت نیست در صورتیکه اختصاص نمره از صفر تابیست متناسب با استعداد و توانایی افراد، عین عدالت است ولی مساوات نیست.

شیوه شماره ۴: بازی با کارت حروف

حروف جملاتی مانند خدا عادل است.

خداآوند عادلها را دوست دارد

رعایت نوبت عدالت است.

عدالت را رعایت کنیم

.....

را به هم بریزید و از گروهها بخواهید بابه هم وصل کردن حروف، این جملات را پیدا کنند و گروههایی که این جملات را زودتر پیدا کنند مورد تشویق قرار گیرند.

قصه: دوستان مهربان

چند روز از بازشدن مدرسه‌ها می‌گذشت. زنگ تفریح بود. حیاط مدرسه شلوغ بود و سروصدای بچه‌ها به گوش می‌رسید. مریم که دانش‌آموز کلاس سوم بود، با چند نفر از دوستانش صحبت می‌کرد. آنها در باره تعطیلات تابستان و مسافرت‌هایی که رفته بودند. حرف می‌زدند. مریم همان طور که به صحبت‌های دوستانش گوش می‌داد. به صفت بچه‌ها خیره شده بود. بچه‌ها می‌خواستند از بابای مهربان مدرسه خوراکی بخرند. مریم ناگهان حرف دوستش راقطع کرد و گفت: "ببخشید بچه‌ها! من الان - بر می‌گردم".

مریم باعجله از آنجادور شد. دوستانش تعجب کردند، اما به صحبت خودادامه دادند. عده زیادی از بچه‌ها با سروصدا، ببابای مدرسه را صدا می‌زدند. و هر یک می‌خواستند چیزی از او بخرند. بچه‌های بزرگ‌تر که قدشان بلندتر بود، زودتر و راحت‌تر خوراکی خود را می‌خریدند و می‌رفتند، اما بچه‌های کوچک‌تر که قدشان نمی‌رسید، تو شلوغی سرگردان مانده بودند. علت آمدن مریم به آنجا هم همین بود. او از وقتی که با دوستانش صحبت می‌کرد، از دور متوجه دختر کوچکی شده بود که نمی‌توانست خرید کند مریم به او نزدیک شد. دختر کوچک که تازه به کلاس اول آمده بود، ناراحت به نظر می‌رسید. مریم دست او را گرفت و گفت: "می‌خواهی چیزی بخری؟" دختر کوچک گفت: "بله! بیسکویت می‌خواهم، ولی نمی‌توانم. صفت خیلی شلوغ است. بچه‌های بزرگ‌تر نمی‌گذارند".

مریم پول او را گرفت و جلوتر رفت. او یک بیسکویت برای دختر کوچک خرید و درحالی که دستش را گرفته بود، به کنار حیاط آمد. دختر کوچک از کمک مریم خیلی خوشحال شد. مریم گفت: "معلوم است تازه به کلاس اول آمده‌ای. اسمت چیست؟" دختر کوچک گفت: "فریده".

مریم خندید و گفت: "حالا بیسکویت را بخور و دیگر ناراحت نباش".

فریده گفت: "کاش همه بچه‌های بزرگ‌تر مثل تو مهربان بودند".

مریم لپ فریده را گرفت و با خنده گفت: "تا چند روز دیگر همه چیز درست می‌شود". فریده گفت: "تو کلاس چندم هستی؟"

مریم گفت: "سوم"

فریده گفت: "خوش به حالت!"

مریم دوباره خندید و گفت: "توهم بزرگ می‌شوی. من هم اندازه تو که بودم، قدم به شیر آب نمی‌رسید و همیشه بچه‌های بزرگ‌تر لیوانم را آب می‌کردند."

مریم و فریده مشغول حرف زدن بودند که دوستان مریم به آنها نزدیک شدند. یکی از آنها گفت: "به به مریم خانم! دوست تازه پیدا کرده‌ای؟"

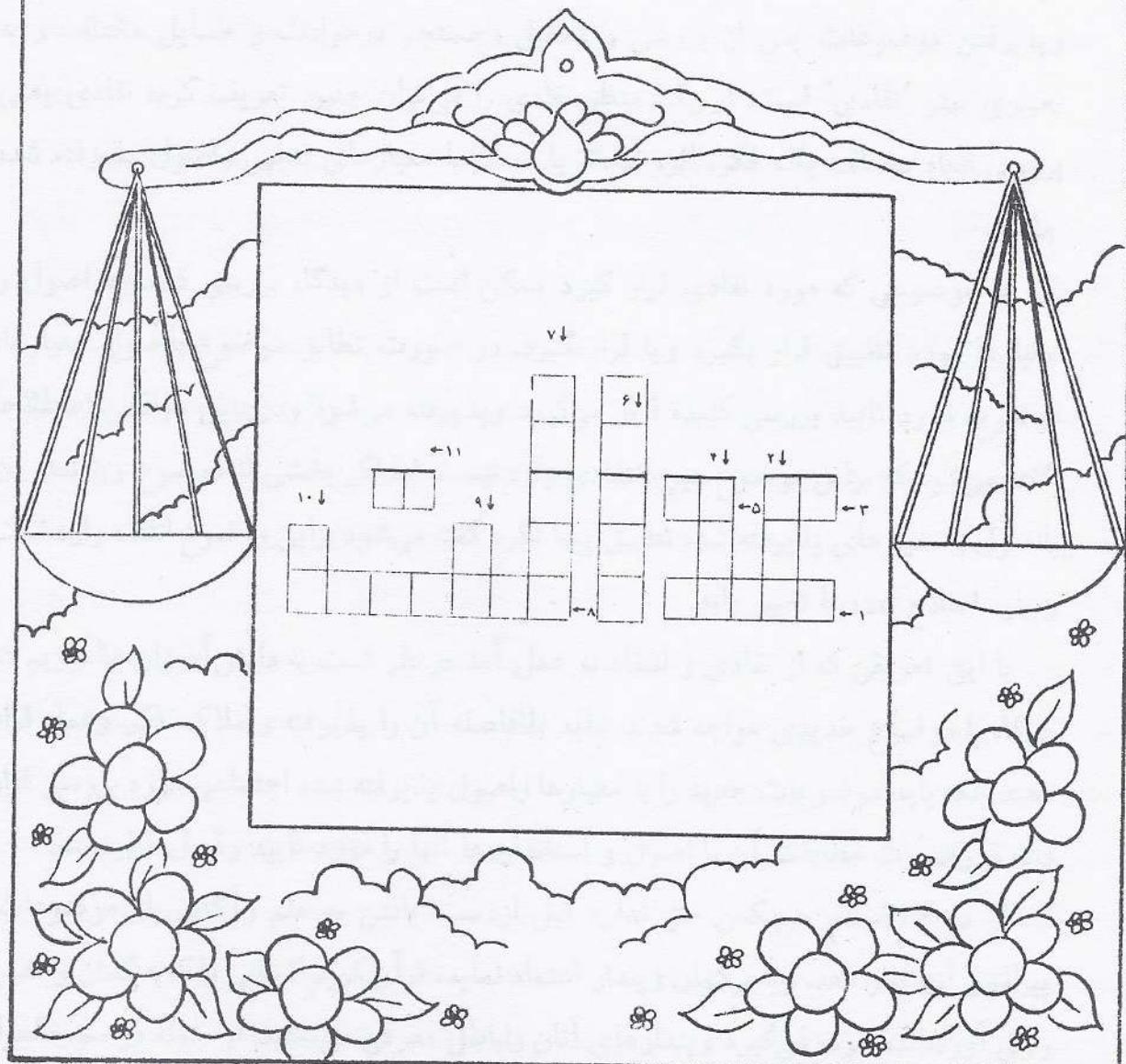
مریم گفت: "بله. فریده دوست تازه همه ماست که امسال به این مدرسه آمده است. می‌خواست خوراکی بخرد، من هم کمکش کردم."

دوستان مریم به هم نگاه کردند و تازه متوجه شدند که چرا مریم باعجله از پیش آنها رفته بود. یکی از آنها گفت: "چه کار خوبی کردی، مریم!"

مریم خندید و گفت: "اگر همه مابه بچه‌های کوچک‌تر مثل کلاس او لیها که تازه به مدرسه آمده‌اند، کمک کنیم و با آنها مهربان باشیم، آنها هیچ وقت احساس دلتنگی و ناراحتی نمی‌کنند." در همین وقت صدای زنگ به گوش رسید. بچه‌ها برای به صفت ایستادن و رفتن به کلاس‌هایشان آماده شدند. فریده که حالا خیلی خوشحال به نظر می‌رسید، برای مریم و دوستانش دست تکان داد و دور شد. دوستان مریم هم با خود فکر می‌کردند چه خوب است که آنها هم مثل مریم با محبت باشند و عدالت را در مدرسه رعایت کنند و بدانند که خداوند، آدمهای عادل و مهربان را دوست دارد.

نوشتۀ: نورا حق پرست (بامختصر تغییر)

- ۷ - چرا نمی‌که خدا آنرا هر روز صبح روشن می‌کند.
- ۸ - به آدم منصف می‌گویند.
- ۹ - روی آنها می‌ایستیم و با آنها می‌دویم.
- ۱۰ - وقتی موج دریا به ساحل می‌آید، آنرا با خود همراه می‌آورد.
- ۱۱ - راه میان بُر.
- ۱ - نام جدولی که پیش رو دارد.
- ۲ - هم به معنی فریاد است هم به معنی عدالت.
- ۳ - خوب نیست.
- ۴ - از اصول دین ما می‌باشد.
- ۵ - عربها به عموم می‌گویند.
- ۶ - عادل و مهریان نیست.



برنامه: عزت نفس واحد کار (۱۶): نقادی

مبانی

یکی از اساسی‌ترین شیوه‌ها در راه رشد و پویایی فکر، بازداشت آن از قضاوت‌های عجولانه و پذیرفتن موضوعات پس از بررسی و تحقیق وجستجو در حادث و مسایل مختلف و به تعبیری بهتر "نقادی" است. از یک منظر نقادی را می‌توان چنین تعریف کرد: نقادی یعنی بررسی ابعاد مختلف یک فکر، اثر، حادثه یا مسئله با معیارهای بدیهی و اصول پذیرفته شده جامعه.

هر موضوعی که مورد نقادی قرار گیرد ممکن است از دیدگاه بررسی کننده با اصول و معیارها مورد تطبیق قرار بگیرد و یا قارنگیرد. در صورت تطابق موضوع با اصول معیارها، موضوع، مورد تایید بررسی کننده قرار می‌گیرد و پذیرفته می‌شود و در چنین موقعی اصطلاحاً گفته می‌شود که براین موضوع هیچ انتقادی وارد نیست اما اگر بخشی از موضوع و یا تمام آن با اصول و معیارهای پذیرفته شده تطبیق پیدا نکرد گفته می‌شود براین موضوع انتقاد وارد است و باید اصلاح شده یا تغییر یابد.

با این تعریفی که از نقادی و انتقاد به عمل آمد در نظر است به دانش آموزان بیاموزیم که هرگاه با موضوع جدیدی مواجه شدند باید بلافصله آن را پذیرفته و ملاک فکر و عمل قرار دهند بلکه باید موضوعات جدید را با معیارها و اصول پذیرفته شده اجتماعی مورد بررسی قرار داده و در صورت مطابقت آن با اصول و استانداردها آنها را مورد تایید و قبول قرار دهند.

از دیدگاه اسلام هیچکس حق ندارد قبل از دست یافتن به علم و آگاهی از موضوعات، پیرامون آنها نظر دهد. و یا برگمان و پندار اعتماد نماید، قرآن کریم کسانی را که به گمان و حدس روی آورده‌اند، خرده می‌گیرد و پندارهای آنان را باطل معرفی می‌نماید. از جمله در سوره اسراء

آیه ۳۶ می فرماید:

وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ، إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُوَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْتُوْلًا. آنچه را که بدان علم نداری پیروی نکن، هماناگوش و چشم و دل مورد سؤال واقع می شود و در سوره حجرات آیه ۶ می فرماید.

يَا أَيَّهَا الَّذِينَ امْنَوْا إِنْ جَاءَ كُمْ فَاسِقٌ بِنَبَاءٍ فَتَكَبَّرُوا أَنْ تُصِيبُوهُ قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتَضْبِحُوهُ عَلَىٰ مَا فَعَلُّتُمْ
نَادِمِينَ.

ای مؤمنان، هرگاه شخص فاسقی برای شما خبر آورد، درباره آن تحقیق کنید، مبادا که با گروهی براساس نادانی رو در رو شوید و درنتیجه از کارخود پشیمان گردید.

قرآن صریحاً اعلام می کند که منکرین توحید، انسانها یی پندارگرا بوده واز تحقیق و تتبع به دور هستند، و در همین مورد در سوره جاثیه آیه ۲۴ می فرماید:

وَ قَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حِيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمَوْتُ وَ نَحْنُ وَ مَا يَهُلُّكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ
الْأَيْظَنُونُ

کافران گفتند که زندگی، جز همین نشه دنیا و مرگ و زندگی طبیعی نیست و جزء دهرو طبیعت کسی مارا نمی میراند، آنان این سخن را از روی دانش نمی گویند. بلکه برگمان و پندار تکیه کرده اند.

قرآن به مسلمانان فرمان می دهد که درباره همه مکاتب و مذاهب تحقیق کنند و بایشن و آگاهی دین صحیح را برگزینند. مسلمانان نباید هرگز درباره آراء و افکار خود بدون آنکه بررسی لازم را بنمایند، تعصب ورزند و نظریه خود را از نظریات دیگر برتر بدانند. این سخن تنها در مورد اصول دین نیست بلکه همه مسایل فکری رادر بر می گیرد آیه ۱۸ سوره زمر می فرماید:

فَبَشِّرُ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أَوْلِيَكَ الَّذِينَ هُدِيَّهُمُ اللَّهُ وَ أَوْلَئِكَ هُمْ
أُولُو الْأَلْبَابُ.

بشارت باد برآن بندگان من که سخن را می شنوند و نیکوترينش را برمی گزینند، اینان کسانی هستند که راه را یافته اند واز خرد بهره مند شده اند. یکی از بهترین موضوعاتی که بهتر است توسط هر انسانی مورد نقاضی قرار گیرد انتقاد از خود است. هیچ آدم خردمندی نباید نگاه مطلق به خود داشته باشد، ادعای اینکه هیچ خطایی از او سرنزده و نخواهد زد از بزرگترین خطاهاست. وقوع خطای جتناب ناپذیر است ولی می توان با بررسی اعمال خود و با تعامل همه

جانبه اندیشه با اطرافیان و با سختکوشی خطاهای را به حداقل رساند و در مراحل بعد به تصحیح خطاهای خود پرداخت، و بنا به فرمایش حضرت علی علیه السلام: حاسبوا قبل آن تُحاسِبوا "به حساب خود بررسید قبل از اینکه به حساب شما برسند."

اهداف

- ۱ - ترغیب دانشآموزان به نقد و بررسی دریافت‌های محیطی اعم از عینی و ذهنی.
- ۲ - ترغیب دانشآموزان به عدم پیروی از ایده‌ها و افکاری که با اصول و موازین عقلی و منطقی مطابقت ندارد.

آزمون

- ۱ - دانشآموزان دریافت‌های خود را قبل از پذیرش مورد نقد و بررسی قرار می‌دهند.
- ۲ - دانشآموزان ایده‌ها و افکاری که با اصول و ارزش‌های عقلی و منطقی تطابق ندارد نمی‌پذیرند.

شیوه‌ها

شیوه شماره ۱: قصه‌گویی و بحث و گفتگو

در دنیای کنونی نیرنگ بازان مطالب انحرافی و اغراض فاسد خود را در ظاهری از رنگ و روی حقیقت پوشانده و به مخاطبین ارایه می‌دهند. لذا باید دانشآموزان را با این ترفند مغرضین و منفعت طلبان آشنا سازیم و به آنان تفہیم نمائیم در مطالب کسانی که به صداقت آنان یقین ندارند به دیده شک بنگرند و در پیامها و ایده‌های آنان بیشترین دقت و تعمق را داشته باشند، ضمن تعریف قصه زیر دانشآموزان را تشویق کنید درباره نیرنگ‌های کلاسی، نوشتاری و عملی بعضی افراد مغرض، بحث و گفتگو کنند و نمونه‌هایی از این ترفندها را مورد مذاقه قرار دهند.

مرگ روباه

در یک بیشه، خرگوشی بازیگوش ولی زیرک زندگی می‌کرد. هوش و شیطنت او باعث شده بود بعضی از حیوانات از دست او خشمگین و ناراحت بشوند. بعضی از حیوانات هم همیشه در فکر آن بودند تا او را شکار کنند، ولی خرگوش زرنگ و چالاک هر بار از هوش خودش استفاده

می‌کرد و ازدست آنها می‌گریخت.

روزی گرگ به روباه گفت: "بالاخره باید این خرگوش راشکارکنیم و ازدستش خلاص شویم." روباه که بارها حیله‌اش در مورد شکار خرگوش باشکست روبه رو شده بود گفت: "موافقم، بعد از شکار، گوشت او را که خیلی هم لذیذ است با هم نوش جان می‌کنیم. خوب حالا باید نقشه دقیقی بریزیم."

گرگ گفت: "تو به لانه‌ات برو و روی تخت، خودت رابه خواب بزن. من هم می‌روم به خرگوش می‌گوییم که تو مرده‌ای و دیگر از دست روباه راحت شده‌ایم. او حتماً برای آنکه باورش بشود به لانه‌ات می‌آید و زمانی که نزدیک تخت رسید، جستی بزن و او را شکارکن."

روباه پذیرفت و به لانه‌اش رفت. گرگ هم پیش خرگوش آمد و درحالی که سعی می‌کرد خودش را خوشحال و سرحال نشان دهد گفت: "خدا را شکر! خدا را شکر! اگر بدانی چه اتفاقی افتاده است توهم مثل من خوشحال خواهی شد! دیگر از دست حقه‌های روباه راحت شدیم، او مرده است."

گرگ با گفتن این خبر، از چشمۀ وسط جنگل آبی نوشید و بعد به راهش ادامه داد. خرگوش هم برای آنکه بداند حرف گرگ راست است یا با او شوخي کرده، به طرف لانه روباه حرکت کرد. وقتی به لانه روباه رسید اول از لای در نگاهی به داخل انداخت. روباه را دید که چشمهاش را بسته و به نظر می‌آمد که مرده است. خرگوش باهوش کمی فکر کرد و با خودش گفت: "فکر نمی‌کنم که او مرده باشد باید مطمئن شوم. شاید حقه وکلکی در کار باشد. اگر او خود رابه خواب زده باشد مرا شکار خواهد کرد."

خرگوش وارد لانه روباه شد و نزدیک تخت اور رسید نگاهی از همانجا به روباه انداخت و گفت: "روباهها وقتی می‌میرند دهان خود را نمی‌بندند."

روباه به محض شنیدن این حرف با خودش گفت: "بهتر است زود دهانم را باز کنم تا او باور کند که من مرده‌ام!"

روباه بلاfacله دهانش را باز کرد. خرگوش زیرک تا وضع را این چنین دید به سرعت از لانه نگارش: مهدی مراد حاصل بیرون پرید و از آنجا دور شد.

شیوه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه

در برگ شکوفه این واحد کار تعدادی تصویر مثبت و منفی طراحی شده است. دانش آموزان

باید در آنها دقت کرده و درباره آنها قضاوت کنند، و دلایل اظهار نظر مثبت یا منفی خود را بگویند.

این برگ رنگ آمیزی شده پس از اظهار نظر دانشآموزان در دفتر شکوفه‌ها بایگانی می‌گردد.

شیوه شماره ۳: قصه‌گویی و نقادی دانشآموزان

در قصه زیر رفتارهای متضادی ارایه شده است. این قصه را برای دانشآموزان بخوانید و از آنان بخواهید تا نظرشان را درباره صحیح یا غلط بودن هریک از رفتارها بیان کنند. شما می‌توانید این قصه را به رفتارهای خانه و مدرسه نیز تعمیم بدهید و نظرات دانشآموزان را جویا گردید.

بحث نقادی

امین و امیر

بچه‌های خوبیم سلام

آیا میخواهید سری به امین و امیر بزنیم که در کلاس دوم دبستان "شهیدان اسلام" درس می‌خوانند پس آماده باشید.

- امین بالاجازه و اطلاع مادرش به دنبال امیر آمد که باهم به مدرسه بروند وقتی که درزد، متوجه شد که امیر هنوز خواب است. امیر باعجله بیدار شد و چون دیر شده بود زود لباس هایش را پوشید و بدون اینکه صباحانه بخورد کیفش را دست گرفت و راه افتاد.

در خیابان هم امیر دائم فریادمی زد که امین بدو تا زودتر به مدرسه برسیم و کمی در حیاط مدرسه بازی کنیم.

اما امین می‌گفت بهتر است در کوچه بادقت بیشتری حرکت کنیم تا مزاحم مردم نشویم. از خیابان هم که می‌خواستند عبور کنند باز امیر جستی زد و درحالی که چراغ راهنمای قرمز بود از خیابان دوید ورد شد. امانزدیک بود به یک موتوری بخورد.

امین که خیلی ناراحت شده بود تا از خیابان رد شد دید امیر از فروشندۀ دوره‌گردی که در پیاده ایستاده بود کمی لواشک خرید و باز هم به سرعت به طرف مدرسه دوید.

وقتی که به مدرسه رسیدند زنگ خورده بود و همه به کلاس رفته بودند آقای ناظم از امین

وامیر پرسید: چرا دیر آمدید؟ امیر گفت: آقا اجازه، داشتیم از خیابان رد می‌شدیم افتادیم توی جوی آب و لباس‌هایم خیس شد، برگشتیم تا لباس‌هایم را عوض کنیم دیر شد. بیخشید. امین هم گفت: امروز کمی دیرتر راه افتادیم امیدوارم دیگر تکرار نشود.
آقای ناظم نگاهی کرد و گفت: "بروید اما دیگر تکرار نشود".

موقع ورود امیر در کلاس را بازکرد و وارد شد ورفت سرجایش نشست. امین هم درزد و سلام کرد واز خانم معلم اجازه گرفت تا برود بنشینند. خانم معلم هم حال واحوال امین را پرسید و به او اجازه داد تا بنشینند.

شیوه شماره ۴

- تهیه جدول جملات ورهنمودهایی که می‌تواند در زندگی دانش‌آموزان موثر باشد. آنان باید تشخیص دهند که این جملات درست هستند یا خیر؟ و علت آنرا نیز توضیح دهند سعی شود که تمام دانش‌آموزان دراین فرایند شرکت نمایند:

نادرست	درست	جملات رفتاری	
		دیر از خواب بیدار شدن و دیر خوابیدن	۱
		لجبازی کردن با پدر و مادر	۲
		سبحانه نخوردن	۳
		نماز خواندن	۴
		نظافت دست و صورت ولباس	۵
		عبور از خیابان بدون توجه	۶
		عبور کردن از خط عابر پیاده	۷
		بدون اجازه صحبت کردن	۸
		انجام ندادن تکالیف درسی	۹
		راستگویی	۱۰

بهتر است این جدول بصورت بحث دو طرفه بین دانش‌آموزان و شما باشد تا موضوع هر جلسه به درستی در ذهن دانش‌آموزان جا بیافتد.

شیوه شماره ۵: شعر خوانی

دوچرخه

اما چرا بابا به من	از بس میان خوابها	بابای خوبیم گفته است
امروز و فردا می‌کند	خواب دوچرخه دیده‌ام	فکری به حالم می‌کند
کی این دوچرخه آشتبایی	مثل دوچرخش بارها	با یک دوچرخه راحت از
با قول بابا می‌کند	دور خودم چرخیده‌ام	خواب و خیال‌م می‌کند
احمد خداوست		

شیوه شماره ۶: قصه‌گویی

موس کوچولو

در یک روز زیبای بهاری که آفتاب همه جارا روشن کرده بود، موس کوچولو برای اولین بار تصمیم گرفت از مادرش جدا شود. او از لانه بیرون آمد و قبل از این که در حیاط خانه گشته بزند، مادرش گفت: "عزیزم مواطن خودت باش! دشمن همیشه در کمین موشها نشسته است." موس کوچولو به مادرش گفت: "خاطرت جمع باشد، من موس زرنگی هستم." موس کوچولو از لانه بیرون آمد و نفس عمیقی کشید و توی حیاط شروع به قدم زدن کرد. او مدتی به این طرف و آن طرف رفت و وقتی خوب گردش کرد به لانه‌اش برگشت. مادرش پرسید: "خوب تعریف کن ببینم خوش گذشت، چه چیزهایی دیدی که برایت جالب بود؟" موس کوچولو گفت: "من دو تا حیوان در حیاط دیدم، یکی از آنها قیافه و حشتناکی داشت، اما آن یکی خیلی خوب خوب و قشنگ بود."

مادرش سؤال کرد: "خوب بگو ببینم آن که قیافه و حشتناک داشت چه شکلی بود؟" موس کوچولو گفت: "آن که قیافه و حشتناکی داشت، پاهایش سیاه و دراز بود و یک گل قرمز مثل کاکل روی سرش بود. چشمهاش ریز بود و رنگ آنها روشن وزاغ بود. دماغش نوک تیز بود. وقتی من از پیش او رد می‌شدم یک جیغ بلند کشید که من خیلی ترسیدم و بعد شنیدم که می‌گفت قوقولی قوقولی..."

مادرش خندید و گفت: "موس موشک ناز من! این که تو می‌گویی یک خروس بوده. او حیوان خوب و بی آزاری است و کسی را اذیت نمی‌کند. تونباید از او بترسی. خوب حالا بگو ببینم آن حیوانی که به نظرت خوب و مهربان بود چه شکلی داشت؟"

موش کوچولو کمی فکر کرد و گفت: "آهان! یادم آمد. او خیلی قشنگ بود. بدنش خاکستری رنگ، و پشمalo. او همان طور که توی حیاط زیر نور خورشید دراز کشیده بود دمش را که خیلی بلند و قشنگ بود برای من تکان می‌داد و مرا نگاه می‌کرد."

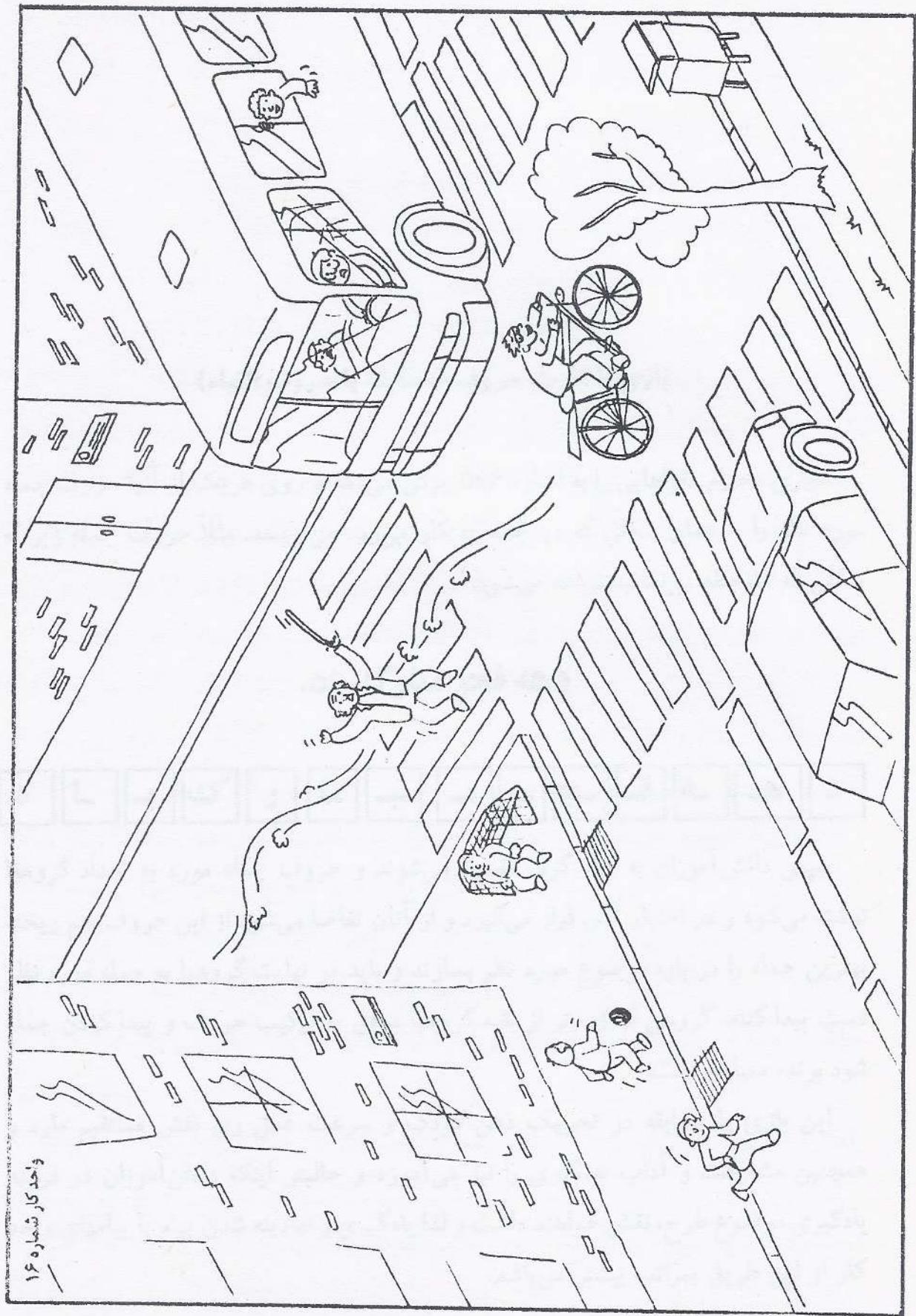
مادرش خندید و گفت: "موش موشک من! آن حیوان پشمalo که به نظر تو زیبا بود، گربه است. دشمن سرسخت ما! تو هیچ وقت نباید به او نزدیک بشوی. او خیلی خطرناک است هیچگاه گول ظاهر کسی را نخور، فهمیدی؟!"

نگارش: مهدی مرادحاصل

شیوه شماره ۷: تحقیق و بررسی

برای پرورش روحیه نقادی در کودکان می‌توان از دانش آموزان خواست که در مورد برنامه‌های مناسب تلویزیون نظیر "برنامه کودک و نوجوان" که به آن علاقه دارند مطالبی را بنویسند یا بصورت شفاهی آنرا بیان کنند (یعنی نقد فیلم یا کارتون) و درنوشته خود دلیل علاقمندی یا عدم علاقمندی خود را بیان نمایند.

ضمناً می‌توان از آنان خواست تا شخصیت‌های مورد علاقه شان در تلویزیون را شناسایی و علت این علاقه را توضیح دهند.



بازی با کارت حروف (مسابقه با حروف الفباء)

مجری محترم مقواهایی را به اندازه 5×6 برش می‌دهد و روی هریک از آنها حروف جمله مورد نظر را به همان شکلی که در جمله به کار می‌رود می‌نویسد. مثلًاً حروف جمله زیر به شکلی که ملاحظه می‌نمائید نوشته می‌شود:

د ه ف ج ر م ب ت د.

سپس دانش‌آموزان به چند گروه تقسیم می‌شوند و حروف جمله مورد به تعداد گروهها نوشته می‌شود و در اختیار آنان قرار می‌گیرد و از آنان تقاضا می‌شود از این حروف بهم ریخته بهترین جمله را در باره موضوع مورد نظر بسازند و باید در نهایت گروهها به جمله مورد نظر دست پیدا کنند، گروهی که زودتر از بقیه گروهها موفق به ترکیب حروف و پیدا کردن جمله شود برنده مسابقه است.

این بازی یا مسابقه در تحریک ذهن کودک و سرعت عمل وی نقش مستقیم دارد و همچنین مشارکت و آداب همکاری را نیز می‌آموزد و جالبتر اینکه دانش‌آموزان در فرایند یادگیری موضوع طرح، نقش خواهند داشت و لذا یادگیری و نهادینه شدن پیام یا پیامهای واحد کار از این طریق بمراتب بیشتر می‌باشد.

رهمودهای لازم جهت برگزاری مراسم جشن اختتامیه

از جمله اقداماتی که جهت تحقق اهداف برنامه واحد کارپورشی دوره ابتدایی (طرح کرامت) به اجرا درمی‌آید برگزاری مراسم جشن اختتامیه می‌باشد لازم است موارد زیر دراجرای این مراسم مد نظر قرار گیرد:

۱ - زمان اجرای این مراسم هفته دوم اردیبهشت و پس از اجرای آخرین واحد کارانتخابی می‌باشد.

۲ - این مراسم با شرکت کلیه دست اندرکاران اجرای طرح، دانشآموزان و اولیای آنان برگزار شود.

تذکر: حتی المقدور مسئولین از منطقه در مراسم متشکله از سوی مدرسه شرکت فرمایند.

۳ - سعی شود در محتوای مراسم موارد زیر لحاظ گردد:

۱ - ۳ - ارائه گزارش اقدامات انجام شده در ارتباط با طرح در مدرسه.

۲ - ۳ - سخنرانی پیرامون اهداف و محتوای برنامه

۳ - ۳ - اجرای برنامه‌های شاد و جذاب از سوی دانشآموزان (نمایش یا سرود، دکلمه و...) در مراسم.

۴ - ۳ - تشکیل نمایشگاهی از فعالیت‌های عملی دانشآموزان در ارتباط با برنامه در محل برگزاری مراسم.

۵ - ۳ - تقدیر و تشکر از خدمات و زحمات کلیه دست اندرکاران اجرایی برنامه در مدرسه بخصوص مجریان.

۶ - ۳ - انتخاب دانشآموزان برتر براساس ملاک‌های پیشنهادی زیر و اهدای هدايا به آنان با همکاری و مساعدت اوليا دراين مراسم.

الف) نحوه انعکاس محتواي برنامه‌ها در دفتر شکوفه‌ها.

ب) پذيرش مسئوليت‌های فردی در ارتباط با اهداف هر واحد کار.

ج) مشارکت در فعالیت‌های گروهی (سرود، نمایش، روزنامه دیواری و...)

د) ساختن وسایل ابتکاری در ارتباط با اهداف واحد کار.

ه) انجام تکاليف در ارتباط بالاهداف هر واحد کار.

و) مشارکت در روش بحث و گفتگو در ارتباط بالاهداف هر واحد کار.

ز) (مجریان می‌توانند ملاک‌های دیگری را به این لیست اضافه نمایند.)

تذکر: از هر کلاس یک نفر دانشآموز با انتخاب مجری و با عنایت به ملاک‌های پیشنهادی ارائه شده جهت شرکت در مراسم اختتامیه منطقه معرفی شود.

۴ - ارسال گزارشی از اجرای برنامه به منطقه پس از اجرای مراسم.

۵ - برگزاری مراسم جشن اختتامیه در منطقه با شرکت آموزگاران برتر و دانشآموزان

نمونه به همراه اولیای آنها

دستورالعمل انتخاب مجریان برتر واحدهای کار پرورشی دوره ابتدایی (طرح کرامت)

اهداف

- ۱ - افزایش انگیزه در مجریان برای ادامه اجرای بهینه طرح
- ۲ - ایجاد روحیه رقابت سالم و سازنده در بین مجریان
- ۳ - تشویق و تقدیر مجریان برتر

تمهیدات اجرایی

۱ - وظایف مسئول پیگیری طرح در استان:

- ایجاد تغییرات لازم در فرم ارزیابی عملکرد مجریان با توجه به ملاحظات زیر
 - ۱ - ۱ - ملاکهایی که برای ارزیابی عملکرد مجریان در فرم مربوطه در نظر گرفته شده پیشنهادی بوده و کارشناسان محترم استان چنانچه ملاکهای دیگری را متناسب با وضعیت اجرایی آن استان مدنظر دارند می‌توانند تغییرات لازم را در این فرم بوجود آورند.
 - ۲ - ۱ - متناسب با اهمیت هریک از ملاکهای ردیفهای ۱۳ گانه فرم مربوطه، امتیازاتی به آنها اختصاص داده شود.

۲ - توجیه کاردانان مناطق

- ۳ - تعیین سهمیه مجریان برتر مناطق با عنایت به تعداد مدارس مجری
- ۴ - ارسال دستورالعمل تنظیم شده به مناطق و نظارت بر حسن اجرای آن.

۵ - ۱ - تشویق مجریان برتر به نحو ممکن (اعم از کارдан - مدیر - آموزگار)

۶ - ۱ - انتخاب کاردان یا کاردانان موفق پس از اتمام کار ارزشیابی با توجه به فعالیت‌های

طول سال در این خصوص

تذکر: ملاک‌های انتخاب کاردان موفق با تشخیص کارشناس مسئول مقاطع تربیتی و مسئول

پیگیری طرح در استان می‌باشد.

۷ - ۱ - ارسال لیست مجریان برتر به دفتر توسعه و برنامه‌ریزی پرورشی تا پایان تیرماه

۸ - ۱ - راهنمایی کلی کاردانان مناطق جهت انتخاب مدیران موفق

۹ - ۱ - ارسال رونوشتی از دستورالعمل ارسالی به مناطق برای دفتر توسعه و برنامه‌ریزی

امور پرورشی

۲ - وظایف مسئول پیگیری طرح در منطقه:

۱ - ۲ - تکثیر فرم ارزیابی به تعداد آموزگاران مجری

۲ - ۲ - تکمیل فرم مربوطه برای مجریان با همکاری و همکاری مدیران مدارس مجری

۳ - ۲ - انتخاب مجریان برتر به تعداد سهمیه تعیین شده از سوی کارشناسی استان از بین

مجریان منطقه بر اساس فرم‌های تکمیل شده.

۴ - ۲ - انتخاب مدیران موفق بعد از اتمام کار ارزیابی با توجه به همکاری و فعالیت‌های مدیران در ارتباط با طرح

تذکر: تعیین ملاک انتخاب مدیران موفق با مسئول پیگیری طرح در منطقه می‌باشد.

۵ - ۲ - ارسال اسامی افراد منتخب به همراه فرم‌های تکمیل شده به استان تا پایان خردادماه

راهنمای تکمیل فرم ارزیابی عملکرد مجریان

۱ - همانطوریکه در شرح وظایف مسئول پیگیری طرح در استان آمده است انجام هرگونه تغییر و اختصاص امتیاز به هر یک از ملاک‌های پیشنهادی در فرم مربوطه به عهده ایشان می‌باشد بنابراین قبل از ارسال دستورالعمل به مناطق تابعه لازم است ضمن ایجاد تغییرات احتمالی برای هر یک از فعالیتها امتیازی متناسب با اهمیت آنها در نظر گرفته شود.

تذکر: برای ردیفهای ۱ تا ۴ طبق وضعیت در نظر گرفته شده (خوب، متوسط، ضعیف) امتیازاتی در ۳ مرحله بطور رتبه‌ای و برای سایر ردیفها، امتیازاتی متناسب با اهمیت و سختی فعالیت‌های مورد اشاره در نظر گرفته شود.

- ۲ - برای اختصاص امتیاز به ردیفهای ۱۳ گانه با استناد به دفتر شکوفه‌های دانش‌آموزان، برگه‌های شکوفه، فرم گزارش کار هر واحد و بازدیدهای انجام شده عمل شود.
- ۳ - جهت اختصاص امتیاز به ردیف ۱ فرم ارزیابی با توجه به روزنامه‌های دیواری تهیه شده، گروههای سرود، نمایش‌های اجرا شده و سایر برنامه‌های گروهی انجام گرفته در ارتباط با اهداف طرح صورت خواهد گرفت.
- ۴ - جهت اختصاص امتیاز به ردیف شماره ۲ فرم ارزیابی، بر اساس نظر مدیر مدرسه و بازدیدهای انجام شده (در زمینه استفاده چندمنظوره از فضا و امکانات موجود) اقدام شود.
- ۵ - جهت اختصاص امتیاز به ردیف شماره ۳ فرم ارزیابی بر اساس نظر مدیر مدرسه و با توجه به مواردی از قبیل گشاده‌رویی، مهربانی - بکارگیری رفتار محبت آمیز دوری از تنبیه و رفتارهای توهین آمیز - دوری از الفاظ زشت و... عمل شود.
- ۶ - منظور از تعداد روشهای در ردیف ۹ فرم ارزیابی همان روشهای پیشنهادی مندرج در کتاب برنامه واحد کار پرورشی می‌باشد.
- ۷ - منظور از روشهای ابتکاری در ردیف ۱۰ فرم ارزیابی روشهایی است که در کتاب برنامه واحد کار پرورشی نیامده است.
- ۸ - برای اختصاص امتیاز به ردیف ۱۳ فرم ارزیابی بر اساس نظر مدیر با توجه به استفاده مطلوب از امکانات موجود در اجرای طرح امتیازی در نظر گرفته شود.
- ۹ - امتیاز ردیفهای ۵ الی ۱۳ از حاصل ضرب تعداد فعالیتهای اجرا شده در امتیاز در نظر گرفته شده بدست می‌آید.

فرم ارزیابی عملکرد مجریان واحد کار پرورشی دوره ابتدایی (طرح کرامت)

امتیاز کسب شده	استان	دستان	نام و نام خانوادگی مجری		منطقه	ردیف
			مالهای عملکرد	متوجه		
			ترغیب دانش آموزان به مشارکت در فعالیتهای گروهی	۱		
			استفاده بهینه از امکانات موجود جهت اجرای هر واحد کار	۲		
			رعایت تکریم شخصیت دانش آموزان	۳		
			بررسی برگهای شکوفه دانش آموزان	۴		
			شورکت در جلسات توجیهی و آموزشی برگزار شده از سوی استان و منطقه به ازای هر جلسه () امتیاز	۵		
			تشکیل جلسات موردنی یا جمیعی با اولیاء به ازای تشکیل هر جلسه () امتیاز	۶		
			پوگزاری اردوهای یک روزه با توجه به اهداف واحدهای کار () امتیاز	۷		
			تشکیل نمایشگاهی از کارهای دانش آموزان در ارتباط با طرح در مناسبتهای مختلف به ازای تشکیل هر نمایشگاه () امتیاز	۸		
			تعداد رو شهایی را که جهت اجرای هر واحد کار استفاده نموده به ازای استفاده از هر روش () امتیاز	۹		
			استفاده از رو شهای ابتكاری به ازای استفاده از هر روش ابتكاری در هر واحد کار () امتیاز	۱۰		
			تشویق دانش آموزان فعل طرح و پیشنهاد تهیه هدایا برای آنان به ازای هر مورد () امتیاز	۱۱		
			ارائه گزارش کار پس از اجرای هر واحد کار به ازای هر مورد () امتیاز	۱۲		
			تهیه تجهیزات ابتكاری برای اجرای بهینه واحدها به ازای هر مورد () امتیاز	۱۳		
جمع کل امتیازات			محل امضاء مدیر مدرسه			
محل امضاء ازیاب منطقه						

(ضمایم مهارت‌های مورد نیاز ارائه واحدهای کار)

قصه‌گویی^۱

اهداف

دانشآموزان باید با اجرای این برنامه بتوانند:

- خوب گوش کردن و دقت نمودن به شنیدنی‌ها را تمرین کنند.
- چارچوب قصه و سیر آن را به خاطر بسپارند
- نتایجی از قصه را به صورت جملات ساده و کوتاه بگویند یا در دفتر شکوفه‌ها درج کنند.
- درباره مضمون قصه بحث کنند.

* این برنامه، اهداف اجتماعی و فکری کلاس را تامین می‌کند. و مجری باید در ضمن اجرای آن عملکرد دانشآموزان را تحت نظر داشته باشد و ارزیابی نماید.

(... قصه می‌تواند به گونه‌ای شگفت‌انگیز انتقال فرهنگ دهد، بیاموزد، رشد فکری ایجاد کند، نگرش بددهد، گرایش‌های اخلاقی را تعالی بخشد، الگوی مطلوب ارائه نماید و....)
چنین است که همواره گنجانیدن قصه در متن فعالیت‌های آموزشی و پرورشی به مثابه ترجیع بند هر مقاله و اظهار نظر طرح و برنامه درآمده است.

* برای اجرای قصه‌گویی در کلاس، رعایت موارد زیر ضروری است:

۱- برنامه و محتوای کلاسهای پرورشی (فعالیت پرورشی) کلاس دوم راهنمایی، تهیه کننده: قاسم کریمی، انتشارات تربیت، چاپ اول ۱۳۶۹

۱ - گزینش قصه

هر قصه یا هرنوشهای به نام قصه را نمی‌توان در کلاس مطرح نمود، یک قصه باید در چارچوب هدف و برنامه‌ای باشد که ما در پی آنیم. از طرفی باید دارای سوزه و محتوای مربوط به اهداف سایر برنامه‌ها نیز باشد و از سویی لازم است شرایط و خصوصیات یک قصه خوب را دارا باشد.

(البته، اکثراً قصه‌های متناسب با اهداف طرحها، در این کتاب پیشنهاد شده است)، ولی مجری می‌تواند خود نیز دست به انتخاب قصه‌ها بزند.

۲ - یادداشت کردن طرح و چهارچوب قصه

- قصه گو باید به عنوان اولین قدم آمادگی برای قصه گویی، خلاصه‌ای از قصه را به صورت طرح و چهارچوب آن یادداشت کند، بطوری که مجبور نباشد عیناً جملات کتاب را بازگو کند.
- قصه گو براساس یادداشت‌های خود، تمام جزئیات و خط سیر قصه را بیان می‌کند، ولی با بیان و جمله بندیهای خودش.

- پس تعدادی تغییرات، تکرارها، حذفها و... پیش می‌آید که همه و همه به شیرین‌تر شدن شنیدن آن کمک می‌کند.

۳ - تمرین

- قصه گویی یک فن است که پرداختن به آن نیز مستلزم تمرین و آمادگی است، قصه گو باید پس از اینکه طرح قصه را آماده کرد، آنقدر تمرین داشته باشد که احساس کند به تمام جزئیات و فراز و نشیب‌های قصه وارد شده است و به راحتی می‌تواند احساس خود را به مخاطبین خود منتقل بنماید.

- قصه گو با بهره مندی از این زمینه ضروری که عبارت از علاقمندی و ذوق شخصی است، باید با تمرین و دقت بسیار آن را در خود تقویت نماید و در حین قصه گویی، تمام همت خود را بکار بگیرد تا لحظات مطلوبی را بیافریند، یعنی حتی گاهی لازم می‌آید که نسبت به تن صدا، نحوه سخن گفتن، لهجه و تکیه کلام خود و.... توجه و دقت داشته باشد.

۴ - ارائه قصه

مجری در این مرحله، به اصلی‌ترین مقطع کار خود می‌رسد، یعنی هنگامی که در برابر

دانش آموزان قرار می‌گیرد و آنان را درانتظار شنیدن عبارت شیرین "یکی بود، یکی نبود..." قرار می‌دهد.

- نحوه ارائه قصه دارای انواع و اشکال گوناگونی است که دراینجا به چند روش پیشنهادی اشاره می‌شود.

۱ - ۴ قصه خوانی

- هرچند که این روش چندان توصیه نمی‌شود، اما درصورتیکه مجری استفاده از روشهای دیگر را ممکن و مقدور نداند می‌تواند قصه را عیناً از روی متن بخواند، البته دراین صورت تاکید می‌شود که از قبل قصه را خوانده باشد و درصورت لزوم، پاره‌ای عبارات یا قسمت‌ها را حذف نماید و نیازآمدگی لازم برای خوب خواندن متن را داشته باشد.

۲ - ۴ قصه گویی معمولی

- همان روش عمومی و جاری درقصه گویی که عموماً در رادیو نیز از همین روش استفاده می‌کنند و پدر و مادرها نیز با استفاده از چنین روشی قصه می‌گویند.

- دراین روش به کمک حافظه، قصه، از حفظ بیان می‌گردد، ولی رعایت مکث‌ها، تاکیدها و بهره مندی از فن بیان دراین روش، ضروری است

۳ - ۴ قصه گویی با تقلید صدا

- از آنجا که هر قصه‌ای دارای شخصیت‌های مختلفی است، قصه گو می‌تواند نقل قولها را متناسب با ویژگیهای هریک از شخصیت‌ها، بیان نماید.

- مثلاً: اگر بجای یک پیروز حرف می‌زند، صدایش لرزان و ضعیف باشد و هنگامی که به سخنان یک پدرخشن و زورگو می‌رسد، صدایش را خشن و بلند نماید و...

۴ - ۴ قصه گویی با تقلید حرکت

- دراین روش، قصه گو سعی می‌کند حرکات شخصیت‌های داستان را تاحد مقدور تقلید نماید.

- مثلاً وقتی پیرمردی چاق و سالخورده راه می‌رود، نحوه راه رفتن او در ضمن گفتن متن داستان نمایش داده می‌شود و وقتی کسی دارای بیماری یا ناراحتی جسمی است، قصه گو حرکت و حالات او را ارائه می‌دهد.

- این موضوع نیاز به تمرین و آمادگی دارد و گرنه شاید حرکات تصنیعی و ناچسب آن، حواس بچه‌ها را از اصل داستان پرت کند.

نتیجه‌گیری از داستان

قصه خوب، قصه‌ای است که آنچنان پیام و هدف خود را به مورد اجرا بگذارد که، مخاطب احساس نکند. خاصیت قصه گویی در همین نکته انتقال پیام از طریق غیرمستقیم است.

پس نباید گمان کنیم که قصه نیز همچون یک مقاله بلا فاصله پس از خواندن یا شنیدن آن باید قابل بررسی و بحث باشد. برخی بلا فاصله پس از بیان قصه، به بحث و نتیجه‌گیری از آن می‌پردازند و دوست دارند که پیام‌های آن را فوراً ارزیاب بچه‌ها بیرون بکشند و یا خودشان مستقیم آنها را به دانش آموزان القا نمایند. در اینجا این روش توصیه نمی‌شود. اما در صورتی که دانش آموزان، خود مایل باشند که پیرامون قصه و اطلاعاتی مربوط به آن صحبت به میان آید، وقت مناسبی است که مریبی به بهانه توضیح برخی اطلاعات و آگاهی‌ها راجع به قصه، به طرح مباحث و مسایل لازم و ضروری با مخاطبین بپردازد.

روش اجرای قصه‌های تصویری

الف - قصه‌های تصویری که متن قصه به همراه تصاویر آمده است.

روش اجرا

- دانش آموزان برانگیخته شوند تا نخست مجموعه تصاویر هر قصه را با توجه به نام آن قصه بینند و رابطه و پیوند آنها و سرانجام قصه را خود، کشف کنند.

- سپس متن قصه برایشان خوانده شود، یا خودشان متن را بخوانند

ب - طرح تصویری، که قادر متن و عنوان قصه می‌باشد.

روش اجرا

- مجموعه تصویر را به دانش آموزان نشان دهید.

- از دانش آموزان بخواهید پس از مشاهده دقیق تصاویر، در مدت زمان معینی داستان مربوط به آن را به صورت شفاهی بازگو کنند و یادداستان کوتاهی درباره آن بنویسند.

نکات

- در صورت امکان مجموعه تصاویر را به تعداد دانش آموزان تکثیر کرده و در اختیار آنها قرار دهید.

- از دانش آموزان بخواهید تصاویر را رنگ آمیزی کنند.

از قصه تا نمایش^۱

اهداف

دانش آموزان با اجرای این برنامه باید بتوانند:

- حداقل یک قصه را یاد بگیرند.
- تخیل و حاصل اندیشه‌های خود را به زبان بیاورند.
- در کلاس به مباحثه و گفتگو درباره موضوعات مختلف مربوط به موضوع کارپردازند.
- حاصل اندیشه و بحث خود را به یک صحنه نمایشی تبدیل کنند.
- بدون اینکه از ابزار و اسباب فیزیکی و ظاهری استفاده کنند، تمام صحنه‌ها، دکور و گریم تئاتر و بازیگران را در ذهن مجسم کنند.
- در یک گروه نمایشی شرکت کنند و قصه را به صورت نمایش به اجرا درآورند.

تذکر

از آنجا که اجرای این برنامه مستلزم آمادگی کافی مجری محترم می‌باشد، لازم است قبل از

۱- برنامه و محتوای ۲ ساعت پرورشی (۱) حکایت ستمگران (راهنمای کارمنبی): تهیه کننده قاسم کریمی، دفتر تحقیقات و آموزش امور تربیتی ۱۳۶۷

نسبت به روش اجرای این برنامه آگاهی بعمل آید.

روش اجرا

۱- قصه‌گویی

مجری قصه‌ای را بر می‌گزیند که علاوه بر ایجاد احساس آرامش و لذت آفرینی، امکان تبدیل شدن به یک متن نمایشی را داشته باشد. این قصه در مدتی کوتاه مثلاً ۱۰ تا ۱۵ دقیقه بیان می‌گردد. گاهی می‌توان از حکایات و خاطرات نیز بدین جهت استفاده نمود.

۲- صحنه‌بندی قصه

پس از اینکه قصه یا حکایت یا خاطره به پایان رسید، مجری از دانش‌آموzan می‌خواهد که صحنه‌ها، مقاطع و مراحل آنرا از ابتدا تا انتها بازگو کنند و مجری، همه آنها را به صورت جملات کوتاهی بر روی تخته بنویسد. اینکار با پرسش و بحث عمومی و شرکت فعالانه همه دانش‌آموzan صورت می‌گیرد.

تعداد صحنه‌ها، در داستانهای مختلف فرق می‌کند. از طرفی بستگی به طول داستان دارد و از سویی محتوای آن نیز تعداد صحنه‌ها را کم یا زیاد می‌کند. پس ممکن است که یک داستان فقط سه صحنه داشته باشد و یا بیش از ۱۰ صحنه را شامل گردد.

۳- گزینش صحنه‌های نمایش

دانش‌آموzan با کمک مربي، یک یا دو صحنه را برای اجرای آن انتخاب می‌کنند. طبیعی است که صحنه‌ای انتخاب می‌شود که از هرجهت امکان تبدیل آن به نمایشنامه، بیشتر و بهتر باشد. پس از اینکه اکثر دانش‌آموzan بر روی یک یا دو صحنه توافق حاصل کردند و مجری هم موافق بود، بقیه مطالب از روی تخته پاک می‌شود و فقط همان دو صحنه باقیمانده و به عنوان موضوع و برنامه نمایش کلاس تلقی می‌شوند.

۴- جزئی کردن هر صحنه

دانش‌آموzan باید با استفاده از قدرت تخیل و اندیشه خود جزئیات هر صحنه را بیان نمایند. مثلاً اگر صحنه مورد نظر کلاس عبارت از هنگامی است که پدری بخانه می‌آید و با شلغی و کشیفی خانه روبرو می‌شود هیچکس را درخانه نمی‌یابد و بعد از چند لحظه، یکی از فرزندان

کوچک خود را دریکی از اطاقها در حالت خواب می‌بیند، لازم است بچه‌ها بحث کنند که آیا آن مرد پیراست یا جوان است؟ آیا تعجب می‌کند؟ آیا از خود سوالی می‌کند؟ آیا به اسباب و وسائل دست می‌زند؟ ... وقتی همه اینها بحث شد و مجری، آنها را روی تخته سیاه نوشت، در واقع متن نمایشی برای یک گروه فراهم آمده است. این بحثها باید طوری باشد که درست مثل یک متن نمایشی قابل استفاده باشد.

۵- تعیین گروه بازیگران

شاید چنین گمان شود که آنچه تاکنون بیان گردید، تئاتر نباشد و ظاهرا تاحدودی نیز چنین است. به همین خاطر از ابتدا اشاره به این نکته شد که برنامه با روش معمولی و مرسوم نمایشی در مدارس مافرق دارد ولی از نظر دور نداریم که همین بحث گروهی و مشارکت جمعی دانش‌آموزان از یک حکایت ساده توانسته است یک متن قابل نمایش (که البته فقط در ذهنها نقش بسته و خلاصه‌ای از آن روی تخته سیاه قرار دارد) را فراهم آورد و در واقع، این اصلی‌ترین جز هر کار نمایشی است.

به حال، مجری به تعداد شخصیت‌های صحنه مورد نظر، تعدادی از دانش‌آموزان را در نظر گرفته و از آنها درخواست می‌کند که همان صحنه را پس از چند دقیقه مشورت باهم، در کلاس به اجرا بگذارند.

۶- ارائه نمایش

پس از اینکه گروه آماده شد، نمایش در کلاس ارائه می‌گردد ولی بسیار طبیعی است که تماساگرانی که از ابتدای تهیه متن نمایشی مشارکت و همکاری داشته‌اند، موقع دیدن یک نمایشنامه کامل را ندارند ولی باید گفت علیرغم عدم توقع و کاستی این نوع نمایش، توجه و عنایت زیادی نسبت به آن جلب می‌شود.

مجری باید از این حس همکاری و لذت از آنچه خود پرداخته و ساخته‌اند، استفاده کند و بگذارد، گروه مزبور هر طور که خود می‌خواهد تا انتها بازی را به نمایش بگذارند.

۷- ارزیابی

پس از اتمام کار گروه نمایشی، مجری از دانش‌آموزان می‌خواهد که با توجه به آنچه در صحنه بندی و شرح جزئیات آن گفته‌اند، عیوب، نواقص و ضعفهای این گروه را بیان نمایند. و در عین

حال، از توجه به نکات مثبت در برنامه آنان غفلت ننمایند.

۸- اجرای مجدد

مجرى براساس فرصت کلاس از گروه یا گروههای دیگر می‌خواهد که همان صحنه یا صحنه دیگر را به مورد اجرا بگذارند. البته کلاس موقع خواهد داشت که هرنمایشی، از کار قبلی خود بهتر و پخته‌تر باشد. بدین جهت نباید گمان کنیم که اجرای یک صحنه دردو یا سه بار، خسته کننده و ملال آور می‌باشد. بلکه بالعکس با توجه به ابتکارات و ابداعاتی که هر گروه بکار می‌گیرد و همتی که نسبت به رفع نواقص گذشته بخرج می‌دهد، شاید صحنه و یا عنوان آن تکراری باشد ولی مطمئناً محتوای آن چندان شباهتی با نمایش قبلی نخواهد داشت. پس از هرنمایش به همان طریقی که ذکر شد، ارزیابی بعمل می‌آید و سپس نوبت به اجرا گروه بعدی می‌رسد.

از قصه تانمایش، حرکتی است نشاط آفرین و پر تحرک که در دانش آموزان اعتماد به نفس و احساس همکاری ایجاد می‌کند و به رشد و شکوفایی استعداد، سخن‌گفتن، تخیل، خوب‌اندیشیدن و... در آنان می‌انجامد. و در این میان، مجری است که با مدیریت و آگاهی خود از جزئیات این برنامه می‌تواند لحظاتی مفید شاد و اثربخش را بیافریند و گامی بلند در راه اهداف خود بردارد.

نمایش خلاق؛ بخشی از طبیعت کودک

"وانمود بازی" بخشی از طبیعت کودک است. تاریخ به ما می‌گوید که کودکان همه سرزمینها و فرهنگها، بیشترین وقت فراغت و بازی خود را به وانمود کردن شخصیت‌ها و درگیر شدن در ماجراهای تخیلی گذرانده‌اند. امروز نیز به راحتی می‌توان بچه‌هایی را دید که از وانمود بازی لذت می‌برند. "گاوچرانها و سرخپستان"، "پلیس‌ها و دزدان دریایی" و دیگر شخصیت‌های محبوب پسرهای کوچک، همگی بیانگر نیاز آنها به وانمود بازی است. عروسک‌های لطیف، بازی خانه داری یا خرید رفتن که از بازیهای محبوب دختران به شمار می‌آید، نیز نشانه‌هایی از نیاز به اجرای نمایشهای تخیلی به عنوان بخشی از بازی است.

برخی از نویسندهای عقیده دارند که این گونه بازیها (که کودکان نقش بزرگترها را ایفا می‌کنند) در حقیقت نوعی آموزش مقدماتی برای زندگی کردن مانند یک بزرگسال است. این نویسندهای اظهار می‌دارند که کودکان در خلال بازیهای تخیلی خود، لباس بزرگترها را بر تن

می‌کنند و نقش آنها را بازی می‌کنند تا هنگامی که به بزرگسالی می‌رسند بهتر بتوانند با واقعیتها و وظایف بزرگترها کنار بیایند. (البته این نظریه، قابل تأمل است)

بی‌شک، هنگامی که بچه‌های حیوانات را در حال بازی می‌بینیم، این بازی را یک واقعیت می‌پنداشیم. توله سگ و انmod می‌کند که درحال کشمکش و شکار است. بچه گربه بیشتر وقت خود را به بازی با جوراب نایلون، هجوم ناگهانی و تمرین حرکتهای برق آسای پنجه‌های خود می‌گذراند، برای اینکه وقتی که گربه بزرگتری شد، در موقعیت بهتری قرار داشته باشد، شاید این بچه‌های حیوانات، مانند همتای انسانشان به غریزه کهن و انmod کردن که در سالهای بعد به آن نیاز خواهند داشت این چنین پاسخ می‌دهند. شاید بتوان این بازیهای کودکانه را تمرینی نمایشی برای زندگی آینده دانست.

سالهاست که صنعت اسباب بازی سازی، این نیاز به خلق نمایشی در بازی را درک کرده و برای آن ارزش قائل شده است. اگر کسی به یک معازه اسباب بازی فروشی یا به بخش اسباب بازی در یک فروشگاه بزرگ سریزند می‌تواند برای اثبات این واقعیت دلایل قاطعی بیابد. در آنجا انواع خیره کننده‌ای از وسایل گوناگون برای کودک فراهم آمده است تا اینکه بتواند نیاز به وانmod بازی خود را برآورده سازد. بیشتر این وسایل مناسب با بازیهای تخیلی و نمایشی است که به گفته بعضی‌ها، کودک را برای نقش خود در بزرگسالی آماده می‌کند. عروسکها، اسباب بازی‌ای که به شکل وسایل خانگی یا اسلحه‌های واقعی ساخته شده است، لباسهایی که نشانگر حرفه‌های متنوع بزرگسالان است و ابزارهای فنی بدلي و مانند اینها... همه و همه در انتظار خریداران کوچک و بزرگ است. پولی که از تولید و فروش این گونه وسایل به جیب کارخانه‌ها ریخته می‌شود شگفت‌انگیز است. در واقع می‌توان گفت که این صنایع غول آسا زایده نیاز کودکان به بازی است.

معلمی که از نیاز کودکان به بازی آگاه است و در برنامه آموزشی خود امکانات آن را فراهم می‌آورد، به راستی استادی داناست. چنین به نظر می‌رسد که امکانات آموزشی برای فعالیتی از این نوع بی‌پایان است. آموزگاری که از ارزشها و روشهای نمایش خلاق آگاه است یکی از انعطاف پذیرترین و خلاقترین ابزارهای موجود در حرفه آموزگاری را با خود به کلاس می‌برد. نمایش خلاق شکلی ازوانmod بازی است و یک تجربه سازمان یافته است که با دقت

طراحی می‌شود و به اجرا درمی‌آید. کودکان به وسیله نمایش خلاق، صحنه، رویداد، مشکل یا واقعه برخاسته از ادبیات کودکان را باهدایت آموزگار خلق یا بازآفرینی می‌کنند. این فعالیت نمایشی به وسیله کودکان مورد بحث قرار می‌گیرد، همچنین به وسیله خود آنها طراحی و ارزشیابی می‌شود. گرچه دراجرای نمایش خلاق که کودکان درآن نقش آفرینی می‌کنند، کم و بیش از تکنیکهای نمایشی استفاده می‌شود، اما این فعالیت را نمی‌توان به معنی سنتی آن "نمایش" خواند دراینجا سناریو هرگز مورد استفاده قرار نمی‌گیرد. بیشتر اوقات لباس ضرورتی ندارد، لوازم و دکور کوچکترین نقشی ندارد. دراجرای نمایش خلاق نقطه نظر تماشاچی احتمالی درنظر گرفته نمی‌شود بلکه، تنها نقطه نظر اجراکنندگان نمایش مورد توجه است. اهمیت نمایش خلاق درفرآورده نهايی آن نیست، بلکه اهمیت آن دررضایت‌بخش بودن حاصل کاراست. مهمترین نکته درنمایش خلاق، مراحل انجام دادن کاراست. مراحل آفرینش نمایش سازمان یافته، مرکز ثقل این فعالیت است وبرد آموزشی آن ازاین مرحله سرچشمه می‌گیرد. نمایش خلاق را نباید همانند نمایشهای درام یا فعالیتهای دیگری دانست که درآنها بازی به عنوان یکی از عوامل اصلی اجراست. بازی نمایشی، اغلب یک فعالیت خلق الساعه، غیرسازمان یافته و آزاد است.

بازی با یک کامیون اسباب بازی و یا وانمود کردن راندن آن، یک بازی نمایشی است. بازیهای آزاد کودکان درسالن بازی کودکستان، مانند بازی "گاوچران و سرخپوست" یا "پاسبان و دزد" و بازی درزمین بازی، اغلب از بازیهای نمایشی به شمار می‌آید. نمایش خلاق نیازمند به ساخت، طراحی و ارزشیابی است، حال آنکه دربازی نمایشی چنین نیازی وجود ندارد. مسلماً نمایش خلاق را نباید با تئاتر به وسیله کودکان اشتباه کرد. زیرا دراینجا اصلاً مفهوم بازی به شکل تئاتری مطرح نیست.

همچنین نمایش خلاق را نباید با بازی نقش^۱ یا نمایش اجتماعی^۲ اشتباه کرد. گرچه این

۱ - drama (بازی نقش) مجموعه طریقه‌ها یافتنی است که براساس آن افراد به ایفای نقشهای کم و بیش معینی باهدفهای درمانی و تربیتی می‌پردازنند تا اکتشافات مربوط به موقعیت و غیره تحقق پذیرد. بازی معمولاً تحت تحلیل و تفسیر انجام می‌گیرد (نقل ازلفت نامه روانشناسی - دکتر محمود منصور).

۲ - socio - drama (نمایش اجتماعی) کاربرد نمایش و ایفای نقش به منظور آموزش مهارت‌های اجتماعی. (نقش از لغت نامه روانشناسی - دکتر محمود منصور).

دوروش درآماده سازی و اجرا شباهتها بی با نمایش خلاق دارند ولی هدفشنان کاملاً متفاوت است. در خلال "بازی نقش" و "نمایش اجتماعی" روان درمانی نیرومندی نهفته است. در حالی که نمایش خلاق یک روش درمانی نیست و نباید از آن به این منظور استفاده کرد.

نمایش خلاق فعالیت نمایشی سازمان یافته‌ای است که بیشترین تاکید آن بر مراحل انجام دادن کار است تا بر حاصل کار، این فعالیت باید خود به خودی و خلاق باشد و عمق بینش شخصیتها و نکته‌های نهفته در نمایش را نشان بدهد. نمایش خلاق که از هرگونه رسمیت تئاتری رهاست اگر قادر به خلق شادی واقعی نباشد باید دست کم در کسانی که خود را در آن درگیر کرده‌اند احساس رضایتی به وجود بیاورد. نمایش خلاق که بخشی از طبیعت کودک به حساب می‌آید می‌تواند به راحتی و با موفقیت، به وسیله آموزگاران دوره ابتدایی به کار گرفته شود.

به گفته مناخ "امکانات مورد نیاز برای نمایش خلاق اندک است و تنها در گروهی کودک، یک سرپرست و اجد شرایط و فضایی که بتوان در آن عمل کرد خلاصه می‌شود. به متن^۱ نوشه شده و کمکهای فنی که اغلب با فرآوردهای تئاتری عجین است احتیاج ندارد. به صحنه، نور، لباس و گریم نیاز ندارد و تنها به محیطی فیزیکی مانند کلاس درسی که بتوان میزها و صندلیهای آن را کنار گذاشت نیاز دارد. البته گاهی نیز ممکن است صندلیها و میزها مورد استفاده قرار بگیرند. تماشاگری وجود ندارد اما ممکن است خود شرکت‌کنندگان تماشاگر نیز بشونند."

هسته اصلی موفق آمیزترین تجربه هایی نمایش خلاق از میان کتابهای ادبیات کودکان به دست می‌آید. قصه‌های قومی، حوادث یک داستان بلند کودکان یا یک داستان کوتاه و مانند اینها همگی فرصتها بی را برای تجربه کردن این فعالیت خلاق به دست می‌دهد. فعالیتی که می‌تواند بعد مخصوصی به قلمرو ادبیات کودکان ببخشد.

"زمانی که کودکان از طریق نمایش خلاق با شخصیتها کتاب آشنا می‌شوند، کتابها به نظرشان واقعیت‌جلوه می‌کند... کودکان داستان را بر اساس اعتقاد به نقشی که برای خود

1 - H.Berseford Menagh. Creative Dramatics in Guiding children's Language. Learning . Publishers. Pose Lamb ed. (Dubuque Iowa : Wm.C.Brown Company Publishers) 1967.P.63

تصور کرده‌اند بازی می‌کنند.

توجه اصلی آموزگار به مراحل بازی و ارزش‌هایی است که کودکان در گیر آن هستند. ارزش نمایش خلاق در مراحل بازی آن نهفته است...^۱

1 - Charlotte S.Huck and Doris Young Kuhn. Childrens literature in the Elementary School. 2d.ed.(New York Holt. Rinehart and Winston . Inc . 1968). P.625

فرم گزارش کار واحد پایه دوم مدرسه لغایت تاریخ.....

۱ - زمان اجرا: از لغایت تاریخ.....

۲ - نظر خود را در باره جذایت هر یک از شیوه ها و استقبال دانش آموزان از آنها در جدول زیر مرقوم فرمائید.

نظر مجری					شیوه های استفاده شده
خیلی ضعیف	ضعیف	متوسط	خوب	خیلی خوب	
					- ۱
					- ۲
					- ۳
					- ۴
					- ۵
					- ۶

۳ - در صورتیکه غیر از روشهای پیشنهادی از روشهای ابتکاری دیگری استفاده نموده اید، توضیح دهید.

۴ - هر نظر دیگری در ارتباط با این واحد کار دارید مرقوم فرمائید:

نام و نام خانوادگی مدیر دبستان نام و نام خانوادگی مجری

کسانی که واحد کرامت باشد انسانیت خود را "قدر" می داند
و آنرا جز بهای بهشت نمی فروشد و به کمتر از "شرف" برای
خود راضی نمی شود، او خدای کریم را از آن روی می ستاید
که او را "مطلق کرامت" و "معیار" آن میداند. آدم کریم النفس
باور و ایمان دارد که: خدای کریم بermen منت فرموده و بالطف
خود مرآ خلق کرد و در خلق من همه لوازم کرامت را بنا نهاد
(ولقد کرمنایی آدم...) و این من هستم که باید آن "قابلیت"
را به "فعالیت" برسانم و آن فعل را به "ابزار در خلق و عمل"
بکشانم



موسسه فرهنگی
سازمان تربیت

شابک ۹۶۴-۳۴۸-۲۱۸-۹

ISBN 964-348-218-9